Adab. Kabul
Vol.2, No.3-4, Hut 1333
March (February 1955)

دادبیاتو پوهنځی

ادب

مجله سه ماهه

سال دوم - شماره ۳-٤
حوت - ۱۳۳۳

مضامین و نویسندگان این شماره

۱ـ تشکر	اداره	صفحه
۲ـ پایان سال دوم مجله ادب	«	الف
۳ـ سنجش پیشرفتهای تربیوی شاگران دراعتلای اقتصادی واجتماعی افغانستان	میرامان الدین انصاری	ب ۱
٤ـ غزل	استاد ملک الشعراء بیتاب	۲۵
۵ـ تاریخ و کیفیت تطور سجع در زبان عربی وفارسی	جاوید	۲٦
٦ـ غزل	دکتور انصاری	۵۱
۷ـ ابوریحان البیرونی	عبدالرزاق زهیر	۵۲
۸ـ فن وطب دراسلام	ترجمه غلام‌حسن مجددی	٦۳
۹ـ نکته چند درباره تدریس جغرافیه	« عتیق‌الله معروف	۷۱
۱۰ـ غزل	بیدل	۷٦
۱۱ـ غزل	میرظهورالدین انصاری	۷۷
۱۲ـ یک نظر اجمالی به سبزوار از نقطه تاریخ جغرافیه ورجال	محمدموسی ساکا	۷۸
۱۳ـ دلته اوهلته	پاینده محمد زهیر	۹۱
۱٤ـ عنبر خاکستری	ترجمه محمدعلی میوندی	۹۳
۱۵ـ درباره زلف وزلفین	محمدحیدرژویل	۹۸
۱٦ـ درصفت موی	انتخاب اداره	۱۰۷
۱۷ـ دشاعر وینا	ترجمه محمداسمعیل زاهل	۱۱۲
۱۸ـ غزل	عبدالعفو غرقه	۱۱۵
۱۹ـ تجسس مغلها درافغانستان	احمدعلی معتمدی	۱۱۷
۲۰ـ علل و عوامل شکست ریخت ملوك‌الطوایفی درارو پا آغاز نهضت جدید	محمدسرور رحیمی	۱۲۷
۲۱ـ معما	اداره	۱۳۱
۲۲ـ خبرها	«	۱۳۳

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE
18 APR 2005
6 CONT

ادب

علمی . ادبی

صاحب امتیاز : فاکولتهٔ ادبیات — مدیر مسئول : عبدالعفو (غرق)

سال دوم شماره (۳-۴) حوت ۱۳۳۳ - رجب ۱۳۷۴ - مارچ ۱۹۵۵ نمره مسلسل ۴-۵

تشکر

مدیریت مجله ادب از همکاری و حسن رفتار و سلوك نیك کارکنان مطبعه عسکری که در طبع مجله ادب و سائر کتب مربوط به نشرات پوهنځی ادبیات در طول سال ۱۳۳۳ از خود ابراز داشته اند بدین وسیله مراتب امتنان خود را ابلاغ و از خداوند کریم موفقیتهای مزید را برای ایشان میخواهد .

پایان سال دوم مجله ادب

مجله ادب با نشر این شماره سال دوم نشراتی خود را بکمك و معاونت خداوند پاك و همکاریهای قیمتدار و رهنمائیهای قابل قدر استادان و سائر دانشمندان این خاك بپایان رسانید .

اما نسبت باقدام به طبع و نشر دو کتاب مفید و قابل توجه دیگر که عبارت از آثار برگزیده از نظم و نثر فارسی و دستور زبان فارسی موءلفه استاد ملك الشعرا بیتاب باشد مدیریت مجله ادب شماره سوم و چهارم خود را در یك مجلد ده چند معمول خدمت قارئین محترم خود عرضه میدارد . و امیدوار است طرف پسند علاقمندان واقع گردد .

مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات درقبال نشر مجله ادب موفق بطبع ونشر یکتعداد کتب دیگر نیز درینسال گردیده که همه آن برای استفاده ذوقمندان علم وادب درمدیریت نشرات برای فروش حاضر وآماده وازینقرار است :-

علم تربیه - ترجمه استاد هاشم شایق

علم بدیع - موءلفه استاد ملک الشعرا ء بیتاب

علم عروض وقافیه - موءلفه استاد ملک الشعرا بیتاب

دستور زبان فارسی - « « « « « « «

اداره مجله ادب بازهم منتظر تشویق وحوصله افزائیهای مزید استادان وعلاقمندان خود است تابتواند - سال آینده نیز خدمتیرا که مرام آن است ایفا ودرتنویر افکار افراد این خطه پاك بقدر توان وقدرت خود کوشیده وبسرمایه معنوی وعلمی شان بیفزاید وضمنا ازارباب قلم واستادان علوم وادبیات درخواست معاونت های بیشتر ازپیشتر مینماید تابا نشر آثار گرانبهای ایشان مجله ادب بعون خدای پاك خوبتر رونق گرفته زیادتر مورد استفاده واقع گردد .

درخاتمه وعده میدهیم سال آینده که مجله ادب قدم به سومین سال تاسیس خود میگذارد مجلات ادب را بهتر ورنگین تر ازپیش خدمت دوستداران علم ومعرفت تقدیم داشته وهم به نشر کتب مفیده وقیمتداری باهل معارف وط البین دانش خدمتی کرده باشیم . ومن الله التوفیق وعلیه التکلان

عبدالعفو - غرق

میر امان الدین انصاری

سنجش پیشرفتهای تربیوی

شاگردان در اعتلای اقتصادی واجتماعی افغانستان

مضمون ذیل عین کنفرانسیست که منشی علی انصاری رئیس فاکولته ادبیات بتاریخ ۲۶ دلو ۱۳۳۳ در ورکشاپ تربیوی ایکه در دار المعلمین افتتاح شده بود ایراد نموده اند .

چون مضمون مذکور را برای ازدیاد معلومات ذوقمندان تعلیم وتربیه ومنسوبین معارف خیلی سودمند یافتیم اینک متن آنرا درینجا درج نموده امیدواریم کمکی باهل علم وتربیه کرده باشیم . (غرقه)

هدف از دائر نمودن ورکشاپ های تربیوی همین است که مسائل مبهم وپیچیده تربیوی را از راه مذاکره های باهمی بروشنائی آورده ودر پرتو علم درحل این مسائل ومشکلات سعی ومجاهده بنمائیم .

مطلب از ایراد کنفرانس امروزه ارائه یک سلسله معلوماتی است درباره یکی از مسائل مهمه تربیوی وآن عبارت است از سنجش پیشرفت های تربیوی شاگردان .

نمیدانم شاملین این کانفرانس ویا معلمین ومربیون این کشور به حیث عموم تا کدام اندازه باین نکته قانع ومعترف باشند که تعلیم وتربیه یک سائینس مشخص ومستقل است ومانند دیگر سائینس ها متقاضی مطالعات و تحقیقات منظم میباشد نتائج این تحقیقات ومطالعات دساتیر وقوانینی را بدسترس میگذارد که مربیون ومعلمین درمیدان عمل ازآن استفاده مینمایند این سوال من ازجهتی است که شاید اکثرا ازشما معلمین کدام تربیه مخصوصی برای معلمی ناکرده بوظیفه معلمی داخل شده اید وازآنجا که هنوز هم معلم هستید گویا ازعهده وظیفه تان برآمده وتصور خواهید نمود که معلمی ازهمان مسائل سهل وسطحی است که هر عمرو بکر وزید ازعهده آن برآمده میتواند.

اگر احوال شما درنظر گرفته شود شاید این فرضیه مقرون بحقیقت باشد وواقعاً معلمی کدام تربیه مشکل و مطالعه خاصی را متقاضی نباشد اما اگر درین مسئله اندکی دقیق شویم ویا اگر وسائل وادوات پیمایش وسنجش بدست میداشتیم ومانند معمار ادواتی از قبیل شاقول، آب ترازو ویا کچ بدسترس ما میبود ومحصولات تربیوی خرد را به سنجش وپیمایش معروض میساختیم غالباً درین محصولات بساکجی ها، کوریها ونارسائی ها را مشاهده میکردیم وآنگاه اعتراف میکردیم که بحیث معلم هنوز هم اصلاح طلب میباشیم وهنوز هم نیازمند مطالعه وتحقیق هستیم تا معلم خوبتر بشویم.

اما متأسفانه این گونه آلات وادوات پیمایشی فعلا بدسترس ما نیست وحتی به فکر آنهم نیفتاده ایم که چنین امری در ساحه تربیه ضروری وامکان پذیر میباشد.

ازتذکر این نکته مطلب من این نیست که شما معلمین ومربیون را ماخوذ ومقصر معرفی کنم ویا بلیاقت تان خدا ناخواسته اظهار شک وتردید بنمایم حاشا وکلا، شما همگان درراه ارتقای وطن ودرساحه اعتلای علمی ومعنوی این خاک مجاهده کرده ومیکنید وهرکدام به قدر طاقت وباندازه نیروی جسمی ومعنوی تان در تعمیر این کاخ خشتی گذاشته ومیگذارید. من یقین دارم که انشاء الله نسل آینده این مجاهدات ما وشما را بنظر تقدیر واستحسان خواهد نگریست.

تربیه از همان علوم ومعلمی از همان هنرهای ایست که اصطلاح سهل ممتنع را بآن اطلاق کرده میتوانیم. شما درین نظریه همگان بامن همنوائی خواهید داشت که همه کس معلمی کرده میتواند وهیچکس معلمی کرده نمیتواند.

این ادعای متناقض من دلایل دارد اکثر از شما ها که بدون طی کردن دارالمعلمین از عهده معلمی برآمده اید علت آن این است که علم زاده تجربه است ودر حقیقت علم وتجربه را میتوان در دو طرف یک معادله قرار داد.

ما وشما که از صنف اول تا اختتام ده یا بیشتر سالهای تعلیم خود با معلم وتعلیم وتعلم سروکار داشته ایم واز بعض معلمین خصایص نیکو واز برخی خصایص ناهنجاری کسب کرده ایم جای تعجب نیست که از عهده معلمی بدر شده میتوانیم.

از طرف دیگر هیچ یک از ما و شما نمیتوانیم بصورت صد فیصد از عهده معلمی برآئیم و اگر هم برآمده بتوانیم خیلی به ندرت خواهد بود و لو که از بزرگترین دارالفنون دنیا دپلومه گرفته باشیم .

این نکته دلالت به آن میکند که معلمی کار آسان نیست دشوارترین کار در زیر این گنبد کبود همانا کار معلمی است .

این امر نباید ما و شما را مایوس سازد ما و شما در مسلک و کار مقدس خود دامن سعی و عمل را از دست نمیدهیم هر آن کوشش میکنیم طرق و وسائل بهتر و موثرتری را که ناشی از مطالعات و کشفیات علم تربیه است فرا گرفته تخنیک ها و طرزهای تدریسی خود را توسط آنها اصلاح کرده میرویم .

یکی از وسائل اصلاح و حاصل نمودن اطمینان از موفقیت ، سنجش پیشرفتهای تربیوی متعلمین است بهر اندازه که متعلمین و شاگردان در هدفهای تربیوی پیشرفت مینمایند به همان اندازه معلمین و اولیای امور مدرسه در تصدی تربیوی موفق میباشند .

در ورقه پروگرام عنوان کانفرانس امروزه را خوانده اید که عبارت میباشد از « سنجش پیشرفت های تربیوی شاگردان برای ترقی اقتصادی و اجتماعی افغانستان » نمیدانم درین باره چه حدس زده باشید که مطالب از سنجش پیشرفتهای تربیوی چیست ؟ چگونه میتوان پیشرفت های تربیوی را سنجش نمود ؟ و چسان این امر باعث اعتلای اقتصادی و اجتماعی کشور میشود ؟

سنجش پیشرفت های تربیوی متعلمین موضوعی است که شاید کمتر با آن تصادف کرده باشید قبلا اظهار داشتم که اگر معمار میبودیم و کدام ساختمانی برسر دستمان میبود برای اینکه یقین حاصل مینمودیم آیا کار خود را قرار نقشه مرتبه و بصورت صحیح انجام داده ایم بوسائل و آلات پیمایشی متوصل می شدیم مثلاً برای اینکه میدانستیم دیوار کج است یا راست

فوراً شاقول می انداختیم وبرای اینکه می دانستیم کف اطاق هموار و مسطح است آب ترازو را تطبیق می کردیم ویا اگر میخواستیم معلوم کنیم که دیوار را قرار نقشه بلند برده‌ایم فیته پیمایشی را بکار می انداختیم تمام این فعالیت های معمار را بسنجش تعبیر میکنیم .

تربیه هم بنوبهء خود یک کار ساختمانی است معلمین و مربیون حیثیت معماران وانجینران را دارا اند .وظیفهء ایشان ساختن درست ودرنتیجه تعمیر عمارت جمعیت است .پلان اعتلای اقتصادی واجتماعی جمعیت را طرح وپلان مطروح را عملاً تعمیر مینمایند هرگاه معمار وانجینر تربیوی مانند معمار نارسا خشت های اول را کج نهد تصور کنید که دیوار جمعیت تاکجا ها کج خواهد رفت؟

پس معلوم است که تربیه هم به آلات پیمایشی احتیاج دارد.معلم باید نتائج ومحصولات دست خود را سنجش وبرآورد کرده به بیند تا کجا موفق است؟ درکجا غلطی کرده وچگونه میتواند غلطی های خودرا اصلاح وترمیم نماید

باید فراموش ننمائیم که تربیه یک تصدی بزرگ اجتماعی است وبرای پیشبرد این تصدی مصارف هنگفت وزحمات فوق العاده زیادی لازم است. وسعت واهمیت این تصدی بذات خود پیمایش و سنجش راحتمی میسازد .

متاسفانه قراریکه گفته شد آلات پیمایشی و وسائط سنجش درساحهء تربیه مشکل است بدست آید . کار مربی ومعلم مانند کار نجار وگلکار نیست نجار وگلکار باچوب وسنگ وگل یعنی با اشیای بیجان سروکار دارند - اگر دیوار کج آمد آنرا ویران کرده سر از نو تعمیر مینمایند مربی ومعلم باافراد بشر سروکار دارند ،اگر تربیهء افراد بطرز ناهنجار صورت بگیرد ویران کردن افراد ناممکن وتاثیرات تربیوی افراد مذکور بر دیگر افراد از کنترول بیرون است.

تربیه عبارت از وارد کردن تحول است برکردار فرد بسمت های مشخص

ومطلوب کسانیکه کردار بشر را مشاهده ومطالعه کرده اند اعتراف خواهند نمود که کردار مذکور یک چیز مغلق و پیچیده است وبنابر همین خصوصیت است که پیمایش آن هم امر دشوار میباشد

خوشبختانه باوصف این پیچیدگی و اغلاق علمای تربیه بمساعدت و معاونت علمای روانشناسی که در مطالعه کردار بشر منهمک اند توانسته اند که به پیمایش وسنجش کردار تحول یافته افراد (پس از دوره‌های مشخص تربیه) مبادرت ورزیده ودرین راه بموفقیت‌هائی هم توصل کنند .

موضوع سنجش وپیمایش کردار بشر یکجا بدنیا آمده و چیز جدیدی نیست موقعیکه خداوند حضرت آدم علیه السلام را از خوردن گندم منع نمود خواست کردار وشیوه او را سنجش نماید بقیهء سرگذشت را میدانید که چگونه آدم علیه السلام متانت و عزم را از دست داد وهم تحت تاثیر حوا علیها السلام وشیطان قرار یافته وآنچه را نمی بایست کند کرد .

در ساحه تربیه موضوع پیمایش وسنجش بطرز علمی و مثبت از انکشافات نسبتاً تازه است درین مسئله ایالات متحده امریکا نسبت بدیگر کشور های مترقیهء جهان پیش قدم بوده و علمای آن مملکت درین راه خدمات قابل قدری انجام داده‌اند .ومن نهضت این موضوع رادر کشور مذکور به صورت مختصر گوشزد حضار محترم میسازم .

در آغاز قرن بیست توجه علمای تربیه باین نکته معطوف شدکه امتحانات بطرز قدیم در معلوم ساختن اینکه آیا تعلیم وتربیه در وجود شاگردان تاثیر مطلوبه را نموده وآیا کردار ایشان بسمت‌های مطلوبه یعنی مطابق به هدف‌های تربیوی تحول یافته یاخیر؟ غیر مکفی و ناقص میباشد . همان بود که نهضت آزمایشات آفاقی آغاز گردید . درین مرحله علما سعی کردند امتحانات را طوری بسازند که حتی الامکان آفاقی باشد .

به‌عبارت دیگر امتحانات طرز قدیم را بانفسی بودن متهم ساختند ،و

حق بجانب هم بودند شاید خوانندگان گرامی بعضاً باصطلاحات آفاقی وانفسی بلد نباشند. برای ایضاح این دو اصطلاح ومعلوم ساختن فرق هر دو بهتر است مثالی آورده شود فرضاً میخواهیم طول میزی را پیمایش کنیم اگر یک خط کش سخت وفولادی بدست داشته باشیم هرکدام مامی توانیم طول میز را توسط آن خط کش معلوم سازیم ونتائج پیمایش همگان بوسیلهء همان یک خط کش یکسان خواهد بود حال اگر عوض این خط کش یک فیتهء رابری بدست باشد وبخواهیم توسط آن طول میز را پیمایش کنیم شاید بدست عمر طول میز الف وبدست بکر ب وبدست زید ج آید یعنی طول میز تعلق باین خواهد داشت که عمر یا بکر ویا زید فیتهء رابری را چقدر سست یا سخت بروی میز تمدید میدهد نتیجهء که با خط کش سخت فولادی بدست می آید آفاقی ونتیجهء که با فیتهء رابری بدست می آید انفسی خواهد بود.

نهضت آزمایش های آفاقی کسب شدت نموده وآزمایشات زیادی از هر گونه برای مثال، برای پیمایش ذکاوت، برای پیمایش شخصیت، برای پیمایش میل وداچسپی وغیره وغیره روی کار آمده به عبارت دیگر نهضت پیمایش جانشین نهضت آزمایش گردید. هنگامیکه وسایل ووسایط پیمایش استعداد های گوناگون بشری زیاد گردید نهضت پیمایش به نهضت سنجش منتهی گردید.

درین وقت علما باین فکر افتادند که آزمایشات وپیمایشات توسط قلم وکاغذ به تنهائی نمی تواند طوری که باید وشاید نتائج وماحصل تربیه را بما ثابت وواضح سازد پس درصدد آن افتادند که طرقی را سراغ نمایند که مکمل و متمم پیمایشات کاغذ وقلم شده بتواند همان بود که مفهوم سنجش درساحهء تربیه کسب عمومیت کرد.

سوال خواهید کرد که فرق بین این سه مفهوم یعنی آزمایش، پیمایش وسنجش از چه قرار است.

آزمایش همان امتحان عادی را میگوئیم که همه ما و شما با آن بلدیت داریم و در ایام شاگردی خود در مدرسه بکرات بان معروض شده ایم و حال بحیث معلم همان طمام را به شاگردان خویش بخش مینمائیم.

مسئله پیمایش یا معلوم نمودن اندازه استعداد های گوناگون افراد توسط آزمایشات آفاقی صورت میگیرد.

مفهوم سنجش نسبت بازمایش و پیمایش بمراتب وسیع تر و جامع تر است و هرگاه از لحاظ همین خصوصیت درجه بندی کنیم درجه اول را به سنجش دوم را بپیمایش، سوم را به آزمایش قایل خواهیم شد.

پس با این قرار مطلب را از سنجش بکار بردن هرگونه وسایل و وسایطی است که در باره اندازه پیشرفت تربیوی طلاب بما معلومات داده بتواند.

حال که معنی سنجش را فهمیدیم بهتر است معلوم سازیم سنجش پیشرفتهای تعلیمی طلاب چطور و با کدام وسایل بعمل می آید؟

«سنجش های مروجه در کشور ما»

قراریکه قبلا ذکر دیم مفهوم سنجش بروش علمی چیز تازه است. با آنهم فراموش نباید کرد که کار سنجش و پیمایش در هر جائیکه تعلیم و تعلم جریان دارد وجود داشته و به همین مناسبت در بین مربیون و معلمین این کشور هم خواهی نخواهی کار سنجش جریان دارد.

تا جائیکه مشاهده میشود کار سنجش به مفهوم خیلی ضیق و محدود آن در کشور ما بسه صورت انجام میگیرد:

(۱) بشکل امتحان از طرف معلمین

(۲) بشکل تفتیش ها و معاینه های تدریسی از طرف مفتشین وزارت و یا ولایت

(۳) بصورت ضمنی از راه مشاهده در صنف و یا در خارج صنف توسط معلمین و سائر اولیای امور.

اینک این سنجش ها را با محدودیت ها و مزایای هریک از نظر میگذرانیم.

اول امتحانات: که بر دو قسم منقسم شده:

الف: امتحانات تقریری: امتحانات تقریری درکشورما از دیرزمانی مروج بوده وبمزایا وفوائد آن همگان بدون دقت معترف اند بحد یکه اکنون بصورت رسمی بلاتردید قبول شده ودر اکثر امتحانات مخصوصاً امتحانات نهائی مورد استعمال قرار می یابد.

مزایای امتحان تقریری.

۱- هرگاه سوالات تقریری باصول محاوره ئی سقراط پیش برده میشود وسیله تحریک فکر گردیده وشاگرد را وادار میسازد که به نیروی استدلال منطقی خود بنتائج مفید علمی نایل میگردد. باوصف این مزیت بهتر است سوالات تقریری را در صنف و هنگام تدریس باصول سقراط ترویج داد نه در وقت امتحان. در امتحان وقت کم است. معلم وشاگرد هر دو در عجله اند و تفکر جدی و ابتکاری تحت این شرایط صورت گرفته میتواند

۲- سوالات تقریری برای ایضاح بعضی مطالبی که شاگرد در امتحان تحریری آنرا خطا کرده باشد مفیداست والبته این درصورتی است که معلم پارچه های تحریری را قبلا خوانده باشد والا این استفاده میسر نمیشود. تاجائیکه اطلاع داریم معلمین بندرت این کاررا میکنند ویا فرصت کردن آنراهم بندرت پیدامیکنند.

۳- ازسوالات تقریری معلوم شده میتواند که شاگرد معلومات خود را چطور باهم مرتبط ویا مفهوم ساخته توانسته ویا میتواند معلومات خود را بزمینه های مختلف مورد استعمال قرار بدهد. اما این نکته را نیزبتوانیم در صنف به صورت خوبتر عملی سازیم.

۴- در تخنیک مصاحبه سوالات زبانی مفیدثابت میشود. واین البته درغیر امتحان است وباین وسیله میتوانیم به سرعت وبا صحت معلومات درباره شاگرد بدست آریم.

۵- باعث تقویه قوه افاده وبیان شاگردان میشود اما این مطلب را هم در صنف میتوانیم بوجه بهتری انجام دهیم.

محدودیت ها:

۱- برای تمام شاگردان بصورت مساویانه متضمن انصاف وعدالت بوده نمی تواند.

۲- ارزش پیمایش آن غیر موثر و خیلی ها محدود است.

۳- مداخله ویاطرفداری قصدی وغیر قصدی ازطرف معلم بمقابل شاگرد.

٤- بدون ضرورت وقت زیادرا دربر میگیرد واین باعث مضرات دیگر میشود. درصنف که نفرزیاداست نفری آخر بشکنجه وعذاب روحی مبتلاشده وتارسیدن نوبت تمام معلومات خودرا فراموش خواهند کرد ودرین وقت معلم هم خیلی خسته شده ودر نمره دادن بی اعتنا میشود.

٥- کدام ریکارد ثابت ودائمی ازبیانات شاگرد باقی نمی ماند تابروی آن نمرهء شاگرد سنجیده شود ودرنتیجه معلم بصورت چوت اند از نمره میدهد.

٦- برای سنجش اشکال سوالات موقع میسر نمیشود.

۷- آمدن وحاضر شدن ممتحنین ازخارج مخصوصاً کسانیکه بامکتب داری ومکتب شناسی سروکارندارند ووظائف مختلف ایشان را موقع ومجال تفکر درین امور نمیدهد بی ضرورت وسیله تشویش وپریشانی روحی شاگردان را بارمی آورد. البته این نقیصه خاصه ذاتی امتحانات زبانی نیست بلکه بیشتر ناشی از اظهار نمایش وظاهرداری آمرمدرسه است که می خواهد برای خود زمینهء پروپاگند را فراهم سازد.

بشرح فوق امتحانات تقریری مزایا ومحدودیت های متذکره را دارا است والبته اگر دقیق شویم محدودیت ها برمزایا چربی میکند وآنچه مزیت هم تلقی شده میتواند بوسائل دیگر ودرمواقع دیگر بدست آمده میتواند پس سرنوشت امتحانات تقریری راحواله خوانندگان گرامی میسازم.

ب :- امتحانات تحریری :

امتحانات تحریری مروجه یگانه وسیله ایست که در کشور ما جهت سنجش پیشرفت های تربیوی شاگردان طرف استفاده قرار میگیرد اما درآغاز سخن بایدتذکر داد که این واسطهء سنجش صرف به پیمایش معلومات حفظ شده وآنهم بطرز خیلی ناقص موفق میشود .

تا جائیکه مشاهده شده درامتحانات تحریری بصورت عموم ٤ یا ٥ سوال ازشاگردان پرسیده میشود که ازجمله حل یک سوال حتمی ودوسوال دیگر اختیاری است که ازبقیهء سوال ها انتخاب شود .

طرز سوال متحد المال و ازنوعی است که ما محصلین تربیه آنرا بنام نوع قدیم یا امتحانات انشائی یاد میکنیم .

محدودیت ها : (۱) ازتمام یک مضمونی که درطول سال خوانده شده حل سه سوال نمایندهء تمام مضمون شده نمیتواند وبا صطلاح علم تربیه تمثیل ونمایندگی این سوالات قلیل ومحدود است .

(۲) نمره دادن این گونه سوالات بضورت آفاقی مشکل وهیچوقت کماحقه بوده نمیتواند این نکته را علمای تربیه بوسیله تجارب متعدد ثابت کرده اند ستارچ وایلیت (Starch and Elliot) در ۱۹۱۲ یک پارچه امتحان ادبیات انگلیسی را درچندین نسخه تهیه کرده به ۱٤۲ نفرمعلم برای نمره دادن سپردند . نمره ها از ٥۰ تا ۹۸ رسیددرتجربهء دیگر یک پارچه هندسه را به ۱۱٥معلم برای نمره دادن ارسال کرد . پست ترین نمره ۲۸ وبلند ترین ۹۲ نمره بود . درتجربه دیگردر ۱۹۳۰ یک پارچه را بیک دسته معلمین بوقفهء دونیم ماه دربین سپردند همان معلمین درمرتبه دوم نسبت به مرتبه اول نمره های متفاوت به همان یک پارچه قایل شدند حال نتیجهء همان تجارب را به قضاوت شما میگذارم . نمره دادن باین قسم سوالات بدان ماند که طول میزرا بایک فیتهء ابری پیمایش کنیم .

(۳) هنگام نمره‌دادن معلم شاگرد خود را علی العموم میشناسد و میداند که فلان پارچه از ضیاء و فلان پارچه از کریم است. ضیاء از مدتی است طرف اعتماد معلم قرار دارد و معلم ویرا شاگرد لایق تلقی میکند. کریم را شاگرد اوسط یا پائین‌تر شناخته. اکنون در امتحان می‌بیند که کریم بفحوای.

گاه باشد که کودک نادان

بغلط بر هدف زند تیری

تمام سوالات را درست کرده. خدا داند این بد بخت نقل کرده باشد یا چطور خیر بهر صورت ده نمره را که حق ندارد اما شش و نیم نمره برایش کفایت میکند.

حال پارچه ضیاء را می بیند.

گه بود کز حکیم روشن رای

بر نیاید درست تدبیری

تمام سوالات را غلط کرده و بمشکل مستحق نمرهٔ کامیابی است. معلم با خود میگوید چطور است شاید مریض شده باشد -- خیر چون شاگرد لایق است و همیشه در مضمون من ده نمره برده حال بهتر است اقل هفت نمره بگیرد.

(٤) اسلوب خط، شیوه تحریر، صفائی پارچه و سلیقه و بعض اوقات عبارت آرائی بیجا بر معلم تاثیر نموده و نمره را متغیر میسازد.

(٥) اکثر سوالات انشائی که بنظر من آمده است قطعاً جنبهٔ سوال را نداشته. معلم صرف عناوین کتاب را به حیث سوال بمتعلمین عرضه کرده. برای مثال و این مبالغه نیست در یکی از امتحانات کیمیاوی صنف ۱۲ سوال های تحریری حسب ذیل بود.

سوال اول : پطرول

سوال دوم : صابون

سوال سوم : پروتین ها

ازین جمله دو سوال حل شود حتمی ندارد .

(٦) علی الاکثر درسوالات انشائی کثرت ابهام وعمومیت بملاحظه رسیده - برای مثال سوالات ذیل درمضمون تاریخ :

(۱) درباره‌ء خلافت معاویه هرچه میدانید بنویسید .

(۲) خلافت حضرت عثمان را مفصل بنویسید .

(۳) معلومات تانرا درباره‌ء غزوه خندق سراپا نوشته کنید .

انواع این سوالات بدان ماند که‌ازشاگردان سوال شود .

معلومات تان را درباره‌ء کائنات باد ومثال شرح دهید .

دونقیصه اخیرالذکر درذات سوالات انشائی متضمن نبوده بلکه بیشتر ناشی‌ازبی اعتنائی وسهل‌انگاری معلم است. روی همرفته سوالات انشائی مخصوصاً که توسط معلمین‌ما تهیه‌میشود متقاضی حفظ کردن طوطی واراست اگربخواهیم طلاب بتفکر تحریک شوند بهتر است طرز سوالات خود راتغییربدهیم.

مزایای امتحانات انشائی : ساختن وعرضه کردن آن وقت‌کم بکار دارد.

(۲) هرگاه درساختن‌سوالات انشائی دقت‌واهتمام‌بخرج رود اکثرنقیصه‌های آن مخصوصاً نقیصه های (۵/٦/۷) ازبین میرود ودرچنین حالات‌برای مقایسه تنقید انتخاب ارائه قسمت‌های‌مطلوب‌مضمون ، تلخیص مطالب مضمون ممد واقع‌شده واذهان شاگردان رابه تفکر استدلال‌وقضاوت دعوت‌میکند درتربیه‌ء شاگردان همچه نکات نسبت به حفظ کردن طوطی وار مضمون بیشترمهم وادارای‌ارزش است .

(۳) امتحانات انشائی درهمه مضامین مدرسه باستثنای ریاضی-حسن خط-قرائت‌رسم مورد استعمال قرارگرفته میتواند ازبیانات فوق چنین نتیجه میگیریم که امتحانات انشائی بالذات‌بد نبوده وباوصف‌آنکه نمره دادن آن

خالی از اشکال نیست باهم در اثر دقت و توجه میشود این سوالات را اصلاح و بهتر ساخت در مورد امتحانات بحیث عموم این نکته را باید بیاد داشت (نکته ء فوق العاده مهمی است) که ازلحاظ روان شناسی ماهیت و چگونگی امتحان نقش کردار و رفتار شاگردان را تعیین می نماید معنی این نکته این است که فعلاً چون ماهیت امتحانات مروجه تنها و تنها بر حافظهء میخانیکی اتکاء دارد و از شاگردان تنها تولید لفظ بلفظ مضامین مطالبه میشود. بنابران در امتحان اخیر مضامین تنها به حفظ کردن طوطی وار تشبث مینمایند. و علی الاکثر تاجائیکه من مشاهده نموده ام مطالعهء مضامین بمنظور کامیاب شدن در امتحان است نه برای کدام منظور دیگر. درین شک نیست که یکعده شاگردان در یک صنف بصورت ضمنی در استعداد های دیگری سوای حافظهء میخانیکی انکشاف حاصل مینماید: اما متأسفانه فیصدی این تعداد در یک صنف بسیار کم است اگر غلط حدس زده نباشم از ٪۵ در یک صنف متجاوز نخواهد بود.

برای اصلاح امتحانات انشائی مطالعات مزید لازم است فعلاً پارهء از نکات مهم را که به صورت آنی بخاطر من خطور میکند برای مزید معلومات خوانندگان گرامی تقدیم میدارم:

(۱) نخست از همه باید سوال به شکل سوال درآورده شود و طوری ترتیب یابد که ذهن شاگرد را بتفکر دعوت نماید نه اینکه سوال شکل سوال را نداشته و صرف برای آزمایش حافظهء میخانیکی شاگرد طرح شده باشد.

(۲) سوالات به عوض اینکه سه سوال کلان و عمومی باشد بهتر است از چندین سوال کوچکتر متشکل بوده و عناصر و مطالب مشخصی را از شاگرد مطالبه نماید - تابدین صورت حتی الامکان قسمت های بیشتر مضمون درس را احتواء نموده بتواند و مسئله چانس و تصادف را تاجائیکه امکان داشته باشد تقلیل دهد.

(۳) برای اینکه تمام شاگردان یکنوع مسابقه رابطی کرده باشند و برای

مقایسه آنها اساسی وجود داشته باشد بهتر است از سوال های اختیاری صرف نظر شود چه در صورت سوالات اختیاری شاگردان مختلف سوالات مختلفی را حل خواهند نمود.

(٤) پیش از ینکه سوال هابه شاگردان عرضه میشود معلم باید بنزد خود فیصله کرده باشد که کدام عناصر مشخصی را در سوالات خود از شاگردان مطالبه دارد و هنگام پارچه خواندن این عناصر مشخصه را در پارچه جستجو کرده و باساس وجود یاعدم عناصر مذکور پارچه را نمره دهد.

درین زمینه یک نکتهء مهم دیگر باید فراموش نشود که در کشور ما بامتحانات یکنوع اهمیت بی لزومی را قایل گردیده اند که طلاب امتحان را بلای آسمانی تصور میکنند و بی جهت آمدن امتحان برخوف و واهمه شان می افزاید - در موسم امتحان اولیای امور مدرسه واعضای وزارت معارف تماماً وسائر وظائف خود را ترک کرده همه مصروف و متوجه امتحانات میشوند - ممتحنین و مفتشین از وزارت معارف برای امتحان می آیند و یک هی هی و هنگامهء بزرگی برپا و هیاهوی بیفائده و بی لزوم است تصور کنید که از ۲۰ عقرب تا اول قوس دغدغهء امتحانات دوام دارد - بمقابل این همهمه در یک یونیورستی بزرگ مثلاً یونیورستی الینای که پیش از ۱۵ هزار متعلم دارد و بصدها مضمون در آن تدریس میشود امتحانات نهائی بیش از ٤ روز دوام نمیکند.

یک علت مهمی که باعث ایجاد این همه رسمیات شده عدم اعتبار و اعتماد بر معلمین است که با نمره ها دست بازی نکنند. نمیدانم این کیفیت تا کدام اندازه صادق است اما اگر بخواهیم ترقی و پیشرفت شاگردان را از یک صنف به صنف دیگر سنجش بنمائیم بعقیدهء من یگانه چاره آن انکشاف آزمایشات موفقیت معیاری (Standercized Achievement Tests) است که ممکنات آن بایستی بوزارت معارف پیشنهاد شود.

(۲) تفتیش های تدریسی: دومین وسیله سنجش در کشور ما تفتیش های

تدریسی است که ذریعهء مفتشین و زارت معارف ویا ولایات انجام می یابد از نقطهء نظر علم سنجش این طریقه نیز خیلی بسیط و ابتدائی است و عناصر مهمهء سنجش را فاقدمیباشد البته باید تذکر دهیم که مطلب من درینجا خورده گیری بمفتشین محترم نیست. ایشان تاجائیکه نیرو و استعداد علمی شان اجازه میدهد کار خودرا انجام میدهند از لحاظ علم وظیفهء خود میدانم که بگویم وسایل وتخنیکی راکه بکار میبرند ناقص بسیط وغیر موثراست تا جائیکه معلومات دارم تخنیک مذکور قرار ذیل است.

۱ــ انتخاب ٤ یا ٥ نفر ازیک صنف

۲ــ عملی ساختن یک امتحان تحریری بالای شاگردان منتخبه.

۳ــ نمره دادن پارچه ها وگرفتن اوسط

٤ــ مشاهدهء معلم درجریان یک درس وتعیین یک نمره تقریبی.

٥ــ آمیختن نمبر ۳و٤ وگرفتن اوسط هردو نمره حاصله نمرهء موفقیت معلم تلقی میشود محدودیت های این سیستم.

(۱) سوالاتیکه داده میشود از نوع سوالاتی است که محدودیت های آن در فرق ذکر شده.

(۲) انتخاب چوت انداز ٤ــ٥ نفر از تمام صنف مسئله موفقیت معلم را موقوف بچانس میسازد.

(۳) سوالات تحریری که به عمل می آید صرف حافظه طلاب را آزمایش میکند سائر محصولات تربیوی را آشکار ساخته نمیتواند.

(٤) بنزد مفتش کدام معیار مشخص وثابت وجود ندارد که باساس آن مقایسه بین مضامین مختلفه شده بتواند. ازلحاظ سهولت ذاتی مضمون امکان دارد معلم جغرافیه قرار سنجش فرق نسبت بمعلم فزیک موفق تر برآید.

(٥) اغلباً چون مفتشین سوالات خود را درهمان وقت تفتیش تهیه کرده عرضه میدارند خصوصیت سوالات مرتبه مسئله چانس و تصادف را ازیک

صنف به صنف دیگر وا ز یک مضمون به مضمون دیگر و با لا آخـره ا ز یک مکتب بمکتب دیگر متفاوت میسا زد ۰

درین مورد با ید تذکر بدهم که یکی از مقا صد عمد ه تف- تیش سنجش پیشر فتها ی تربیوی مدرسه است وسنجیدن پیشر فتهای مذکور با ین قدر سادگی ویا چنین و سایط بسیط قابل اطمینا ن بوده نمیتوا ند بنظریه من انکشاف دادن آزمایشات موفقیت معیاری (Standardized Achievement Tests) درین راه نیز امکان دار د مفید واقع شود ۰ و البته این هم محتاج مطا لعات و تحقیقات مزید است ۰

(۳) از راه مشاهده های ضمنی طلاب - در ا وقات درس ا ز طر ف معلم و یا خارج درس توسط معلم ، سر معلم و غیره ۰ از این قسم مشا هد ا ت عمو ماً کد ام ریکارد ثبتی با قی نما نده ومنتها در صفحه دماغ معلم و یا سر معلم و یا اولیای مکتب خا طره از ان ثبت می ما نند و احیا ناً در اخیر سال تعلیمی یا هنگام تد و ین سوانح بصو رت بسیار مختصر ومجمل بکا رت سوانح انتقال می یابد ۰ هرگاه پاره ء ار تخنیک های عملی تر از قبیل مصاحبه و یا امثال آن با مشا هده ضم گردد نتا ئج بهتر بد ست خو اهد آ مد و آن هم البته در صو رتی که ریکا رد های مسلسل (CumulativRecordes) از ین سنجش ها تهیه گردد تار هنمائی تد ریس توافق شا گر دان در پر تو این ریکا رد ها امکان پذیر شده بتو اند ۰

نهضت پیما یشا ن آفا قی ۰ هنگا میکه کفا یت و یا عدم کفا یت امتحانات انشائی مورد با ز پر س و انتقا د قر ار یا فت علمای تر بیه سعی کر دند و سا یلی پیدا نما یند که بتو انند محصو لات تر بیو ی را بصو رت آ فا قی (Objective) پیما یش نما ید ۰ در نتیجه اقسا م و انواع (Test) ها بو جود آمد ۰ ذکر نمو دن و بحث کردن در اطرا ف تست های مختلف از لحا ظ موارد و مقا صد استعمال از لحا ظ شکل و صو رت آنها و قت ز یا د و چندین کا نفر انس دیگر ایجـا ب میکند ۰ در ینجا بصو رت مختصر انواع عمده تست ها ئیر اکه معلمین میتوانند در صنوف خو د مور د استعمال قر ار د هند از نظر میگذ ر ا نیم ۰

اول تکمیل جملات : درین قسم سوالات بعضاً یک جمله و بعضاً یک پراگراف داده میشود که در آنها یک یا چند جای مهم سفید گذاشته و توسط یک لفظ یا چند لفظ جمله یا جملات تکمیل میگردد وظیفهء شاگردان است که بتخطر بسیط جاهای سفید را پر و سوالات را حل کنند .

امثله از یک مجله :

۱ — در ۱۷۶۱ احمدشاه درانی . . . . . قوای . . . . . را شکست داد

۲ — شاه شجاع در . . . . . در نزدیکی . . . . . بقتل رسید .

۳ — شاه محمود . . . . . بر ایران حاکمیت داشت .

مثال از پراگراف :

در قدیم مردم نیچهء پر را عوض قلم استعمال میکردند سرکردن این قسم قلم ها مهارت مخصوصی بکار داشت و هر کس مطابق ذوق خود در نوشتن آنرا سر مینمود . محصلین همیشه در صدد آن بودند که پرهای مناسب از فیل مرغ ، قو ، مرغابی ، قاز و دیگر پرندگان بدست آورند بهترین . . . . . از نیچهء پر قاز بدست می آمد و برای . . . . . عمومی خیلی خوب بود امامعلمین مدارس قلم های را که از . . . . . قو ساخته میشد ترجیح میدادند زیرا این . . . . . را باآسانی بالای گوش خود میتوانستند بگذارند .

دوم پاسخ متبادله : درین قسمت سوالات برای هر سوال دو جواب ممکن است شاگرد باید جواب مناسب را انتخاب و قرار هدایات نشانی کند عادی ترین نوع این سوال سوالات خطا و صواب است در بعض حالات هر دو جواب صواب است اما یکی از آنها اصوب است و شاگرد باید جواب اصوب را نشان دهد .

امثله .

پهلوی جملات صحیح ص و پهلوی جملات غلط غ بگذارید

۱ — هر زاویه حاده نسبت به زاویه مکمل خود بزرگتر میباشد .

۲- هرگاه نقطهٔ وسطی اضلاع یک مثلث مساوی اضلاع را وصل کنیم یک مثلث مساوی الساقین بدست خواهد آمد.

۳- هرگاه دوزاویهٔ چهارضلعی باهم متمم باشند دو زاویهٔ دیگر آن باهم مکمل خواهند بود.

سوم انتخاب از متعدد: درین قسم سوالات برای یک سوال چند جواب می آرند ومتعلم باید جواب صحیح را انتخاب نماید.

امثله:

۱- لغزشیکه یاحرکت قشر زمین بحیث

الف طوفان-ب-سیلاب-ج- زلزله -د- رعد حس می شود.

۲- فشار داخلی زمین بعضی اوقات از راه

الف دریا -ب-آتش فشانها -ج-طوفانها -د- یخچالها تخفیف می یابد.

۳- سطح زمین از بدو پیدایش آن.

الف-هیچ تغیر نکرده-ب-بسیار کم تغیر کرده-ج-بسیار زیاد تغیر کرده

٤- سردادن: درین سوالات دوستون مواد عرضه می شود. یک ستون نمره زده شده وستون دیگر جای نمرات سفید گذاشته شده شاگرد مکلف است مواد ستون اول را باستون دوم سر دهد مثال:

درستون طرف راست نتائج ودرستون طرف چپ شرایط درج است نتائج نمره زده شده وشرایط نی- درستون شرایط بمقابل هر دسته شرایط نمره نتیجه را داخل سازید که آن نتیجه دراثر شرایط مذکور ثابت گردیده باشد.

نتائج	شرایط
۱- زوایا مساوی اند	( )هرگاه دوضلع مقابل مساوی و موازی اند
۲- مثلث های عینی اند	( )هرگاه بالای یک خط عمود باشند
۳- مثلث ها مشابه اند	( )هرگاه اضلاع متناسب باشند
٤- خط ها برهم عمود اند	( )هرگاه قوس های مساوی دارند.

۵ـ خطوط موازی اند ( ) هرگاه ضلع ، زاویه ، ضلع باضلع ، زاویه و ضلع دیگر علی الترتیب مساوی باشد

۶ـ چهار ضلعی متوازی الاضلاع است ( ) هرگاه متوازی الاضلاع های اند که قاعده وارتفاع شان مساوی است

۷ـ متوازی الاضلاع مستطیل است ( ) هرگاه زوایای مرکزی شان باهم مساوی است

۸ـ دریک دائره یا در دو دائره مساوی ( ) اگر از نقطه تماس برشعاع مماسی وترها باهم مساوی اند . رسم کنیم

۹ـ مساحه کثیرالاضلاعها مساوی است ( ) اگر یک زاویه زاویه قایمه است

این بود اقسام عمده سوالات آفاقی . ازین اقسام ـ انواع دیگر باتغیرات جزئی منشعب شده که ذکر آنها دامنه سخن را دراز میسازد . برای آشنائی حضار باتست های آفاقی به همین امثله قناعت کرده مسئله مزیت ومحدودیت های آنرا زیر بحث میگیریم .

مزیت ها :

۱ـ در جهء توزیع این قسم سوالات وسیع بوده وبرروی تمام مواد درسی داده شده پهن شده میتواند .

(۲) آفاقیت در نمره دادن واین بزرگترین ومهمترین خصوصیت آن است.

(۳) صرفه جوئی در وقت ازنقطه نظر شاگردان که در وقت کم تعداد زیاد سوالات حل میگردد .

(٤) صرفه جوئی دروقت از نقطهء نظر معلم که در نمره دادن وقت کم صرف میشود یعنی بواسطهء ترتیب وتهیه به پارچه ها زود ـ زود نمره داده شده میتواند .

(۵) شاگرد ها جواب ها را یاد دارد ویا ندارد بوسیلهء عبارت آرائی ولفاظی نمیتواند خود را تیر کند . وعیب خود را از نظر معلم پنهان سازد .

محدودیت ها: (۱) برای تنظیم فکر و اظهار مطالب طویل ومباحثه دامنه دار فرصت نمیدهد. این تنقید تا اندازهٔ درست است اما نه کاملاً زیرا تاریخ نشان نمیدهد که در امتحانات انشائی کدام شاگرد پارچه نوشته باشد که شاهکار علمی یا ادبی باشد.

(۲) جواب دادن بیشتر متکی به حافظه است - اما ازین لحاظ در امتحانات انشائی وضعیت بدتر است.

(۳) قیاس وگمان در جواب دادن بیشتر دخیل واقع میشود.

(٤) در تهیه کردن آن برای معلم زحمت ووقت زیاد لازم است. اما سهولت در نمره دادن این نقیصهٔ را تا اندازهٔ تلافی میکند.

(٥) در تهیهٔ آن تسهیلات و تجهیزات طباعتی لازم است و ازین لحاظ قدری گران تمام میشود. آزمایشات آفاقی از یک لحاظ دیگر بدو نوع تقسیم شده اند. یکی آزمایشات عادی که توسط معلمین تهیه ودر صنوف درسی حسب لزوم تطبیق میشوند.

نوع دوم آزمایشات معیاری است. آزمایشات معیاری ازطرف متخصصین مضامین و متخصصین تست تهیه میگردد و تا اندازهٔ امکان تصفیه و تنقیح گردیده و سپس بواسطهٔ تطبیقات تجربوی نارم های آن (Norms) (معیارات آن) تعیین میگردد آزمایشات معیاری برای استفادهٔ وسیع و عمومی - جهت تفتیش های تربیوی و تعیین سویه عمومی مکتب بکار برده شده نمیتواند این آزمایشات مشتمل از یک سلسلهٔ سوالات متعدد است که جواب آنها بواسطهٔ یک پاسخ کوتاه از قبیل خط کشیدن یا نوشتن - یک لفظ ویا دائره بدور لفظی کشیدن صورت میگیرد - دادن نمره باین سوالات را هرکس اجراء کرده میتواند اما تعبیر و استخراج نتائج ازان متقاضی عملیات پیچیدهٔ احصائیه وی است که درین مختصر ذکر آن نگنجد. این آزمایشات را بالنوبه به سه دسته تقسیم کرده میتوانیم.

دستهء اول امتحانات موفقیت تربیوی (معیاری).

امتحانات ذکا واستعدادهای خاص.

دستهء سوم آزمایشات شخصیت - اگرچه هرسه دسته آزمایشات مذکور در تعلیم و تربیه نقش بزرگی بازی میکنند اما ازهمه بیشتر آزمایشات موفقیت تربیوی نقش بارز دارد.

برای هر مضمون جداگانه ترتیب یافته وپس ازتعیین معیار برای تطبیق آماده میباشد.

برای مقایسهء مکاتب وبرای تعیین سویهء درسی طلاب فوق‌العاده مفید است ومن سفارش مینمایم که ممکنات تهیه وتطبیق این قسم آزمایشات مورد تدقیق ومطالعه قرارگیرد.

اکنون که بشرح فوق نهضت های آزمایش وپیمایش را درساحهء تربیه بصورت مختصر گذارش داده مزایا ومحدودیت های امتحانات انشائی وآفاقی را شمردیم برمیگردیم بمسئله سنجش قراریکه قبلاً متذکرشدیم مفهوم سنجش نسبت به آزمایش وپیمایش وسیع تر بوده ودرحقیقت آزمایش وپیمایش ازوسائط وادوات سنجش تلقی میشوند آزمایشاتی که بذکرآنها پرداخته شد ازانواعی اند که صرف پیشرفت شاگردان را درمضامین درسی معلوم نموده میتوانند، ما باید فراموش ننمائیم که هدف های تعلیم وتربیه تنها به فراگرفتن مضامین درسی منحصر نیست، آیا امکان دارد سوای پیشرفت طلاب درمضامین درسی سائر محصولات وثمره های تربیوی را سنجش وپیمایش نمائیم؟ علمای امروزی تربیوی معتقد اند که چنین امری را میتوانیم ازقوه بفعل آریم یکی ازمربیون معروف امریکا بنام رالف تایلر که اینجانب افتخار شاگردی وی را داشتم برای سنجش نتائج و پیشرفت های تربیوی چنین تجویز نموده است.

۱) تعیین وتشخیص هدف های مضمون .

۲) تعریف هدف ها باساس کردارو روش شا گردان .

۳) جمع آوری وتد وین زمینه های که درآنها کردارشاگردان وجود یا عدم هریک ازهدف ها را آشکار کرده میتوانند .

٤) ارائه وعرضه نمودن این زمینه ها به شاگردان .

٥) سنجش پاسخ وعکس العمل شاگرد در پرتوهر هدف .

٦) تعیین آفاقیت سنجش .

۷) اصلاح آفاقیت حسب لزوم .

۸) تعیین وشوق واعتبار سنجش .

۹) اصلاح وثوق واعتبار حسب ضرورت .

۱۰) انکشاف میتود های عملی ترپیمایش حسب لزوم .

ایضاح وتفصیل فارمول فوق که ما را باصل وظیفه وکار سنجش داخل میسازد وقت زیاد بکار دارد وفعلاً از احاطه این کانفرانس خارج است وبنابران درینجا صرف به آن اشاره گردید وبس .

سنجش پیشرفت شاگردان درامور تربیوی جزء مهم پروگرام تربیوی باید تلقی شود ودرآنصورت سنجش باید با صول بهتر ویاوسایط خوبتر وبطرز سیستماتیک صورت بگیرد ، هرگاه درسیستم معارف یک پروگرام جامع سنجش بکار می افتد ایفای مقاصد وهدفهای ذیل را ازان متوقع بوده میتوانیم .

(۱) معلوم نمودن موثریت پروگرام تربیوی وتشخیص نواقص آن .

(۲) تشخیص نواقص اصول تدریس واصلاح آن حسب ضرورت .

(۳) تهیه معلومات وحقایق برای رهنمائی موثر شاگردان وآن درصورتی شده میتواند که پروگرام سنجش وسیع بوده نقاط ضعیف وقوی شاگردان را تعیین مینماید تا معلوم شده بتواند که درکدام موارد ونقاط یکنفر شاگرد محتاج رهنمائی وارشاد است .

(٤) تهیه مصئونیت روحیاتی برای اولیای امور مکتب و برای شاگردان و هم برای جمعیت تا از مساعی خود مطمئن بوده و یقین حاصل نمایند که مساعی ایشان نتائج مطلوب و مفید را به بار آورده است.

(٥) مقایسه سویه های تربیوی در مکاتب مختلف تا معلوم شده بتواند که کدام مکتب در تصدی تربیوی موفق و کدام درین امر عقب مانده.

(٦) مقایسه سویهٔ تربیوی بروی سالهای مختلف تا معلوم شده بتواند که معارف بحیث عموم پیشرفت کرده یا عقب مانده است!

این بود بصورت بسیار مختصر موضوع سنجش پیشرفتهای تربیوی. ما معلمین و مربیون تصمیم گرفته ایم که سیستم معارف خود را از راه علم و معرفت اصلاح بنمائیم تا همدوش آن وضع اقتصادی و اجتماعی وطن بگراید. درین هدف از همه گونه وسایل و امکاناتی که بدسترس ما قرار گرفته بتواند استفاده خواهیم نمود - یکی از وسائل اصلاح و پیشرفت همانا سنجش پیشرفتهای تربیوی شاگردان است که اینجانب خواستم در طی این کنفرانس اهمیت و ارزش آنرا در ساحهٔ تربیه بشما ایضاح نمایم.

پروگرام سنجش را در اصلاح معارف بدو سویه انجام داده میتوانیم - یکی بر سویهٔ خصوصی توسط خود مکاتب بدین معنی که کارکنانی یک مکتب در سنجش پیشرفت های تربیوی شاگردان خود دست و آستین بر زنند - ثانیاً بسویهٔ عمومی از طرف وزارت معارف. انجام این مطلب به هر دو سویه متقاضی آن است که نخست وسایط و ادوات پیمایشی تهیه گردد. تهیهٔ این وسایط بنوبهٔ خود متقاضی آن است که کمیسیون های مشخص درین راه به تحقیق و مطالعات پرداز ند و بعداً به ساختن آلات پیمایشی اقدام نمایند. مسئلهٔ سنجش پیشرفت های تربیوی به عقیده من یک کار بسیار بزرگی است و شما تصور نکنید که محض به شنیدن این کنفرانس شما میتوانید بکار سنجش اقدام نمائید

بعقیدهٔ من محض برای اینکه حضرات معلمین و مربیون درین راه موفقیت درست پیدا کنند دائر ساختن یک ورکشاپ مستقل و علیحدهٔ را ایجاب میکند زیرا پروگرام سنجش یک تصدی متعاون است و تنها باصول متعاون میتوان درین راه پیشرفت کرد.

در پایان کلام باید تذکر بدهم که مطلب من از ایراد این کانفرانس دو چیز بوده است.

(۱) متوجه ساختن اذهان معلمین و مربیون بوسایل و ممکنات پیمایش وسنجش در ساحه تربیه.

(۲) تحریک معلمین و مفتشین و بالخصوص معلمین و مفتشین ابتدائی که در صدد تحقیق و مطالعهٔ طرق و تخنیک های سنجش و پیمایش برآیند و ممکنات این امر را در مکاتب مربوطه و در مضامین مربوطه خود سراغ بنمایند.

فعلاً هرگاه این دو مطلب بسیط برآورده شود من اطمینان حاصل خواهم کرد که در سخن رانی امروز وقت خود را بیهوده صرف نکرده ام.

جمیعت استادان پوهنځی ادبیات در سال ۱۳۳۲

استاد ملک الشعراء (بیتاب)

غزل

هیچ دردی بتر از کلفت مهجوری نیست
سر بسر عشق نشاط است اگر دوری نیست

خواستم بیشتر از پیش ز چشمش نظری
غمزه‌اش گفت که در بودجه منظوری نیست

گاه خط است و گهی خال و گهی زلف رئیس
دولت حسن مگو دولت جمهوری نیست

مقصد مست نظر باز همین دخت رز است
باده بر لب نگذارد اگر انگوری نیست

از پس بوسه تبسم از لبش میخواهم
آه از آن نعمت شیرین که سرش شوری نیست

یار من در صف خوبان ز همه ممتاز است
بچمن هیچ گلی به ز گل سوری نیست

شب مهتاب نکو مصحف رویش خواندم
شکر در دیده من علت کم نوری نیست

دم ز همچشمی چشم تو اگر زد نرگس
پیش ارباب نظر جز اثر کوری نیست

گر ندارم عمل نیک چو زاهد چه زیان
کارها جمله بفضل است بمزدوری نیست

می شنیدم که مریض متمول میگفت
نعمتی خوب تر از نعمت جانجوری نیست

نه‌ی گوش بفریاد و فغان بیتاب
خود بگو چیست؟ که مغروری و سرزوری نیست

بقلم: جاوید

تاریخ و کیفیت تطور سجع

در زبان عربی و فارسی

سجع بالفتح آواز طیور خوش آواز مثل بلبل و قمری را گویند (۱) و در اصطلاح عبارت از دو کلمه آخر دو فقره است که بایکدیگر متناسب و متوافق باشد و سجع بر سه قسم است متوازی مطرف و متوازن (۲)

(۱) سجع متوازی آنست که الفاظ آخر دو جمله هم در وزن و هم در حرف آخر یکی باشد مانند «خردمند هرچه گوید پسندیده گوید و راه راستی پوید» که ذکر کلمه گوید در آخر جمله اول و پوید در جمله دوم را سجع متوازی گویند چراکه در وزن و حروف آخر برابر است. ازین قبیل است:

(۱) «هرچه نپاید دل بستگی را نشاید» در عربی مانند: فیها سرر مرفوعة و اکواب موضوعة (۳)

(۲) سجع مطرف: آنست که الفاظ در حرف آخر (روی) یکی باشد نه در وزن مانند:

«دوستی را که بعمری فرا چنگ آرند نشاید که بیکدم بیازارند» که کلمات آرند و بیازارند در حرف آخر یکی است و ازین قبیل است: «زاهدی را دیدم در بروی خود از اغیار بسته و در گوشه فراغت نشسته»

در عربی مانند: مالکم لاترجون وقارا وقد خلقکم اطوارا

(۳) سجع متوازن (یا مرصع): آنست که تنها در وزن یکی باشد نه در حرف آخر مانند:

---

(۱) غیاث اللغات (۲) علم بدیع تالیف ملک الشعرا حضرت استاد بیتاب

(۳) درر الادب تالیف حسام العلماء آق اولی

«فلان دارای طبع کریم و عزم متین است» در عربی مانند : هو یطبع الاسجاع بجواهر لفظه و یقرع الاسماع بزواجر وعظه .

تاریخ سجع در زبان عربی بدوره پیش از اسلام میرسد و آنهم در آثاریکه به کاهنان(۱) نسبت میدهند گو اینکه عده‌ء از محققان وجود هرگونه اثر منثوری را در زبان عربی پیش از اسلام انکار میکنند و معتقد اند آنچه از آثار منثور که در کتب عرب بعد از اسلام باین دوره نسبت داده شده است سراسر مجعول است (۲) اما دسته‌ء دیگر را عقیده برین است که تسمیه این دوره بدوره جاهلیت تسمیه ایست دینی زیرا عرب پیش از اسلام هم شعر داشته است هم نثر وهم بلاغت وهم کتب مدونی در نحو و قوانین زبان. و برای اثبات این مدعا نزول قرآن مجید را مثال میآورند بدینمعنی که مراحلی از بلاغت و فصاحت که قرآن کریم مثل اعلی و کامل آنست در بین عربها معمول بوده است وگرنه قرآن شریف نمیتوانست مدعی فصاحت و بلاغتی شود که درجاتی از آن در بین عربها شناخته نشده بود. اصولاً قرآن مجید دارای سه قسمت متمایز است :

---

(۱) از کاهنان عرب معروف‌ترین آنها حاذی جهنیه ، رشق ، سطیح ، عزی سلمه ، و از خطیبان معروف آنها قس بن ساعده آیادی است.

مشهورترین خطبای جاهلیت و موحد بقولی بر مذهب نصاری بود گویند اول کسی است که بر بلندی خطبه خواند و لفظ « امابعد » را در خطابه آورد و هنگام سخن رانی بر عصا و شمشیر تکیه کرد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در جوانی در بازار عکاظ خطابه او را شنیده بود و از او یاد میکردند و میفرمودند سخن او مرا خوش آمد و قسمتی از خطابه ایکه در آنوقت ایراد کرده اینست :

ایها الناس اسمعوا و عوا ، فاذا وعیتم فانتفعوا انه من عاش مات و من مات فات و کل ما هو آت آت ان فی السماء لخبراً و ان فی الارض لعبرا ....

(۲) رجوع شود به ادب الجاهلی تالیف استاد طه حسین و مقدمه‌ء « النثر فنی قرن رابع » تالیف احمد زکی مبارك .

الف- قسمت آیات مکی قدیم .
ب- قسمت آیات مکی موء خر .
ج - : قسمت آیات مدنی.

اگر قدیمترین آیات نازل شده برپیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم را بآثاریکه به پیش از اسلام نسبت میدهند مقایسه کنیم ممکن است تا حدی صدق ادعای ما باثبات برسد زیرا مختصات نثر دوره جاهلی عبارت است از : کوتاهی قطعات ، سجعهای مشکل ، لغات دشوار ودوراز ذهن که بعد ها در نثر عربی تحت تأثیر اسلوب آیات مدنی از بین رفته است ، شروع شدن قطعات با «اذای» شرطیه و «وا و» قسم و قسمهای شدید وسنگین ، کمال ایجاز و اتساق قرائن ، غموض وابهام معنی پاره ء ازین مختصات را باتوجه باا ینکه از حیث فصاحت، و بلاغت در مرتبه پایین تری قرار گرفته است در اسلوب آیات مکی می بینیم .

درآیات مکی گذشته ازین مختصات باید جنبه خطابی وحماسی ، وعد و وعید ، وتهدید را نیز در نظر داشت زیرا این آیات متبرکه در ابتدای دعوت اسلام برپیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم نازل شده وحالت رسول کریم صلی الله علیه وسلم درآن دوره حالت کسی بود که بیشتر به وعدو و عید حماسه وتهدید برای پیش بردن مقصود می پرداخت شاید همین علت هم بود که باتوجه بشباهتی که بین این دو اسلوب موجود بود عوام مردم نسبت کهانت به پیغامبر اسلام صلی الله علیه وسلم میدادند و نیز شاید بهمین علت بود که آن حضرت درآیات شریفه واحادیث منیف مکرر این نسبت را از خود دفع میکردند. وهم بهمین جهت بود که بعدها در کتب بیان و بلاغت سجع قرآن کریم را فواصل نام نهادند وبعضی اصولاً سجع را از قرآن مجید نفی کردند .چنانچه قاضی ابو بکر باقلانی در کتاب دلائل الاعجاز بهمین طریق رفته است وبعضی دیگر مانند عسکری در کتاب «الصناعتین» کوشیده اند تا سبک سجع قرآن مجید را از سبک سجع کهان بطرق مختلف امتیاز بخشند ، دلیل دیگر برای این نکته که این قبیل آثار پیش

از اسلام در بین عربها معمول بود آنست که بسیاری از این روایات و آثار در کتبی نقل شده است امروز روایت آنها مورد اشکال نیست و بعنوان ثقه شناخته شده بعد از نزول آیات مدنی اسلوب جدیدی بوجود می آید که بعدها در قرن اول این اسلوب مورد تقلید نویسندگان و خطبای عرب قرار میگیرد در اسلوب آیات مدنی آیات طویل تر است و سجع و توازن جز بندرت یافته نمیشود معانی آیات معمولاً در موضوعات شرعی، اخلاقی و مدنی و امثال آنست و جنبه وعدووعید، تهدید و خطابی و حماسی چنانکه در آیات مکی بملاحظه می پیوند در این آیات دیده نمیشود. اسلوب آیات مدنی یک قرن تمام در زبان عربی پیروی میشود. از اوایل قرن دوم باتوجه باین اسلوب روش جدیدی در نثر عربی پدید میآید که آغاز تحول عظیمی بشمار میرود که در رأس سلسله جنبانان این تحول ابوغالب عبدالحمید بن یحیی بن سعید متوفی ۱۳۲ اهل انبار افغانستان (۱) (۱۲۷-۱۳۲) کاتب مروان حمار آخرین خلیفه اموی و عبدالله بن مقفع متوفی ۱۴۵ مترجم معروف قرار دارند. اینکه میگویند: بدئت الکتابة بعبدالحمید و ختمت بابن العمید (۲) اشاره باآغاز این تحول در نثر عربی است. امروز

---

(۱) عبدالحمید کاتب اصلاً از انبار افغانستان یعنی سرپل مزارشریف است رجوع شود بابن خلکان ص ۳۳۳ ج ۱

(۲) ابوالفضل محمد بن عمید قمی متوفی ۳۶۰ از فضلا و نویسندگان معروف قرن چهارم است و مدت ۳۲ سال شغل وزارت آل بویه را داشت در کلیه علوم مخصوصا در لغت و علوم فلسفی و ریاضی متبحر بود. اما آنچه بدان معروف شده کتابت رسائل است که در عصر خود نظیر نداشت و او را جاحظ ثانی گفته اند رسائل ابن العمید تنها بسجع و محاسن لفظی آراسته نیست بلکه از حیث معنی هم در درجه اول قرار گرفته و کلیه تصنعات لفظی آن ببدیهه خاطر انشاء شده و بتقریر معنی ضرری نرسانیده است ولی اشعار وی بپایه رسائل او نمیرسد. مقدار مختصری از رسائل و اشعار او در جزو سوم تیمة الدهر ثعالبی ضبط است، (تاریخ ادبیات فروزانفر ص ۳۱)

در اکثر کتب عرب ازین تحول عظیم یاد شده و محققان عقیده دارند که اسلوب جدید در زبان عربی که با عبد الحمید بن یحیی آغاز شده است تحت تاثیر اسلوب پهلوی بوده بدین ترتیب بنیان نثر فنی عربی را نثر پهلوی گذارده است . چنانچه ابو منصور عبد الملک بن محمد ثعالبی متوفی ٤۲۹ در کتاب «یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر» مثل معروف بالا را نقل کرده و کذا در کتب ادب و بلاغت عربی از قدیمترین زمان دیده میشود که همواره از عبد الحمید کاتب با عناوین «گشاینده گره بلاغت» یا «استوار کننده بنیان بلاغت» و یا «سهل کننده طریق بلاغت» و امثال آن نام میبرند . حتی میتوان گفت مقدمات این تغییر سبک که بعدها عبدالحمید بعنوان فرد شاخص آن شناخته شده قبلا توسط سالم مولای هشام بن عبدالملک و پسر او جبله بن سالم مترجمین معروف پهلوی بعربی فراهم آمده بود . چون در مکاتیب و رسائل دیوانی پهلوی همیشه طریقه اطناب بود . اولا «مکتوب بارکان مختلف به نسبت موضوع تقسیم میشده ثانیا در مکاتیب ، نعوت ، وعناوین والقاب وادعیه متناسب با کاتب و مکتوب الیه بدرجات مختلف وجود داشت ثالثا مکاتیب درین دوره در انواع و اقسام مختلف از قبیل منشور عهد نامه ، سوگند نامه ، سلطانیات (۱) و اخوانیات و غیره تفنن کرده است بیهقی (۲) در کتاب (المحاسن والمساوی) مینویسد : پس از آنکه خسرو و پرویز بر بهرام چوبین ظفر یافت برای ترتیب دادن فتحنامه‌ای بدبیران خود مراجعه کرد هریک از دبیران نسخه فتحنامه‌ای ترتیب دادند او هیچیک از آنها را نه پسندید تا آنکه یکی از دبیران فتحنامه ای با مقدمه متناسب و صنعت براعت استهلال ترتیب داد بر او عرضه داشت

(۱) سلطانیات : عبارت از نامه هائیست که سلاطین بیکدیگر مینوشتند و مراد از اخوانیات نامه های دوستانه است .

(۲) ابراهیم بن محمد بیهقی از اعلام علمای اوائل قرن چهارم است.

وبه پسندید و امر کرد که بهمین ترتیب فتحنامه بولایات فرستاده شود»
باین ترتیب مقدمات برای مکاتیب و تقسیم مکتوب بارکان مختلف دلیل
روشن اطناب است گذشته این ترجمه بسیاری ازنعوت وعنا وین پهلوی
درکتب عربی از قبیل عیون الاخبار (۱) ابن قتیبه وعقدالفرید ابن عبدربه (۲)
وغیره دیده میشود وجاحظ نیز درکتاب البیان والتبیین خود از بلاغت مدون
وکامل پهلوی نام میبرد وکتابی را بنام «کاروند» دربلاغت بزبان پهلوی
یاد میکند وهمچنین ازفحوای کتاب التفضیل بین بلاغت العرب والعجم
تالیف ابواحمدحسن بن عبدالله بن سعید عسکری که بلاغت پهلوی براصولی
استوار وتا قرن چهارم معروف بوده است امروزعلاوه برآن کتابی
بنام «آیین نامک نبشتن» دردست است که ثابت میکند مکاتیب زیادی
درزبان پهلوی وجود داشته که با توجه به آن ممکن بوده است قوانین برای
نامه نویسی تدوین شود. همچنین ابوعبدالله محمد بن عبدوسی جهشیاری
نویسنده معروف قرن چهارم درکتاب (الوزراء والکتاب) سوگند
نامه‌های ابن مقفع را که قهراً متأثر ازسوگندنامه‌های پهلویست نقل کرده است
که ازمجموع آنچه دربالا گفته آمد دونکته را ثابت میکند:
یکی وجود طریقه اطناب درنثر پهلوی — دوم وجود قوانین ومقرراتی

(۱) ابوعثمان عمروبن بحر بن محبوب بصری ملقب به جاحظ متوفی ۲۵۵
ازفصحا ومشاهیر نویسندگان ادبای قرن سوم است وجاحظ درعربی
کسی را گویند که چشمهایش برآمدگی داشته باشد جاحظ صاحب تالیفاتی
زیادیست.

(۲) ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری مروزی متوفی ۲۷۰
ازعلمای بنام بلاغت، نحو، قرآن مجید، معانی، شعروفقه است.

(۳) ابوعمر احمد بن محمد بن عبدالله متوفی ۳۲۸ ازشعرا وادبای نامی
اندلس است.

در مکاتیب از نظر تحمیدات ، مقدمات ، نعوت وعناوین وامثال آن یعنی همان دو چیزیکه مکتب عبد الحمید در نثر عربی بدان ممتاز ومشخص است البته چنانکه گفتیم اسلوب نثر عربی در قرن اول همان اسلوب آیات مدنی بود دو پایه بلاغت عربی بر قدرت لفظ استوار بود وعربها نمیتوانستند تصور کنند که در غیر اسلوب ایجاز هم ممکن است کلام قدرت واستحکام وبرجستگی لفظی اسلوب ایجاز را داشته باشد . باین ترتیب درین دوره هنوز نثر عربی مجال آنرا نیافته بود که معانی وسیعتری را بپذیرد وبیان کند. بهمین جهت مقصور بود به خطب وقصص وعباراتیکه بطور ایجاز وبارعایت سجع وتوازن بوجود می آمد . عبد الحمید بن یحیی برای نخستین مرتبه در زبان عربی نثر را در موضوعات مطنب ووسیع بکار برد ونامهای طولانی نوشت ودرین اسلوب اطناب نیز قدرت لفظی اسلوب ایجاز را بامهارت تمام مراعات نمود . بهمین جهت اسلوب او مایهء شگفت ارباب ادب وبلاغت شد. تا جائیکه جهشیاری در کتاب «الوزرا والکتاب» هنگام نقل رساله عبدالحمید مینویسد : «این رساله را نقل میکنم زیرا با آنکه مطنب است زیباست» این امر بجای خود دلیل دیگر بر آنست که در زبان عربی زیبائی را منحصر به اسلوب ایجاز میدانستند.

راجع به تحمیدات متذکر میشویم که قدیمترین اثر مکاتیب در زبان عربی مربوط بصدر اسلام ومکاتیب حضرت پیغمبر (ص) وصحابه کرام است. این مکاتیب امروز در دست است ومجموعه آنرا قلقشندی در قرن هشتم در کتاب معروف خود بنام « صبح الاعشی فی فن الانشاء» نقل کرده است . درین مکاتیب معمولا نامه با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز میشود. پس از آن نام کاتب وسپس نام مکتوب الیه ذکر میشود وسخن برکن مکتوب میرسد . در رکن مکتوب موضوع با کمال ایجاز واختصار بیان میگردد وگاه درین قسمت بیکی از آیات قرآن مجید اقتفا میشود سپس با والسلام یا با (والسلام علی من التبع الهدی) بپایان میرسد . اما عبدالحمید نخستین کسی است که در مکاتیب عربی تحمیدات

را مفصل و طولانی ذکر میکند. القاب و عناوین را در مکاتیب داخل میسازد و مکاتیب را با رکان مختلف در موضوعات متفاوت تقسیم میکند. بعبارت دیگر اولین کسی است که مکاتیب را از اسلوب ایجاز سابق بطریقهٔ اطناب میاندازد طریقهٔ که بعد از او پایهٔ مکاتیب عرب بر ان قرار داشته است با ین معنی که در قرن چهارم پایهٔ نثر عربی بروی اسلوب عبدالحمید قرار داشت و فقط در نثر قرن چهارم صنعت زیاد شده است. علت اینکه فخر ایجاد این مکتب در نثر عربی به عبدالحمید باز میگردد آنست که ابن مقفع پیشتر بترجمه پرداخته است و عبدالحمید بیشتر بموضوعات ابتکاری و انشائی در وسائل و نامنویسی. در در حال این مقفع نیز در ایجاد این مکتب و تکمیل آن سهم بارزی دارد برای تکمیل گفتار متذکر میشویم که ابو هلال حسن بن عبدالله عسکری متوفی در اواخر قرن چهارم در کتاب «الصناعتین» خود نص صریح راجع به عبد الحمید داشته مینویسد: «کسیکه ترتیب معانی و استعمال الفاظ را بوجوه مختلف و در لغتی از لغات شناخت و سپس لغت و زبان دیگر آموخته میتواند در صفت کلام قوانین یکی را در دیگری بکار ببرد چنانکه به عبد الحمید کاتب اسلوب کتابت خود را که پس از او پیروان زیاد یافت از پهلوی استخراج نموده و در عربی بکار برده است» خلاصه عبدالحمید کاتب برای انشاء مراسلات قوانین خاصی وضع کرد و رسائل را که قبلا مختصر نوشته میشد بحسب مقصود طولانی نمود و حمد و دعا برای ابتدا و و اختتام مکاتیب مناسب مقصود بکار برد. طریقهٔ او در نویسندگی خالی از سجع است و در پارهٔ از موارد بتوازن «۱» اکتفا میشود مکتب عبد الحمید در نثر عربی دو قرن تمام طول کشید، یعنی در طول قرن دوم و سوم هجری. از قرن چهارم اسلوب نثر عربی تغیر کرد.

---

(۱) موازنه و ماثله عبارت از آنست که کلمات در قسمت از عبارت یا دو مصرع تنها در وزن یکی باشد نه در حرف آخر مانند باغ و باد و از دواج آوردن دو لفظ هم آواز است پهلوی هم مانند رفیق شفیق.

ابن العمید سرسلسله ء مکتب جدید در زبان عربی شمرده میشود وازین ببعد نثر عربی از حالت ساده ومرسل که در آن بیان معنی بیش از جمال اسلوب مورد توجه بود تبدیل شد. به سبک فنی که دران قدرت لفظ بحد اعلی ممکن رسید. چنانکه دیدیم در قرن دوم وسوم یعنی در اسلوب عبد الحمید و پیروان او سجع متروك بود اما ابن العمید سجع را دوباره زنده وتازه کرد به ترتیبیکه این صنعت درقرن چهارم با نهایت قدرت درنثر عربی بکار رفت تاجائیکه قرن چهارم درادبیات عرب بنام قرن سجع معروف شد. شك نیست که سجع سائر صنایع بدیعی را نیز بدنبال خود می کشد و درنتیجه فن مقامه نویسی بمیان آمد، که دران نویسنده بهیچ روی قصد بیان معنی معینی نداشته بلکه معانی سست وضعیفی را برای آوردن سجع وسائر صنایع لفظی ونشان دادن مهارت خود در نویسندگی استخدام میکرد وبکار می برد. بدین ترتیب درقرن چهارم وپنجم درزبان عربی برجسته ترین آثار ازنظر فنی وصنعتی درنظم ونثر بوجود آمد. وآثار صاحب(۱) صابی (۲)

---

(۱) ابوالقاسم اسماعیل صاحب بن عباد طالقانی متولد ۳۲٦ ـ توفی ۳۸۵ ازبزرگان ونویسندگان معروف قرن چهارم است ووی اولین وزیری است که صاحب نام داشته درعلت وضع این لقب مشهور آنست که وی بواسطه کثرت مصاحبت ابن العمید بصاحب ابن العمید معروف گردید وبعد این کلمه تخفیف یافته صاحب شده چون صاحب بوزارت عضدالدوله دیلمی رسید بعدها کلیه وزرا را صاحب گفته اند رسایل صاحب درطریقه نثر مسجع انشاء شده است وتکلف بسیار دران دیده میشود.

(۲) ابواسحق ابراهیم بن هلال صابی بغدادی ازاکابر ادبا ومترسلان قرن چهارم است واثر معروف او «تاج الماثر» مشهور بتاریخ تاجی است درتاریخ دیالمه. وفات صابی را ۳۸٤ نوشته اند.

بدیع الزمان وابوبکر خوارزمی (۱) وامثال اوهمه درین قرن بوجود آمده است. این توجه زیاد بمختصات لفظی درادب عرب موجب آمد که لفظ در بلاغت عربی مقام بلندی احراز کند. کنه آثار بلاغت زبان عربی درین دو قرن گرد الفاظ دور میزند. وفقط ادیب ولغوی معروف عبدالقاهر ابن عبدالرحمن جرجانی متوفی ۴۷۱ است که درقرن پنجم هجری بمخالفت برین عقیدهٔ مشهور دردورهٔ خود برمیخورد ودردو کتاب معروف خود بنام «دلائل اعجاز» و «اسرارالبلاغة» بکلی ارزش لفظ را خارج از حدود معنی انکار می کند. وبرای اثبات عقیدهٔ خود دلائل منطقی وفلسفی می آورد.

اما این مخالفت جرجانی نیز از اهمیت لفظ نکاست ولفظ که در بلاغت طبیعی وذوقی زبان عربی پایه بالاتر از معنی داشت واین ارزش درآثار نویسندگان وشاعران قرن چهارم بمنتها درجه رسیده بود علم بلاغت را تحت تاثیر داشت واین توجه بلفظ در ادب عرب وعلوم بلاغت آن بنوعی تاثیر کرد که ممکن نیست امروزما درقدیمترین آثار بلاغت این زبان تعریفی از بلاغت بیابیم که دران جانب لفظ برمعنی ترجیح داده شده باشد. قدیمترین کتاب بلاغت در زبان عربی تا آنجا که امروز در دست است کتاب «البیان والتبیین» جاحظ میباشد. درین کتاب مکرر بتعریف بلاغت برمیخوریم اززبان اشخاص مختلف درین تعریف ها همه جا جنبهٔ لفظی بیشتر ملحوظ افتاده است تا جائیکه حتی بلاغت را نیز صنعت لفظ میشمارد. همچنین در

(۱) ابوبکر خوارزمی محمدبن عباس خواهرزادهٔ محمد بن جریر مورخ معروف است. وبمناسبت اینکه مادرش از طبرستان وپدراز مردم خوارزم بود اسمی ازین دوکلمه ترکیب کرده اورا طبرخزی نیز میگفتند. نثرعربی را نیکومی نوشت وشعرهم میگفت. وبابدیع الزمان مشاجرات داشته ابو بکر خوارزمی درسال ۳۸۳ درگذشت.

کتاب« نقدالنثر » منسوب بقدامه ابن جعفر همین کیفیت مشاهده میشود .
ابو هلال عسکری یکی ازمعاریف ارباب بلاغت درین دوره مینویسد که اگر
معنی عالی به الفاظ پیش پا افتاده بیان شود آن معنی ارزش خود را از
دست میدهد . اما اگر معنی سافل بلغت ولفظ عالی بیان گردد آن معنی
کسب فصاحت و بلاغت از لفظ می کند وکلام در درجه عالی از فصاحت
قرار میگیرد . همدرین دوره ابن سنان خفاجی (۱) مولف کتاب سر الفصاحة
راجع به لفظ بسیار مبالغه کرده است تاجائیکه ثعالبی (۲) با آنکه خود
در کلام اسلوب مرسل وساده دارد درتعریف کلام جانب لفظ را بیشتر رجحان
میدهد . اصلا در زبان عربی ازقدیم توجه بلفظ بیش از معنی بوده است و
آثاریکه امروز درنظم ونثر بدوره جاهلیت نسبت میدهند همه جا جانب
لفظ بیش ازمعنی مراعات شده است . درقرآن مجید نیز توجه بقدرت واستحکام
الفاظ زیاد است . وهمین تعریف اعجاز قرآن بایجاز خود شاهد خوبی
است برین مدعا زیرا ایجاز باقدرت لفظ همراه است . بعد ازاسلام هم کمابیش
این توجه بلفظ درادب عرب ازنظم ونثر ادامه یافت تا اینکه درقرن چهارم
ادبیات عرب صرفاً متوجه بلفظ بود وچنانکه گفتیم ومهمترین آثار ادبی
زبان عربی ازنظر قدرت لفظ وجنبهء فنی کلام درین دوره بوجود آمده است .
خلاصه قرن چهارم ازنظر ترقی ادب کثرت کتب ، منزلت کاتبان ومولفان
ازقرون ممتاز اسلامی است و دراثر تحول این معانی نثر نیز تغییر کرد موازانه

---

(۱) ابومحمد بن محمد بن سعید بن سنان متوفی ٤٦٦ از نویسندگان و
شعراء معروف است .

(۲) ابومنصور عبدالملک بن محمد ثعالبی نیشاپوری متوفی ٤۲۹ ازاکابر
علماء وادباء قرن پنجم است تالیفات زیاد دارد . کتاب« یتیمةالدهر فی
محاسن اهل العصر » ازان اوست .

مزدوج، قرینه(۱) سازی وصنایع دیگر داخل نثر شد تا کار بمقامه نویسی انجامید ،ازمجموع این مطالب چنین بر می آید که سجع در آثاریکه بدوره جاهلیت نسبت میدهند یکی ازارکان مهم بوده است واگر در صحت انتساب این آثار تردید روا نداریم نکته مسلم می شود که درآثار آن دوره نوع سجعی شبیه به آنچه در آیات مکی می بینیم وجود داشته امادر قرآن مجید (۲) در قسمت آیات مکی سجع یکی ازارکان مهم بشمار میرود وگاه بنای سوره ای کاملاً بر سجع واحد نهاده شده است مانند سوره الرحمن وسوره القمر سجعهای آیات مکی قرآن مجید عبارت است ازقرائن بسیار کوتاه وسجعهای مشکل امادرآیات مدنی چون قرائن وآیات طویل می شود وبیان معانی واحکام وقوانین دینی بیشتر مورد توجه است سجع بندرت بکار میرود وازدواج وتوازن گاه گاه دیده می شود .

---

(۱) قرینه پیوسته شدن چیزی بچیزی و مناسبت معنوی میان دوامر و مناسبت ظاهری میان دوچیز را گویند وآنچه در بعض بحور در وسط هرد و مصرع بیت واحد دو لفظ قافیه دار واقع شود . (غیاث)

(۲) قرآن مبین که شالوده معارف ومعالم اسلامی است شامل یکصد وچهارده سوره است . سوره ها که به آیات قسمت شده از حیث ایجاز واطناب با یکدیگر تفاوت زیاد دارند. تنوع مطالب قرآن بقدری است که نمیتوان درینجا بتمام آن مطالب اشاره نمود قصص انبیای بنی اسرائیل قواعد اخلاق واصول دین، وعدو وعید یعنی تشویق مومنین وتهدیدو تحذیر کفار ومنافقین وبالاخره قوانین مربوط بزندگی دنیوی مردم روس مسائل کتاب آسمانی مسلمین است (ص ۲۳ حقوق مدنی دکتر شایگان) .

بعد از قرآن مجید بواسطه نهی (۱) پیغمبر (ص) سجع نویسی در زبان عربی یابحکم عدم جواز تقلید ازکتاب آسمانی ویا بسوق طبیعی و سهل بودن نثرساده درزبان عربی تقریباً متروك شد. درینجا دوعقیده هست دسته ای معتقدند که بعدازقرآن مجیدعرب تحت تأثر اسلوب آیات مدنی سجع بکار نبرد. ودستهء دیگر عقیده دارند که سجع یکباره ازمیان نرفت بلکه درقرن اول درپارهء ازسخنان اعراب بادیه بطریق معهود سجع بکار میرفته است وازنمونه هائیکه ازاین قبیل سخنان جاحظ نقل کرده این معنی تائید وتاکید میشود. جاحظ مینویسد:

«خطباء نزد خلفای راشدین بسجع سخن میگفتند وکسی آنهارا ازاین طریق سخن گفتن باز نمیداشت» ونیز جاحظ آورده است که حضرت معاویه (رح) بکاتب خود املا کرد در نامه ایکه بمردی مینوشت که: «لهواهون علی من ذره اوکلب من کلاب الحره» سپس بکاتب فرمود که (من کلاب الحره) را محوکن وبنویس (من الکلاب) (۲) درخطبه هائیکه

---

(۱) روایت کنند که جوانی نزدیک نبی (ص) آمده عرض کرد: «یارسول الله ارأیت من لایشرب ولااکل ولاصاح فاستهل الیس مثل ذالک بطل» حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود «اسجع کسجع الجاهلیة؟» ونیز طبری درجلد پنجم گوید که حکم بن عمرو التغلبی پس ازفتح مکران خمس غنائم را بهمراهی صحار العبدی نزدیک حضرت عمر (رض) فرستاد وآنحضرت ازاحوال مکران بپرسیدند. صحار گفت: ارض سهلها جبل ومأوها وشل وتمرها دقل وعدوها بطل وخیرها قلیل وشرها طویل والکثیر قلیل بها ضایع وماورابها شرمنها» حضرت عمر (رض) فرمودند: «اسجاع انت ام مخبر؟» ونظیراین روایت را قدامة بن جعفر جاحظ وابن ابی الحدید ورقاشی نیز روایت کرده اند. (ج اول سبک شناسی ص ۲۷۵.)

(۲) رسائل جاحظ ص ۱۵۵.

منسوب است بصحابه کرام وخلفای راشدین آثارسجع دیده میشود جاحظ ازبعضی ازقصاص وخطبای قرن اول نام میبزد وآنانرا بسجع بافی وسجع نویسی توصیف میکند ' ازمجموع این روایات چنین برمی آید که سجع درقرن اول آنطور که بعضی معتقدند کاملامتروك نشده بود . اگرچه شهرت ورواج دورهء قبل را هم نداشت چنانکه دیدیم . ازاوایل قرن دوم تا اواخر قرن سوم درزبان عربی بنام دورهء توازن خوانده میشود .

این دوره که همان دوره عبدالحمید وپیروان اوست درنثر گاه گاه موازنه میبینیم اما ازسجع درآن تقریباً اثری نیست اگرچه هنوز درین دوره درسخنان عربهای بیابانی وکلام قصاص وکهان باسلوب قدیم سجع وجود دارد اما درحال نثر عربی ازسجع خالی است. اینکه میگویند ابن عمید این دوره را بهآخر رسانید ازهمین جهت است وچنانکه میدانیم مهمترین مختصات نثر ابن عمید کثرت استعمال توازن وبکار بردن سجع دربسیاری مواقع است . وبهمین مناسبت نثر ابن عمید مقدمه تغییر سبك را ازساده بهمسجع درنثرعربی فراهم آورده است. ازاوایل قرن چهارم دیدیم که سجع مجدداً درنثر عربی زنده شد وبکمال قدرت وتکلف رسید این تحولات که درنثر عربی بوجود آمد دربلاغت عرب نیز بی تاثیر نماند. قدیمترین کسیکه راجع بسجع درکتاب خود سخن گفته است جاحظ است وروبهمرفته این شخص سجع نویسی را پسندیده می شمارد ودلیل او آنست که اگر بد بود درقرآن مجید بکار نمیرفت. بعد ازاوقدامة ابن جعفر هم سجع نویسی را بهمین دلیل ستوده میشمارد . به آن شرط که بتکلف نیانجامد وکلام برای ایجاد سجع ازطریق طبیعی خود منحرف نشود (۱) وعسکری

---

(۱) یادداشتهای درسی جناب دکتر خطیبی درضمن متذکرمیشویم که بیشتر درتألیف این مقاله ازجزوهای سودمند وی استفاده شده است

در کتاب الصناعتین بسیار درمورد سجع مبالغه میکند . وآنرا یکی ازدلائل فصاحت وبلاغت درکلام میداند. وحدیث (السجع کسجع الکهان) ازپیغمبر اکرم (ص) را درنهی سجع باین ترتیب توجیه میکند که مقصود سجع نویسی باساوب کهان بوده است نه مطلق سجع نویسی زیرا درغیراین صورت ازوم نداشت قید کسجع الکهان یا کسجع الجاهلیة دردنباله آن حدیث منیف آورده شود. وبالاخره سجعهای قرآن را ازنظر دقت وفصاحت ودوری از تکلف با سجعهای متکلف کهان فرق مینهد .

دیگر ارباب بلاغت نیز بهمین طریقه رفته اند وازقرن چهارم به بعد برای امتیاز سجعهای قرآن مجید ازکلام کهان بسجعهای قرآن مجید فاصله نام داده اند وخفاجی درسرالفصاحة بهمین طریقه رفته است . وبعضی ازارباب بیان کوشیده اند تا ثابت کنند که درقرآن مجید سجع وجود ندارد وبهمین ملاحظه سجع را مذموم وناپسند شمرده‌اند مانند قاضی ابوبکر محمد بن طیب باقلانی بصری متوفی ٤٠٣ درکتاب اعجازالقرآن ولی درهرحال بزرگترین ارباب فصاحت نیز دربن دوره وادوار بعد نتوانسته است آثار خود را ازسجع حفظ کند وسجع حتی درنثر تعالبی هم که ازائمه نثر مرسل است راه یافته ابن اثیر (١) ازکسانی است که

---

(١) ابن اثیر کنیت سه برادر ازدانشمندان ادب وتاریخ وحدیث است .

١-اول برادر مهین مجدالدین مبارك بن ابی الکرم محمد بن محمد جزری ازمردم جزیره ابن عمر مولد ٥٤٤ وفات ٦٠٦ صاحب جامع الاصول، النهایة فی غریب الحدیث، البدیع درنحو، الانصاف وچند اثر دیگر

٢-عزالدین ابوالحسن مورخ معروف (٥٥٥-٦٣٠) مولف کتاب کامل در تاریخ وکتاب اسد الغابه فی معرفة الاصحابه واللباب

٣- ضیاالدین ابوالفتح نصرالله (٥٥٨-٦٣٧) وزیر پسر صلاح الدین ایوبی از جمله مولفات او یکی المثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر وکتاب الوشی المرقوم است ومقصود ازابن اثیر درینجا همین ضیاوالدین ابوالفتح است .

بتفصیل راجع بسجع سخن گفته وآنرا از دلائل رونق و فصاحت کلام شمرده ر درباب اسجاع قرآن مجید دلائل متناقص آورده که فعلا مجال نقل و نقد آن نیست فقط بیک مورد بطور مثال اشاره میکنم . ابن اثیر در مورد سجع می نویسد: اگر خواسته باشی سجع بیاوری و این امر ممکن نمیشد جز باز یاد یا نقصان یک لفظ و یا صرف نظر کردن از لفظ مالذرف روان برای آوردن قرینه سجع و اینچنین سجع پسندیده نیست زیرا دشوار و متکلف خواهد افتاد. در کتب ارباب بیان راجع باقسام سجع و کیفیت آن نیز مفصلا بحث شده و بهترین سجع راسجعی دانسته اند که قرائن آن متساوی باشد مانند شعر و در صورت اختلاف قرینه دوم را اگر طویلتر بود فصیحتر میدانستند و معمولا تعین میکردند که قرینه دوم در چنین موارد باید دو برابر قرینه اول باشد. همچنین بهترین سجع را آن میدانستند که پس از دو قرینه قافیه تغییر کند.

ومعمولاً هم در نثر عربی و فارسی سجعهای دو قرینه ای و سه قرینه ای و بندرت چهار قرینه ای بوده است.

سجع در نثر فارسی :

بعضی معتقداند که سجع در نثر فارسی تقلیدی است کامل از سجع عربی و درین بیان تحول تدریجی نثر فارسی و تاثیری را که طبیعتاً شعر از نظر وزن و قافیه و هنگام کمال لفظ در آن میکرده است و همین تاثر شاید سجع را در نثر عربی بوجود آورده بچیزی نمی شمارند باید توجه داشت که سجع در نثر تقلیدی است از وزن و قافیه شعر در مراحل کمال نثر مسجع ابتدا بصورت بسیار ساده ای در نثر راه می یابد وکلام با الفاظ مترادف از صورت ارسال و اطلاق می افتد و این الفاظ مترادف بتدریج بترکیبات مترادف کوتاه تبدیل میشود و نثر از صورت پیوستگی معنوی جدا میشود و بصورت توازی و توازن قطعات در می آید و این تقلیدی است از وزن و این توازی و توازن قطعات در نثر فنی فارسی که شعر آن دارای بحر عروضی است چنانکه گفتیم در پاره ای از اوقات بمرحله هجائی میرسد وقافیه نیز بعنوان سجع در انتهای قرائن پدید میشود

شهرت وتداول نثر مسجع در عربی وارکان و ممیزات آن در نثر فارسی ومقایسه ایندو بایکدیگر محققان و مورخان را برآن داشته است که دخالت سجع وتطور وکمال آنرا در نثر فارسی تقلیدی کامل از اسلوب نثر عربی بدانند این مقایسه هرچند از بسیاری جهات منطقی ومسلم است وشکی نیست که سجع در نثر فارسی از حیث کیفیت و مختصات تقلیدی است از نثر عربی اما تنها سجع عربی پایه و ریشه سجع فارسی نیست بلکه درین مورد دو موضوع است که باید از یکدیگر تفکیک شود و هریک جداگانه مورد دقت قرار گیرد نخست مطلق سجع وازدواج وکیفیت تطور آن در نثر دوم دخالت سجع در نثر فارسی باارکان وممیزاتی که اینک در آثار قرن ششم ببعد میبینیم درمورد اول شکی نیست وببداهت نظر وشواهد عقلی ونقلی مسلم است که سجع بمعنای عام کلمه مختص نثر عربی نیست چنانکه شعر نیز با ارکان وممیزات خاص خود مختص قومی نمیتواند بود زیرا سجع جز آن نیست که مشخصات شعر در نثر بار عایت نسبت معین بکار برود واین تقلید در هر نثر مکتوبی در مراحل کمال آن ویابعللی خاصی بطور استثنا در مراحل دیگر آغاز میگردد اینک بیمناسبت نیست بدو موضوع که سابقاً اشاره کردیم توجهی داشته باشیم اول تحلیل مفهوم وزن وقافیه ودرجات مختلف وحدود دخالت آن در نثر- دوم فاصله‌ایکه بین شعر و نثر درین تقلید محفوظ است بادر نظر گرفتن این مقدمات مسلم خواهد شد که سجع بصورتیکه اینک در نثر عربی وفارسی مشاهده میشود در ادبیات ملتی ممکن است بوجود آید که وزن شعری آن عروضی کامل باشد وعکس این مطلب نیز صادق است یعنی هنگامیکه وزن شعر عروضی بود چنین سجعی طبعاً بتقلید از شعر در نثر راه مییابد.

در نثر پهلوی پیش از اسلام شواهدی وجود دارد که ثابت میکند تعادل قطعات که مفهوم عام سجع است متناسب با وزن شعری آن دوره در بعضی از اقسام نثر وجود داشته واین شواهد ترجمه قسمت زیادی از امثله وحکم وتوقیعات

آند وره است که بعد از اسلام بعربی نقل شده و امروز قسمتی از آن در کتب تاریخ و ادب باقی است و در ین آثار در اکثر نزدیک بتمام موارد فصول و قطعات متقاربی که در آن تناسب و استواری تقاسیم و تعادل اطراف و اعتدال در مقاطع مراعات شده است تقسیم میگردد پیداست که این تقسیم در اصل نیز بهمین صورت تقریباً وجود داشته و هنگام ترجمه جز آنچه از جهت مراعات قوانین نحوی زبان لازم بوده است در آن راه نیافته زیرا اولاً درینگونه معانی و این قبیل موارد هیچگاه نثر روش نثر مرسل ندارد بلکه معمولا چنانکه در امثله و جمل قصار ملل مختلف دیده میشود بقطعاتی متعادل و متقارب تقسیم میگردد تا به آهنگ خاص خود از نثر مرسل متمایز باشد وحفظ ونقل آن آسان شود و بتوان به طریق مثل بکار رود و این تقسیم نثر بقطعات متوازن ودر بسیاری از موارد تشابه به آهنگ اواخر قطعات حتی در امثله عامیانه نیز دیده میشود و در نثر فارسی هم قبل از آغاز دوره تاثر سجع عربی در ین قبیل موارد سابقه دارد ثانیاً کیفیت ترجمه این قطعات نیز خود ثابت میکند که تناسبی نظیر آنچه در ترجمه دیده میشود در اصل وجود داشته زیرا بیشتر بصورت معانی متقاربی است بطریق جمع یا جمع و تقسیم چنانکه نمونه در نثر کلیله دمنه «فارسی (۱) و عربی» فراوان دیده میشود و بیشک در اصل پهلوی کتاب وجود داشته و بهمان صورت نیز ترجمه شده است گذشته از دلائل فوق روایتی در کتاب «المحاسن والاضداد»

---

(۱) مانند این قطعه: اهل دنیا جویان سه رتبتند و بدان نرسند مگر بچهار خصلت اما آن سه که طالبند فراخی معیشت، رفعت منزلت، و رسیدن بثواب آخرت و آن چهار که بوسایت آن بدین اغراض توانند رسید کسب مال است از وجهی پسندیده و حسن قیام در نگاهداشت آن و انفاق در آنچه بصلاح معیشت و رضای اهل و توشه آخرت پیوندد و صیانت نفس از حوادث آفات آنقدر که در امکان در آید.

(ص ۵۳ کلیله و دمنه مصحح قریب)

جاحظ باقیست که در آن اصل و ترجمه یکی از این قطعات نقل شده و با مقایسه آن میتوان دلیل روشنتری برای صحت این مدعا یافت وی می نویسد که عبدالله بن طاهر در پشت قصه‌ای توقیع کرد« من سعی رعی و من لزم المنام رای الاحلام» و این معنی را از توقیعات انوشیروان گرفت که « هر که رود، چر دو هرك خسپید خواب بیند» ازین روایت دو نکته استنباط میشود :

نخست اینکه در جمل قصار و امثله و توقیعات این دوره چنانکه بیان داشتیم تعادل وزنی و حتی تشابه آهنگ اواخر قطعات معمول بوده دوم آنکه هنگام ترجمه حتی دقایق ترکیب کلام نیز مراعات میشده چنانکه درین مورد ترجمه عربی مانند اصل بچهار قطعه تقسیم شده و عبارت را بصورتی در آورده است که در بلاغت عربی بدان سجع مشطر میگفتند و از کجا که قسمتی از توقیعات طاهر بن حسین پدر این عبدالله که همه برین اسلوب است و ابن طیفور در جزء ششم از کتاب بغداد نقل شده است بهمین روش از نثر پهلوی ترجمه نشده باشد با توجه به دلائل فوق میتوان چنین نتیجه گرفت که تناسب اندازه و آهنگ در بعضی از قطعات نثر قدیم وجود داشته و بعد از اسلام چون وزن شعر عروضی کامل شده و قافیه مراحل کمال پیموده است نثر جمال آن یافته که در تقلید وزن و قافیه از حد سابق بیشتر رود و قطعات سجعی باسلوب سجع عربی بوجود آورد چنانکه سجع در نثر عربی نیز بهمین کیفیت ایجاد شده لیکن البته مسلم است که اگر درین تحول نثر فارسی بسجع عربی توجه نداشت ممکن بود از حد معینی در نثر فراتر نرود یا کمال آن دیرتر صورت پذیرد یا با لاخره ممیزات و مشخصات آن بدینصورت نباشد و بهرحال همانطور که سجع عربی یکی از ارکان مهم سجع فارسی است شعر فارسی که درین دوره در اوج کمال خود بود درین تحول دخالتی تمام داشت.

مختصات سجع در نثر فارسی تا آخر قرن پنجم : تاریخ تطور سجع در نثر فارسی از قرن پنجم آغاز می شود و قدیمترین نثر آن را به تقلید از دیباچه‌ها و خطبه‌های

های عربی در دیباچه های کتب فارسی می بینیم ومختصات آنرا میتوان چنین خلاصه نمود:

۱- کوتاهی وفشردگی قرائن وترکیب هرقرینه ازسه تاهشت کلمه .

۲- تساوی قرائن ازحیث تعداد کلمات یا باختلافی اندك در دویاسه کلمه که آن نیز درعرف اهل بیان درشمارسجع متساوی محسوب میشود .

۳- بنانهادن سجع درقرائن مکرر ومتوالی برقافیه واحد ودراکثر موارد قافیه (آن) یا (آ) واین روش تاچندی درسجع دیباچه ها معمول بوده وحتی درقرن ششم نیزدرپاره‌ای ازموارد مراعات میشده است.

٤- تکرارروابط وافعال بصورت ردیف دراواخرقرائن جزدرمواردی معدوددراواخراین قرن که حذف بقرینه درنثرفارسی آغازشده است.

٥- بنای سجع برکلمات فارسی وخالی بودن قطعات از لغات عربی وعدم رعایت تکلفات لفظی ازجهت سجع .

مختصات فوق را درنمونه های ذیل بخوبی می بینیم .

« ستایش بایزدان داناوتوانا راکی آفریدگارجهان است ودانندهٔ آشکارونهانست ورانندهٔ چرخ وزمانست ودارندهٔ جانورانست وآورندهٔ بهاروخزانست» ازکتاب الابنیه عن حقایق الادویه تالیف موفق الدین ابومنصورعلی هروی سال تالیف بین قرن چهارم وپنجم .

« سپاس مرخدایرا که آفریدگار جواهرپنهان وپید است ودارندهٔ مکان وزمان است وبرترازکه وکجاست وبخشنده حواس ماست رواست اگر گوئیم که شنواست وبیناست فرمان مراوراست وطاعت وانقیاد برماست ودرود بربیغمبر حق که سیدالانبیاست خداوند خردنیک وقول راست محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم قریشی کزخلق مصطفی است وشرف ونجابت غایت ومنتهاست وعلی ابن ابی طالب که بشرف وصایت سیدالاوصیاست براماما ن حق از فرزندا ن ایشان که تا خلاء وملاست وزمین وسماست»

از دیباچه زادالمسافرین تالیف حکیم ابو معین حمید الدین ناصر بن خسرو قبادیانی بلخی ثم مروزی متولد ٣٩٣ ومتوفی در ٤٨١ ه.

«سپاس وستایش خدایرا عزوجل که آفریدگار جهان است وروزی دهندهٔ جانداران است خدای بی همتا وبی انباز است دوراز آز ونیاز است هرچه خواهد تواند وبودن ونابودنی داند وبچیزی نه چیزی باو ماند وکارها برراستی وبهی راند» از دیباچه روضة المنجمین تالیف شهمردان بن ابی الخیر سال تالیف قرن پنجم.

«سپاس مرخدایرا عزوجل که آفریدگار زمین وآسمان وروزی دهندهٔ بندگان است وشناسندهٔ آشکار ونهان وآمرزندهٔ گناهای است ودرود بر بهترین خلایق محمد بن عبدالله علیه صلوات والسلام که مهتر پیغمبران است وگزیدهٔ خدای جهان است ودارندهٔ فرمانست ...» از دیباچه سیاستنامه یاسیر الملوك منسوب بخواجه نظام الملك ابوعلی قوام الدین حسین بن علی بن اسحاق نوقانی طوسی وزیر الپ ارسلان وسلطان ملکشاه (٤٨٥-٤٠٨).

بعداز دیباچه ها قدیمترین اثر سجع رادر نثرهای دینی وعرفانی میتوان یافت که به تقلید از نثر عربی ومخصوصاً جمل قصار صوفیان سجع در آن باتکلف بکار رفته است ومهمترین نمونه آن در قرن پنجم آثار شیخ الاسلام امام ابو اسمعیل عبدالله بن ابی منصور محمد الانصاری هروی (٣٩٦-٤٨١) است نثر انصاری رامیتوان بدو قسمت کرد:

اول قسمتی که کاملا بسبک جمل قصار صوفیان وبهمان طریق باسلوبی مشابه شعر ابداع شده وسجع در کلیه قرائن آن بکار رفته وقسمتی از ان اینک درزبان فارسی بطریق مثل بکار میرود. وبیشتر قرینه هائیست مزدوج ومرصع ومسجع که گاهی بتقلید ترانه های هشت هجایی وقافیه دار پهلوی سه لغتی است که عرب درارجوزهای قدیم خود از آنها تقلید میکرده ونمونه ای از آن ترانه یزید بن مفرغ (آبست ونبیذ است عصارات زبیب

است سمیه روی سبیذاست) وترانه کودکان بلخ در ذم اسد بن مسلم سردار عرب است(ازختلان آمدیه تا آخر...)

که طبری نقل کرده مانند این نمونه : (۱)

«دانای ضمایر هر قوم لاتأخذه سنته ولانوم ، بخشنده فرح وسرور ، وهو علیم بذات الصدور ، ذات وصفات او بی عیب ، وعنده مفاتیح الغیب »

(ازخطبه کنزالسالکین)

چنانکه میدانیم حضرت سعدی علیه الرحمه در قرن هفتم این سبک رابدون ابتذال سبک درکلیه موارد در جمل قصارخود تقلید کرده وطبعاً با شیوه ای روانتروفصیح تربکاربرده است درین قطعات یا آنکه رعایت سجع وتغییر ارکان جمله نثررا بتکلف کشانیده است معانی دقیق ولطیف عرفانی ، تخیل ومضامین زیبا این نقص راجبران کرده ونثررا بصورت قطعات شعری بسیارلطیفی درآورده که درنوع خودکم نظیراست مانندنمونه های ذیل :

« آلهی طاعت فرمودی و توفیق بازداشتی ، ازمعصیت منع کردی برآن داشتی ای دیرخشم زودآشتی ، آخرمرا درفراق بگذاشتی

الهی نه ظالمی که گویم زنهارونه مرابرتوحقی که گویم بیارکار تو داری میداراین انداخته خود را بردار»

« الهی اگرعبدالله راخواهی گداخت دوزخ دیگر باید آلایش اوراواگر خواهی نواخت بهشت دیگر باید آسایش اورا»

« الهی اگرکاربگفتاراست برسر گویندگان تاجم واگربکرداراست بکلمه‌ای گفتن محتاجم »

دوقسمتی که نثردرآن ازجهة معنی ارتباط بیشتری دارد وقرائن گاه بکدیگر عطف میشود واین قسمت ازآثارانصاری را که بیشتردرحکایات وتوصیفات

(۱) سبک شناسی جلد دوم ص ۲۴۱

است میتوان نخستین اثر اسلوب مقامات در نثر فارسی دانست مانند این قطعه :

روزی در عالم جوانی چنانکه افتد و دانی در خود نظر کردم خود را دیدم عوری و نفس را بر خود زوری گفتم چون کنم تا الف خود را چون نون کنم و درین راه مردی باید روحانی و فردی رحمانی که ترک خلایق و ترک علایق کند و مرا عیالی و فرزندی و پیوندی ، بسبب ایشان سجود من پریشان در این اندیشه بودم که ناگاه جرانی بسامانی دوستداری ، هوا داری ، رفیقی شفیقی که مرا باو مصادقت بود بعد از چند روز که مفارقت بود از در در آمد که گوئی ماه از ابر بر آمد دانست که با سینه غمگینم و با دیده نمکینم از غایت مهربانی گریان شد و در حال من حیران شد گفت یا عبدالله هنوز غره ماه است این چند ناله و آه است . »

در آثار منثور خواجه عبدالله انصاری چنانکه دیده میشود از نظر تکرار افعال و روابط و بنا نهادن اسجاع بر کلمات فارسی متداول و اندازهٔ قرائن و ترکیب آن معمولاً از سه تا هشت کلمه و تساوی قرائن در بیشتر موارد و رعایت تشابه لفظی و تقارن الفاظ فقط در اواخر قرائن جز در موارد محدود مختصات سجع دیباچه‌ها بکار میرود و علاوه بران مختصات دیگری دارد که اینک به ترتیب خلاصه میکنم :

١ - تعداد قرائن معمولاً دو یا سه یا چهار قرینه است و دارای قافیه واحد در سجعهای دو و سه قرینه‌ای و گاه در سجعهای چهار قرینه‌ای. در سجعهای چهار قرینه ای بندرت ممکن است قرینه ثانی بدون قافیه باشد و گاهی قافیه، در آخر قرینه دوم و چهارم آورده میشود و گاهی در آخر قرینه اول و دوم و چهارم باسلوب رباعی و گاهی اوقات هر سجع بصورت مستزاد قطعه ای کوتاه در پی دارد .

٢ - مجزا بودن و عطف نشدن قطعات بیکدیگر جز در موارد معدود و کمال توازن و رعایت تناسب وزن گاه بحد توازن .

۳ــ رعایت تکلفات لفظی برای استعمال سجع باتقدیم و تاخیر کلمات ومقدم داشتن فعل در قسمت زیادی از قرائن وابداع معانی ضعیف برای گنجانیدن سجع واستعمال لغات عربی باحدودی وسیع تر از آنچه در نشر ایندوره معمولست .

٤ــ رعایت صنایع بدیعی توام باسجع مانند این قطعات : « عشق مردم خواراست ، بی عشق مردم خواراست» « جوان مرد چون دریاست ، وبخیل چون جوی ، در ، از دریا جوی ؛ نه از جوی» «یاخود درد عشق رادرمانی است وهرچند نگاه میکنم درمانیست»

٥ــ استعمال سجع درمعانی ومضامین شعری وتوصیفاتی مفصل وظاهراً انصاری نخستین کسی است که نثرفارسی رابصورت فنی وصنعتی در بیان معانی شعری بکاربرده است مانند این قطعه :

«به گلزاری رسیدیم وسبزه زاری دیدیم که نمودار ی بود از بهشت باغ او عنبرین سرشت ، میدان آن رفته ، گلهای اوبناز شگفته ، جانوران اوزیبا صحن او همه دیبا ، درختان او بلند ، هوای او بی گزند . گلهای او باطراوت میوه های او باحلاوت ، جویبار او پرآب ازشبنم وگلاب ، نه درآن شگوفها نقصی ، ونه دربرگهای او رقصی ، بید خنجر کشیده که سرافرازم ، غنچه پیکان تیزکرده که تیراندازم ، چنار درتمنای پیام وقدم قیام ، پنجه دعا بازکرده وعزم رازکرده بنفشه چون تائبان بگداخته سرخجالت درپیش انداخته نرگس چون رعنایان شیفته وبرنایان فریفته بارنگی به نیکی گل دورنگ چون عاشقان بیرنگ ، گل سرخ ازبرای حاضران وتماشای ناظران ، پرگلبن تازه ، رخ را داده غازه ، گل صدبرگ چون فقیران بی برگ باخرقه صدپاره عالمی بااوبنظاره ، نیلوفر چون اهل کرامات در اظهار مقامات دل ازخاکدان برکنده ، وسجاده برآب افگنده بیهوش چون والهان ربوده وخالفان هرگز نبوده نطق کرده فراموش وباصدزبان خاموش.»

غیرازین دومورد که درآثار منثورقرن پنجم دیدیم درموارد دیگر سجع

بسیار بندرت بکار میرود و حتی درین دوره بعضی از نویسندگان بزرگ با آنکه اقتباس آیات و امثله و استعمال استعارات در نثر از دلائل کمال فنی میدانستند ولازم می شمردند سجع را از جمله تکلفات زبان تازی شمرده و استعمال آنرا در پارسی منع میکردند چنانکه امیر عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمیگر بن زیار متولد ۴۱۲ در اثر معروف خود قابوسنامه در ذیل آیین کاتبی مینویسد :

«نامهء خویش را در حدیث از استعارات و امثال و آیت های قرآن مجید وخبر های رسول الله صلی الله علیه وسلم آراسته دار و گر نامه پارسی بود پارسی که مردمان در نیابند منویس، که ناخوش بود، خاصه پارسی که معروف نباشد آن خود نباید نوشتن بهیچ حال و آن ناگفته به و تکلفهای نامه تازی خود معلومست که چون باید نوشت و در نامهء تازی سجع هنراست و سخت نیکو و خوش آید، لیکن در نامه پارسی سجع ناخوش آید اگر نگویی بهتر بود.

(باقیدارد)

رباعی

که می په سر شی د رمینی تاج — نورمی به خلاص کړی دغم له باج
بیدردد تا د قدر خبر نه دی — ما ته را د رومه د رعشق تاراج

* * *

چه بازدی ولاړ شی چیری له دسته — په غره په سمه کړی ور پسی مرسته
هنر هم هسی یو یاغی بازدی — طلب ئی نکړی په همت پسته

* * *

ښکار د توپک نشته نه شکار د بازشته — که می په زړه کښی دد واړو رازشته
کتاب قلم لری اوس پری ویریږم — داد پیری نازاو نیازشته

(خوشحال خان ختک)

دکتور میر نجم‌الدین انصاری

ای سراپا غافل از خود در شمار کیستی

پرفشان بسملی ای دل شکار کیستی
مجمر رقص سپندی بیقرار کیستی

میخوری خون جگر همچون شفق هر صبح و شام
لاله صحرای داغی، داغدار کیستی

در گلستانیکه طوفان پرور موج گل است
همچو بلبل دلفگار از زخم خار کیستی

ای خزان پرورده غمهای بی‌پایان عشق
در تمنای قدوم نو بهار کیستی

کاروان ها تند رفت و وقت در منزل رسید
ای به ره وامانده اندر انتظار کیستی

صید مطلب ها بفتراك تردد بسته اند
ای تعطل پیشه مرد کارزار کیستی

سینهٔ هر ذره باشد مطلع انوار عشق
ای زمعنی بیخبر آئینه دار کیستی

زین محیط رنج و غم موج امیدی برنخواست
ای بگرداب بلا امیدوار کیستی

رنج بیماری مرا در بوته سودا گداخت
ای وفا بیگانه یار غمگسار کیستی

مانده آغوشم تهی چون ماه نو از رفتنت
ای مه دور از کنار اندر کنار کیستی

میشماری چند «انصاری» توعیب دیگران
ای سراپا غافل از خود در شمار کیستی

تتبع ونگارش ع ، ق زهیر
محصل فا کولته ادبیات

ابوریحان البیرونی

شخصیت های بزرگ علی درحقیقت خدمتگذاران جوامع بشری هستند سعی وکوشش رزحمات خستگی ناپذیرشان فیض عامی است که سراسر جهان از آنها مستفیض ومستفید میشوند . وتنها برای یک کشور و یایک محیط محدودی آنها بذل مجاهدت نمی نمایند ، بلکه روش نیکو یشان دربرابر اقوام مختلف گیتی درحین سیر وگذار ، مسافرتها ومهاجرتها باوصف داشتن علاقه وانتساب بخاك اجدادی باز هم درهرمرزوبوم که تصادف اوشانرا کشانیده ومجبور باقامت ساخته است بدون کمترین تغییری در رویه بامردمان آن سامان مشغول خدمتگذاری شده وبرای رسانیدن مردم بمدارج بلند علمی ازهیچگونه مجاهدت وسعی کوتاهی نکرده اند ، وحتی اطرافیان شان قطعاً نمیتوانستند حدس زد که بیگانه ئی درمحیط شان حیات بسر میبرد ، این زمره بزرگان جهان بشریت درهرجائی که باشند ، ویاقدم گذاشته اند بتحقیقات علمی وتنویر اذهان عامه بذل مجاهدت نموده اند لذا روی این اصل این نوابغ مال تمام جوامع انسانی بوده مخصوص یک محیط وسرزمین نیست وافتخارات شان متوجه عموم افراد جهان است .

در زمرهء این نوابغ جهان که تقریباً هزار سال قبل چون ستارهء درخشندهء درتلالوء ودرخشندگی بود ، مردعالم وشخص فاضل ودانشمندیست که ازفیض دانش ونور علم شان نه تنها افغانستان مستفیض شده است ، بلکه جهان اسلام ازآن برخوردار گردیده این شخصیت بزرگ حضرت ابوریحان البیرونی است که ازبزرگان هندسه وعلوم ریاضی ویکی ازاکابر ادب وتاریخ بود قبل ازآنکه بشرح حال این مرد نامور

به‌پردازیم ، لازم می افتد که از سیر تحولات علمی و مروج شدن علوم نجوم، فلسفه ، ریاضی هیئات متذکر شویم .

پس از آنکه کیش اسلام چون آفتاب درخشنده در سرزمین عرب درخشیدن گرفت و در سینه ریگزار عربستان رفته رفته اشعهٔ زرین خودرا پهن و هموار نمود ، و عربها در پرورش و تربیه این کیش حقیقی سعی بخرج دادند و در بسط و ترویج آن همت گماشته ، تازیان درزمان خلفای راشدین بجنگ های بزرگ دست زدند و با دو حکومت بزرگ آنزمان دشمنی آغاز کردند ، این گرفتاریها اعراب را مانع از تحصیل علم شد و دانش آنعصر محدود بحفظ روایات واخبار ماند ، چون خلافت به‌بنی امیه رسید ایشان خلافت را بیک سلطنت بزرگ عربی تبدیل و آداب دوره ای جاهلیت و شعر و شاعری سابقه‌را از نو تجدید کردند ، و صدها شاعر از گوشه و کنار بدربار خود جمع نموده ، از شعرا حمایت بس بسنده مینمودند و عصر اموی گویا از بزرگترین دوره های ادبی آنزمان بحساب میرفت ، ولی از جانب دیگر چون ظلم و تحقیر را نسبت بسائر اقوام مخصوصاً خراسانیان بانتها درجه رسانیدند ، عاقبت آتش کینه ازین اقوام شعله ور گشت و خلافت بزرگ بنی امیه که‌شامل حصص و ممالک بزرگی بود بدست جوانمردان افغان یعنی لشکریان ابومسلم ازهم پاشید و طومار عصر اموی ازجهان پیچیده شد .

نهضت علمی که از سده دوم هجری دراسلام ظاهر گشت و پیشرفت حیرت آور علمی که مسلمین درطول یکی دوقرن درعلوم و معارف کردند بشهادت تاریخ درهیچ یک ملل واقوام عالم سابقه نداشت ، جامعهٔ اسلام که قبل از اسلام یک جامعه ای بتمام معنی امی محسوب میشد ، بزرگترین جامعه های علمی دنیارا تشکیل داد ، وهنوز مدت یکقرن از آغاز جنبش علمی مسلمانها ونقل وترجمه کتب یونانی وغیره

نگذشته بود که نوابغ علمی ومخترعان بزرگ بظهور پیوست وتمدن علمی شگفت آوری بوجود آمد واساس متینی ریخته شد .

اگر ازعلوم ومعارف مذهبی وادبی ازقبیل نحو، صرف، فنون، بلاغت، فقه، تفسیر وحدیث که اصلاً زاده تعلیمات واصول دینی وکتاب مذهبی مسلمانها (قرآن مجید) بود کمی بعدتر نظر کنیم، علومی را مطمح نظر قرار خواهیم داد که بوسیله ترجمه کتب بدست مسلمانها افتاد ازقبیل علوم طبیعی، ریاضی فلسفه، هیئات ونجوم وغیره .

علوم ریاضی بخصوص قسمت نجوم درین عصر بی اندازه کسب اهمیت نموده، ودر فن (تنجیم) کتابها نوشته شد که مملو از دقایق علمی ولطائف تاریخی وادبی بود گرچه آنها باین علوم (فلسفه، فنون، ریاضی، هیئات، نجوم) قبل از اسلام نیز بلدیت وآشنائی داشتند، اما زمانیکه در حوزه اسلام داخل شدند، دامنه آن وسیع شده باتمدن وعلوم ومعارف اسلامی ممزوج وازآن تمدن علمی شگفت آوری را بمیدان کشانیدند، اولین کسیکه ازمسلمانها متوجه علم نجوم شد (خالدبن یزیدبن معاویه است) که درسال (٨٥) ه اولین کتابی درعلم نجوم درعصرش ترجمه شد، ولی هویت تاریخی این کتاب صحیح ودرست معلوم نیست درعهدابو جعفر منصور خلیفه عباسی (١٣٦، ١٥٨) عربها بشهر نشینی خوگرفته کم کم دانستند که دردنیا علوم دیگری نیزوجود دارد این بود که متوجه ملل دیگر شدند و هرکجا ازدانشمندان سراغ یافتند بدورخود جمع نمودند

منصور بواسطه میلی که بنجوم داشت توجه به ترجمه کتب نجوم نمود اهتمام وکوشش عمده منصور برفلکیات بود، ومجسطی یگانه یادگار هیئات قدیم وشهکار عمده بطلیموس که نتیجه زحمات ریاضی دانهای کلده، یونان واسکندریه بود بعربی ترجمه شد درعهد هارون رشید (١٧٠، ١٩٣ه) بعضی کتب طب وریاضی را عربها بانهایت شتاب ترجمه کردند وچون نوبت بمامون (١٩٨،

۲۱۸) رسید بازار نقل و ترجمه، تعلیم و تعلم ، رواج گرفت کتابهای زیاد فلسفه و منطق بزبان تازی درآمد و درنتیجه نهضت علمی جهانگیری اسلام پدیدار گشت، پس ازآنکه عصر ترجمه رو باتمام رفت علمای بزرگ و نوابغ علمی در هر رشته از علوم ظاهر شد و کتابهای بسیاری نوشتند اینجا بود که ملوك خراسان برای اقتدار از خلفای عباسی و یا بخاطر همچشمی به آنها دربار خودرا از علما و حکما زیب و زینت دادند .

سامانیان یگانه سلسله ای بود که توانستند عصر طلائی علم و ادب را در خراسان بنانهاده رونق بخشند، یکی از کارهای مهم آنان ترجمه پاره ای ازکتب مهم عربی بفارسی بود که با ینقسم علم را میان توده افغانی رائج کردند، که تفسیر طبری و تاریخ طبری ازکتب شهکار این دوره است خصوصیت که حوزه های علمی خراسان بر حوزه های علمی بغداد داشت همانا جنبه فلسفی وریاضی بود که بر دیگر علوم غلبه داشت .

بارون کارادو (که یکی ازاعضای اکادمی علوم فرانسه) در کتابیکه در شش جلد تحت عنوان (متفکرین اسلامی) نوشته در جلد دوم آن جائیکه از علوم وصنایع مسلمانها وتمدن ایشان بحث میکند مینویسد :

شرقیها در هیچ یک ازقسمتهای طب وفلسفه ودیگر علوم با ندازه علم نجوم درزندگی روحی ماتاثیر نکرده اند ودرقرون وسطی که شروع بترجمه کتب شد ، نخست ترجمه کتب نجوم است که شرقی ها آن را نوشته بودند وازفارمول ، معلومات وآلات ریاضی ایشان غربی ها تقلید وعلما ازآن پیروی کردند وباز در حصه دیگر جلد دوم جائیکه ازعلوم و اختراعات اسلامی سخن میگوید در قسمت ریاضی حساب شطرنج رااز البیرونی ذکر میکند .

خلاصه ممالک اسلامی درتمام علوم مخصوصاً علم نجوم در آن عصر آشنائی وبلدیت کامل داشتند .

اسم ، نسب وزادگاه البیرونی :

دانشمند معاصر دهخدا در رساله ایکه تحت عنوان (شرح حال ابوریحان

البیرونی) نوشته‌اند راجع باسم ونسب البیرونی چنین تذکر میدهند اسمش محمد بن احمد خوارزمی بیرونی ازجمله مهندسین وبزرگان علوم ریاضی ویکی ازاشخاص برجسته صاحب فطانت وذکاء بود ، مولد اودر بیرون خوارزم است سیدحسن (برنی) درکتاب اردوی تالیف کرده گی خویش که درتحت عنوان (البیرونی) نگاشته مینگارد که البیرونی ازمیدان وسیع خوارزم که حصه زیرین دریای جیحون باشدبوده دردربار خوارزمشاه میزیست.

نظربشواهدتاریخی دراخیرقرن اول هجری پیش ازتسلط مسلمانها مملکت خوارزم صاحب حکومت جداگانه ومستقلی بود که مردمان آن سرزمین رسم الخط علیحده وعادات ورسوم مشخصی داشتند زبان آنهارا خوارزمی میگفتند واین طرز تا آخرقرن چهارم هجری دوام داشت این حکومت صد سال پیش ازبعثت حضرت پیغمبر (ص) بدست کیخسرو افتاد و پدرش (سیاوش) ازهمه پیشتر آنجا آمده سکونت اختیار نمود . وبعد ازین تاریخ حکومت خوارزم روبزوال میرود ، وتنها نام خاندانی وسلطنتی محفوظ میماند، وتا قرن چهارم هجری درپرده تاریکی وظلمت بسربرده وحالات سیاسی ایشان تنها محفوظ بنام (شاهی) میباشد وبس .

یاقوت درمعجم البلدان مینویسد :

که بیرون کلمه پارسی است ، وبمعنی خارج بوده وچون توقف البیرونی درشهرخوارزم مدتی قلیل بوده ودوری او ازوطنش زیادت گرفت اورا از این جهت غریب وبیرون گفته اند .

قزوینی درتعلیقاتیکه بچهارمقاله عروضی سمرقندی نوشته اند شرح ذیل راازمقدمه کتاب (ماالهند) که ادوارد ساخا نواز معلمین دارالفنون همایون برلین برآن نوشته است واصل کتاب تالیف ابوریحان است می نویسد که :

بیرونی تخلص وی بوده زیرا بیرونی منسوب به بیرون خوارزم یعنی خارج شهراست. ویا آنکه ازولایات خوارزم درهرصورت ازخود شهرخوارزم

نیست، لذا اورا بیرونی گفته اند وچون (یاء) بیرونی (یاء) مجهول است واین کلمه درزمان ابوریحان بهمان نحوی که اقتضای (یاء) مجهول است یعنی (کسره مشبعه) تلفظ میشده و آن در تلفظ عربی (اشبه) اشیاء است بیای ساکنه ماقبل مفتوح، لذا مصنفین عرب این کلمه را بیرونی بفتح یاء ضبط کرده اند.

بعضی روایات دیگر میرسانند که البیرونی از اهل بیرون سند است. ولی این عقیده اشتباهی بیش نیست، زیرا قریه ای بیرون سند با نون است و آن (نیرون) میباشد نه بیرون، وآنرا (نیرون کوت) حیدرآباد سند گویند.

خلاصه باتفاق جمهور تذکره نویسان و محققین البیرونی از اهل رستاق خوارزم است ازین رو به بیرونی یعنی بیرون خوارزم منسوب شده است. وراجع باینکه در کدام آغوش بزرگ شده و در کدام مدرسه تعلیم حاصل کرده ونزد چه شخص واستادی شاگردی نموده وبا کدام اشخاص بزرگ هم صحبت بوده است معلومات در دست نیست ودر باره خاندان بیرونی همین قدر میتوان گفت که اوعجمی وغالباً خوارزمی بود، وچون خاندانش متمول نبود - سرپرستی اورا ازآوان طفولیت آل عراق بدوش گرفت واز همه بیشتر ابونصر منصور بن عراق در تربیه وپرورش البیرونی حصه گرفته است، ولی معلوم نیست که دربین خاندان البیرونی وآل عراق چه رابطه ای موجود بوده، که سرپرستی ویرا بذمه گرفته بودند، واز گفتار خود البیرونی ظاهر میشود که بخاندان خوارزم دلچسپی وانس والفت خاصی داشت وازآن خاندان درکتاب آثار الباقیه صفحه (۲۳۸) تعریف زیاد میکند.

تولد حیات :

البیرونی یکی از بزرگترین دانشمندان ودرخشنده ترین ستارگان مشرق زمین بوده ونظر بکثرت اقوال تولدش در بامداد پنجشنبه سوم ذالحجه سال (۳۶۲) مطابق مهروز (مهر ازماههای ایران است که پیش ازآبان وماه

هفتم است که مطابق بماه میزان میشود) وروز دهم این ماه درسابق جشن برپا میکردند وآنرا جشن مهرگان میگفتند. کهاین مسئله تا زمان غزنویان وسامانیان ادامه داشت وزمان تیموریان ازبین رفت. (۳۴۲) یزدگردی وسنه ۹۷۲ میلادی دربیرون یعنی حوالی خوارزم بوقوع پیوسته است. وبعد ازغروب شب جمعه دوم رجب (۴۴۰) ه موافق (۱۰۴۸) درغزنه روی درنقاب خاك بپوشید.

اوایل زندگانی خویش را بدربار مامون خوارزمشاه درمسقط الراس خود حیات بسربرده این شهزاده، مرد عالمی بود، قدر ومنزلت البیرونی نزد ملوك معاصرش بسیار زیاد بود، خوارزمشاه اورا جلالت ومکانتی عظیم داده بود، واوروزگاری دراز بدربار مامون خوارزمشاه مقیم بود.

کتاب تاریخ الاطباء مولف ابن ابی اصیبعه (سنه ۵۹۱ه و ۱۱۹۵ ع) حکایت ذیل رادرباره قدرومنزلت. واحترام البیرونی نزد مامون خوارزمشاه اززبان خود البیرونی مینگارد که خوارزمشاه روزی برپشت اسپ سوار ومنزلی پیموده بود، بفرمود تامرا ازحجره بخواندند من دیرترك بیرون آمدم، پس عنان اسپ بجانب من گردانید وقصد فرود آمدن کرد، من ازحجره بیرون شدم اورا سوگند دادم تا بزیر نیاید خوارزمشاه گفت:

اگرآداب دنیوی نبودی، هیچگاه ترا نمیخواندم، بلکه خود نزد تو میآمدم. ابوریحان ظاهراً اوایل عمرخود را درحمایت هامونیان خوارزم گذرانیده است وخانواده هامونیان ابتداء باجگذار ملوك سامانیان بودند، ولی درجنگ وانقراض دولت سامانی بدست حکومت غزنوی واستقرار دولت غزنوی یعنی مابین سنه (۳۸۴-۳۹۰ ه) مستقل وآزاد شدند اما استقلال ایشان طولی نکشید چه درسنه (۴۰۷ه) سلطان محمود غزنوی

مملکت خوارزم را فتح کرده وآنرا بممالک مفتوحه خود ضم ساخت ملوك مامونیان علم دوست وهنر پرور بودند ، دربارایشان مجمع علما وحکما بود .

ابوریحان چندین سال در جرجان بدربار شمس المعالی قابوس بن وشمنیگر که دو دفعه ازسنه (۳۶۶–۳۷۱ واز ۳۸۸–۴۰۳) حکمرانی جرجان واطراف آنرا مینمود وبسر برد ودرسنوات ۴۰۰ و۴۰۷ه بار دیگر بوطن اصلی خود خوارزم معاودت نمود، ودردربار ابوالعباس مامون بن مامون خوارزمشاه مدتی بسر آورد ، شورش اهالی خوارزم وقتل خوارزمشاه ولشکرکشی سلطان محمود بخوارزم جهت خون خواهی خوارزمشاه وفتح خوارزم وسائر واقعات آنوقت را ابوریحان خود مشاهده کرده ، ودرجمیع این وقایع حاضر وناظر بوده است واز جمیع مشاهدات خود کتاب (تاریخ خوارزم) را که تمام اخبار وآثار وقصص وحکایات متعلق بوطن و وقایع تاریخی عصر خود را که در اغلب آنها خود شاهد بوده در آن کتاب تدوین نموده است . متاسفانه این کتاب از بین رفته وچند فصل آنرا ابوالفضل بیهقی درآخر (تاریخ مسعودی ، یا تاریخ بیهقی صفحه (۶۶۵–۶۷۶) آورده است بعضی روایات آمدن البیرونی را بغزنه تعبیرات مبالغه آمیز نموده ودرین راه غلو پیموده اند . درکتب نفایس الفنون جیب السیر ونگارستان چنین مینویسند :

که شیخ الرئیس ابوعلی سینای بلخی را نزد (حضرت سلطان محمود بغزنه بفساد عقیدت وسوء طریقت معرفی کردند ودرآن باب چندان سخن راندند ، که بغض وکینه آن حکیم درسینه سلطان جای گرفت واز فرط عصبیت درغضب شد ، وابوالفضل حسن رانزد خوارزمشاه فرستاد وپیغام داد که شنوده ام ، جمعی ازافاضل را درصحبت خویش داشته واز اجتماع ایشان فرخنده مجلسی فراهم آورده ای ما را هوای لقای ایشان درسر

افتاده ، میباید ایشان را بپایه سریر بفرستی ، تا از شرف حضور ما سعادت اندوز شوند .

چون خوارزمشاه مسئله را قبل از آن که ابوالفضل بخوارزم برسد دریافت علما و فضلای دربار را بخواند و قضیه را به آنها حالی نمود، و هدایت داد که هریک بسمتی سفر کنند ولی از جمله علما ، ابوریحان ، ابن الخمار و ابونصر بماندند و دیگران از خوارزم بیرون شدند ، بعد از آنکه سه نفر فوق الذکر بتوسط ابوالفضل بدربار محمود رسید . سلطان آرزو کرد تا نقد دانش ایشان را بر محک امتحان بیازماید .

نفایس الفنون جای دیگر مینویسد : که ارکان دولت سلطان را گفتند که ابوریحان در علم نجوم چنان است که هیچ چیز بر او پوشیده نیست .

سلطان گفت ! وجودیکه بر او هیچ چیز پوشیده نیست آفریدگار است .

ابوریحان در جواب گفت ! اگر سلطان به تصدیق دعوی ایشان ازین بنده برهان طلبد تا فضل پوشیده عیان گردد ، هیچ زیان ندارد .

سلطان از روی غضب گفت! عزم کرده ام آنرا بیان کن ، که من ازین قصر از کدام در بیرون روم ، ابوریحان اضطرلاب برداشت ، طالع مسأله معلوم کرد ، زایچه بنهاد ، و جواب اخذ نمود و در ورقی ثبت کرد و گفت معلوم کردم .

سلطان فرمود تا در برابر او ، دیوار قصر بشگافند و در آنجا دروازه دیگر بغیر از چهار دروازه سابق قصر تعمیر کنند تا از آنجا بیرون رود .

پس از آنکه شاه از آن دروازه بیرون رفت ، و چون ورق را نزد سلطان آوردند واضح گردید که آن فاضل دانا از آن معنی که صورت پذیرفته بود خبر داده است غضب سلطان زیادت گرفت و فرمود تا او را از بام قصر پائین اندازند ، ولی ارکان مملکت برای حفاظت جان او تدبیری گرفتند در پائین دامی مهیا نمودند ، تا باو ضرری نرسد .

بعد از مدتی قضیه را بسلطان گفتند ، سلطان را آن تدبیر خوش آمد و او را

طلب داشتند وسلطان برایش گفت! اگر دعوی تو چنان است که هیچ چیز بر تو پوشیده نیست، چرا ازین حال واقف نبودی ابوریحان صورت وقوع این واقعه را بکاغذی نگاشته بود، کاغذ را حاضر کردند و در آن حین این واقعه ثبت شده بود، سلطان باز در غضب شد، امر نمود تا او را بزندان کنند البیرونی مدت (۶) ماه محبوس ماند تا آنکه احمد میمندی در شکارگاه چون سلطان را خوش طبع یافت، سخن از علم نجوم آورد و از ابوریحان تذکر نموده، از وی تعریف و توصیف کرد ولی سلطان از کردار و افعال او بد گفت، فرمود که فردا، او را بیرون آرند.

ابوریحان را بیرون آوردند و بحضور سلطان مشرف شده و سلطان باو گفت اگر خواهی از من برخوردار باشی سخن بغیب دانی مگوی، و این علم باطل است ابوریحان از ان پس سیرت بگردانید و باز بخوارزم معاودت کرد و در آنجا میزیست و بعد از وفات محمود کنج انزوا گزید و به نشر علوم و تالیف کتب پرداخت و بعد از وفات محمود باز بغزنه آمد.

اگرچه این روایت تا حدی بحقیقت، مقرون است اما چون محمود از فضلا شعراء، و ادبا خیلی احترام مینمود، روا نمیداشت که بآنها اذیت و ضرر و آزاری برسد، و از جانب دیگر چون طرفدار حق و حقیقت بود، نمیخواست بتوسط کردار و عمالیکه علمای نجوم مینمایند، چون در بین طبقات عامه عکس العمل خرابی مینمود. از ینرو اگر امر نموده باشد حقیقت دارد ولی نه بآن شدت و حدتیکه تذکره نگاران مبالغه کرده اند.

روایتی دیگر را نویسنده معجم الادبا مینگارد که سبب رفتن ابو ریحان بغزنه این بوده که سلطان محمود آنگاه که بر خوارزم مستولی شد، ابوریحان را با استادش عبدالصمد اول بن عبدالصمد الحکیم گرفتار کرده عبدالصمد اول را بکشت و قصد کشتن البیرونی را نیز داشت لیکن محمود را گفتند که او در علم نجوم امام وقت است و شاهان از داشتن وی گزیری نباشد.

این گفته معجم الادبا که سلطان محمود ابوریحان را به جبر و محبوس آورد و خیال داشت که او را بقتل رساند مقرون به یقین نیست، زیرا از مانیکه محمود بخوارزم مستولی شد، و چون علم دوست و هنرپرور بود، و از علما بس حمایت میکرد، وقتیکه بغزنه مراجعت نمود، ابوریحان و سائر افاضل را که در دربار خوارزمشاه بودند در بهار سنه (٤٠٨) ه در مصاحبت خود بغزنه آورد، و پس از انکه ابوریحان در غزنی مسکن اختیار نمود، چندین دفعه بوطن خود خوارزم سفر نمود و در غالب جنگها باپادشاه جهانگیر سلطان سلطان محمود غزنوی بهندوستان بملازمت وی همراه بود و در هند با حکما و فضلا بحث هانموده است و زبان سانسکریت را بیاموخت و دائره معلومات خود را از تاریخ، هیئات، ریاضی، جغرافیه و علوم طبیعیه بواسطه معاشرت با حکمای هند وسعت داد. (باقی دارد)

شما قادر نیستید باپول خود جز جمعی قلیل دوست تهیه نمائید - ولی میتوانید بارفتار نیک و محبت عالمی را فریفته و یار خود سازید. حضرت محمد (ص)

مقدسترین وظیفه آدمی نیکی است علی الخصوص بکسانیکه از آنان روز بدی دیده است.

تجربه مدرسه ایست که محصلین خود را با قیمت گرانی بار می آورد. (فرانکلن)

هرگاه غضب شما را از جاده اعتدال خارج ساخت فورا به آئینه نگاه کنید بی اختیار بخود میخندید. (روسو)

ترشرویان و عبوسان فیلسوفان دروغی بیش نیستند و در نزد مردم دانا ارزش و مقامی ندارند. (مولیر)

(پوسته بگذشته)

فن وطب در اسلام

«دوره‌ء طلائی

« از ۹۰۰ تا ۱۱۰۰ »

در انجام دوره‌ء ترجمه ، اطباء ومتفکرین عالم اسلام علاوه بر اینکه بعلوم وفنون یونانی استناد نمودند با افکار وتجارب ایران وهند وستان نیز باینعلوم وفنون صحت ووسعت بیشتری بخشیدند . اگرچه تمام علوم وآثار ایشان تتبع گردیده ولی درآنها یک اصلیتی واحدی دریافت نشده بود بنابرین علمای اسلام بعلوم خویش اعتماد نموده خواستند تاآنهارا انکشاف دهند .

دراین اثنافن وبالخاصه طب ازعیسویان وصابئین به مسلمانها وبالخاصه بعلمای ترک وایران انتقال میکند . بجای مجموعه‌های طبی که ازمنابع قدیمه جمع گردیده است به اثار مهمه‌ء انسیکلوپیدیک مقابل میشویم .

در این اثار علم وعرفان نسل های گذشته بدقت تصنیف گردیده وبه‌نسل جدید عرضه میگردد . یکی ازنخستین وبزرگ ترین محررین این دوره رازی است این شخصیکه غرب لاتینی ویرا بنام (RHAZES)می شناسد دربین سنوات (۸٦٥ ـ ۹۲٥) زنده گانی داشته است . رازی در(ری) که قریب طهران امروزیست متولد گشت ، هیچ شکی نیست که رازی طوریکه بزرگترین طبیبی است که درعالم اسلام بوجود آمده ، دربین بزرگترین اطباء دنیا ، نیزاخذ موقع مینماید .

رازی دربغداددرنزدیکی ازتلامیذ حنین ابن اسحق به تحصیل خویش ادامه داد. ابن تلمیذ حنین به طب یونان ، ایران وهندوستان وقوف داشت . رازی ، درآوان جوانی خویش بکیمیا اشتغال ورزید وبالاخیر هنگامیکه شهرتش باعث برین شدکه ازهر طرف آسیای غربی طلبه ومریضا نرا دراطرافش

گرد آورد. تمام مساعی خویش را بطب منحصر گردانید.

بعلم، احاطه عشایانی داشت، دارای آثار زیادی بود و از جمله تألیفاتیکه عدد آنها بیش از (٢٠٠) میباشد نصف آنها متعلق بطب بوده است.

اگرچه در بین نوشته های او که متعلق بطب است بعضی از آنها یک ماهیت ناپایدار داشته است ولی تنها تذکر عناوین آثاریکه از طرف رازی تحریر یافته است نیز بموضوعات عقیمه روح و تازه گی میدهد. که بعض آنها بروجه آتی است:-

«راجع به اینکه حاذق ترین اطباء نیز نمیتوانند هر مرض را شفاء دهند، راجع باینکه: مریض هائیکه میرمند چرا داکتر های حاذق را نیز ترک میدهند، راجع باینکه: خلق، شارلتان ها و متطبب ها را چرا به اطبای حاذق ترجیح میدهند راجع باسباب اینکه چرا: اطبای جاهل عوام و زنها، نسبت به اطبای عالم بیشتر موفق میگردند.»

این آثار در بین موضوعات جزئیه قرار میگرد که رازی در آن قلم دوانی کرده است. و سایر آثار او امراض مختلف وجداگانه را موضوع بحث قرار میدهد. اثریکه راجع بسنگ کرده و مثانه (که مرضی است منتشر در شرق قریب) نگاشته است یک نمونه از آن آثار را تشکیل میدهد.

راجع به تشریح نیز اثری تحریر کرده است ولی در بین آثار رازی مشهور ترین آنها، راجع بمرض چیچک و سرخکان میباشد، این اثر متعاقباً به لاتینی ترجمه گردیده سپس به انگلیسی و سائیر السنه نیز ترجمه گشته و در بین سنوات ١٤٩٨ و ١٨٦٦ بیش از ٤٠ دفعه به طبع رسیده است. اثریکه در باره این دو مرض، نخستین دفعه، درست ترین معلوماتی داده است همین است. این سطوریکه از وی نقل نموده ایم با فاده روح متجسسی که باصل اثر حاکمیت داشته است، معاونت میکند:-

«بمرض چیچک حمای مدید، (تب بادوام) و درد پشت، تخرش بینی،

جتکه خوردن در اثنای خواب تقدم مینماید . اعراض مهمه آن تب و در دپشت ، اضطرابات تضییق آوری در تمام حصص وجود ، پندیدگی و بعضاً تقلص در روی ، سرخی شدید در رخسارها و چشمها ، حتی که گویا وجود تحت فشاری قرار گرفته است سستی در عضلات ، دردگاو و سینه توأم با شدت تنفس و سرفه خشکی دهن ، کثافت بلغم ، غور شدن آواز ، گرانی سر و درد سر میباشد ، در سرخکان تهیج ، اضطراب ، عصبانیت و تشوش نسبت بمرض چیچک شدید تر است . ولی در مرض چیچک در دپشت شدید تر میباشد . »

رازی ، راجع بازاله داغهای که پس از انکشاف کامل مرض چیچک بحصول میپیوندد . چاره ها و تداوی های بس موثری ارائه میدهد ولی اینها آثار چیچک را کاملاً از چهره محو نمیسازد . چنانچه در شرق هنوز هم به آنها تصادف میگردد بزرگترین اثر طبی رازی بعباره دیگر معظم ترین اثریکه در دنیا از طرف یک طبیب ماهر نگاشته شده تواند ، اثری است که بنام (الحاوی) مسمی بوده و جامع تمام معلومات طبی یونانیان ، سریانیان و عالم عرب میباشد رازی پارچه های را که از آثاریکه در تمام مدت حیات خود در موضوع طب خوانده و انتخاب نموده است تدوین نموده و بر آنها تجارب شخصی خویش را نیز افزوده ، بالاخره در سنوات اخیر حیات خویش به تصنیف آنها پرداخته اثر بزرگ و محتشمی بوجود آورده است ، نظر به بعضی تراجم احوال رازی در قید حیات خویش شخصاً این اثر را تکمیل نتوانسته از ینجهت تلامیذوی پس از وفات استاذ خویش به اثر او شکل نهائی داده اند ، از جمله مجلدات (الحاوی) که عده آنها بیش از ۲۰ جلد بوده است تنها ده جلد آن پایدار مانده است اینها نیز در هشت یا نه کتابخانه بصورت متفرق میباشند ، پس از دو عصر از وفات رازی ، تنها دو نسخه مکمل این اثر بزرگ او معروف بود . ولی من از یاد داشت های یک حکیم چشم ، که منسوب به خاندان بحت یشوع بوده است دانستم که هنگامیکه او به تحریر اثر خویش مشغول بوده است قسمت مطاق

به‌چشم و امراض چشم (الحاوی) را خوانده وازآن استفاده کرده است رازی در اثنائیکه از هر مرض بحث مینماید اقوال یونانیان سریانیان، عرب، ایرانیان و هندیان را نیز راجع به آن مرض نقل مینماید. سپس مطالعات خویشرا نیز بیان نموده وتجارب خودرا علاوه میکند. ودرین شکی نیست که تجارب ومشاهدات او جداً مهم است. (الحاوی) رازی از طرف یک طبیب موسوی (سجلیائی) موسوم به فرج ابن سالم تحت حمایه حکمدار «آنژو» شارل «اول» به لاتینی ترجمه گردیده واین کار مهم در سنه ۱۲۷۹ به اتمام رسیده است. این اثر معظم، در اعصاریکه ترجمه آن تعقیب میگردید، متمادیاً استنساخ ونشر گردیده بالاخره از ۱٤۸٦ به بعد طبع شده است درسنوات ۱٥٤۲ این اثر بس معظم و پر مصرف پنج دفعه و بعضی قسمت های آن بیشتر بطبع رسیده است تاثیر این اثر در طب اروپا خیلی بزرگ است.

رازی غیر ازین آثاریکه درباره طب نگاشته است آثار متعلق به آلهیات فلسفه، ریاضیات هیئت، وعلوم طبیعی نیز از خود بیادگار گذاشته است، که این اثر اخیر الذکر از ماده، مکان، زمان حرکت، غذا، نشو ونما، تعفن، احوال جویه، بصریات وکیمیا، بحث مینماید. قیمت واهمیت آن آثار رازی که از کیمیا بحث مینماید، بالخاصه در اعصار اخیر فهمیده شده است زیرا یک اثر پر قیمت او راجع به فن کیمیا تنها در همین سنوات قریب در کتابخانه یک پرنس هندی دستیاب گردید. رازی با اینکه به منابع استناد مینماید که جابر استناد کرده است، مع ذالک موادرا بیک صورت بس مکملی تصنیف نموده، تعاملات کیمیوی وجهار های کیمیوی را بیک صورت بس واضحی ایضاح می نماید. که بدینطریق از مشارالیه تمایز وبوی تفوق می یابد. درحالیکه جابر وسایر کیمیا گران اسلام مواد معدنی را به (اجسامی) از قبیل طلاء ونقره؛ و «بجواهری» از قبیل کبریت وآرسنیک؛ وبه «ارواحی» از قبیل سیماب ملح آمونیاك تصنیف مینمایند،

رازی مواد کیمیا ویرا به نباتات ، حیوانات ومعدنیات تصنیف میکند که اینطرز تلقی اززمان وی تابه امروز مستقیماً انتقال کرده است . رازی معادن را به روحها ، جسمها ، سنگها ، زاچها ، بورکس ها وا ملاح تصنیف میکند واجسام متصاعد (پرنده) را ازارواح غیرمتصاعد تفریق مینماید وکبریت سیماب ، آرسنیک ونوشادرازجمله اخیرالذکر محسوب میکند .

ازمعاصرین نامدار رازی یک نفر موسوی مصری است که درعالم غرب بنام «Isac Judavies» یعنی اسحاق موسوی معروف گردیده است اودربین سنوات (٨٥٥-٩٥٥) زندگانی کرده است . این موسوی که درعرفان اسلامی کسب وکمال نموده است برای حکمدار ان فاطمی تونس طبابت کرده است آثار اودرمابین آثاری قرارمیگیرد که نخستین دفعه به لاتینی ترجمه شده اند قسطنطین افریقائی درسال های ١٠٨٠ به این کارمشغول گشت واین آثار بالای اروپای قرون وسطی تاثیرات عمیقی افگنده وعلاوه بران تاقرن ١٧ موضوع درسی قرار گرفته است ، رابرت برتن که بین سنوات (١٥٧٧-١٦٤٠) زندگانی داشته است دراثریکه بنام (The Anatomy of Melancholy) یعنی «تشریح مالیخولیا» نگاشته است ازآثار این دانشمند مصری اقتباسات بسیاری نموده است .

آثار اسحق راجع به تب ها ، عناصر ، ادویه بسیط ، وازهمه بیشتر اثریکه راجع به ادرار نگاشته است درعالم طب عصرها حاکمیت داشته است . رساله ئیکه اوتحت عنوان «رهبر اطباء» مرقوم داشته است خیلی ها شایان دقت بوده . وازین اثر تنها نسخهء عبرانی باقی مانده است! این رساله ، ارزش بلند اخلاقی مسلک طبرا ایضاح میکند . ما نمیتوانیم بدون تذکر چندی ازین وجیزه ها بگذریم .

«اگر بسر طبیبی فلاکتی آید نباید شکایت نماید ، زیرا هرانسان دوری دارد» ، «بایست هنرت ترا ترفیع بدهد ، ترفیع خودرا درمقابل تنزیل دیگران

طلب مکن» ، «عیادت و تداوی فقرا را فراموش مکن! در دنیا هیچ کاری بهتر ازین نیست» ، «اگر از بهتر ساختن مریض مطمئن هم نباشی بوی تسلی ده که بدینصورت به قوای طبیعی او معاونت مینمائی.»

برگزیده ترین تلمیذ اسحق مسلمانی بود که نامش ابن الجزار بوده است وفات او در ۱۰۰۹ ، است و مهم ترین اثر وی بنام «توشهء رهروان» میباشد این اثر در مدت کمی به لاتینی ، یونانی و عبرانی ترجمه گردید و یکی از آثاریکه اطبای قرون وسطی با آنها زیاده تر آشنائی داشته اند همین اثر بوده زیرا که راجع بامراض داخلی معلوماتی را حائز بوده است ولی قسطنطین افریقائی که مترجم این اثر بوده است محرر اصلی آن را اهمال نموده و اثر را بنام خویش منسوب ساخته است.

آثار کیمیاوی که به (جابر) عطف میگردید برای علماء و متتبعین معمائی را تشکیل میداد. اگر این «جابر» همان جابری باشد که در عصر هشتم بعنوان «صوفی» شهرت داشته است ، پس کشف نمودن این امر که مشارالیه در آن آوان به آثار یونانی که هنوز ترجمه نگردیده و دستیاب نمودن آنها غیر ممکن بوده است چگونه اطلاع حاصل نموده است یک امر بس مشکلی میباشد . امروز بعضی دلائلی موجود است که از روی آن میتوان استدلال کرد که آثاری که بنام جابر منسوب است عاید به اوائل عصر دهم میباشد و چنان معلوم میشود که آن آثار از طرف جمعیت مخفی که مشابه به جمعیت اخوان الصفا بوده است نگارش یافته است. در آثار طبی جابر تنها از موء لفات یونانی اقتباساتی بعمل آمده است. ولی افادهء محرر خیلی آزادانه است. وی از ادویه سریانی و هندی بندرت بحث میکند ولی اسمای فارسی را وقتاً فوقتاً اقتباس مینماید. ازین جهت ما میتوانیم این اثر را مجموعهء از تجربیات علمی متعلق به یونانیان در بارهء ادویه و سمیات ، و معلومات عملی مخصوص به ایرانیان بشماریم. شکی نیست که این اثر آخرین حلقه ایست که دورهء قبل از اسلام را با انکشافات علمی بعد از اسلام ربط میدهد .

جابر در عالم اسلام بحیث پدر علم کیمیا مشهور است . کلمه کیمیا در لسان مصر ما خوذ است از کلمه کا میت ویا کمت که به معنی زمین وخاک میباشد ویا نظر به اقوال بعضی این کلمه مشتق از کلمهء یونانی که بمعنی « فلز گداخته» است ، میباشد چه در نزد علمای مصری و یونانی اساسات این علم قرار ذیل است :-

۱ :- تمام فلزات در حقیقت یکی است ازین جهت ممکن است یکی بدیگری تبدیل گردد

۲ :- طلا صافترین فلزات است ونقره بعد ازان قرار میگیرد .

۳ :- جوهری موجود است که فلزات سفلی را به فلزات صاف وعالی تبدیل میکند .

این همه تلقیات آرزوی تجربه را بمیان آورده وسائق باعث تاسیس دستهء از نظریات میگردید گذشته از آن در اسکندریه که مرکز عرفان یونان بوده است ودر عالم اسلام یکدسته تمایلات تصوفی که ماخوذ از گنوستیکها وافلاطونیهء(۲) جدید بوده است بر جریان تتبع وتجربه تاثیر مینمود ازین جهت کیمیائی که در دست جابر موضوع تجربه بوده است در دست دیگران ماهیت خودرا تغییر داده ووسیله خبط وخطائی گوناگونی گردید .

---

۱ :- گنوستیک ها کسانی اند که در سه عصر نخست عیسویت میکوشیدند تا عقاید عیسویت را با تعلیمات فلاسفه یونان توافق دهند. ایشان باین فکر بودند که حقیقت دینی را به بهترین وجهی میدانند .

۲ :- در عصر سوم میلادی افکار فلسفی افلاطون که بین «۴۲۷-۳۴۷ ق م» زندگی داشته است ، در اسکندریه با افکار حکماء قدیم مصر ممزوج گردیده وازین امتزاج یک سیستم جدید فلسفه بوجود آمده است که در تاریخ فلسفه به افلاطونیه جدید یاد میشود .

ازآ ثار جابر صدها اصطلاحات فنی از عربی به لاتینی واز لاتینی به السنهء اروپائی انتقال کرد

کلمات لاتینی از قبیل ریالگار یعنی سلفاید قرمزی ارسنیک ، توتیا (زنگ اوکساید) القلی انیتمونی ، برای طرف بالائی ظرف تقطیر ، انبیق وبرای حصهء تحتانی آن الودل تماماً ماخوذ ازعربی است.

یک مادهء جدید کیمیوی سال امونیاک است که درآثار جابر بمشاهده رسیده ولی درآثار پیشتر یونانیان بنظر نمیخورد. مادهء که یونانیان آنرا امونیاکن مینامیدند نمک معدنی بوده است

برای اینکه خدماتیکه جابر به علم کیمیا ایفانموده است طوریکه شایان آنست تقدیر گردد لازم می آید که تمام آثار او بالخاصه اثر معظم (هفتاد کتاب) او انتشار یابد این اثر تا ازمنهء اخیره تنها بایک ترجمهء لاتینی خیلی ناقصی شناخته می شد. نگارنده این رساله افتخار این را حاصل نموده است که یک نسخه عربی مکمل آنرا بدست بیاورد.

آثاریکه منسوب به جابر است بلاتاخیر به لاتینی ترجمه گردید. نخستین ترجمه که درین باره بعمل آمده از طرف انگلیسی موسوم به رابرت در سنه ۱۱٤٤ میباشد. اثریکه متشکل از هفتاد رساله بوده وبنابرین (هفتادکتاب) تسمیه شده است از طرف جرارد که از (کرمونا) میباشد ترجمه گردیده است. اثریکه موسوم به(شمس الکمال) بوده وبنام جابر منسوب است ازطرف مترجم انگلیسی موسوم به ریشارد روسل در سنه ۱٦۷۸ موضوع بحث قرارگرفته واین شخص ویرا بطور «جبر مشهورترین پرنس وفیلسوف عرب» موضوع بحث قرارداده است دکتور ای، جی هومیار دلائلی فراهم آورده است که آثاریکه درازمنه اخیره لاتین ها بشخصیکه بنام جبر شناخته ومنسوب میدارند به کیمیاگران عرب عاید بوده است.

نکته چند در بارهٔ تدریس

جغرافیه

(پوسته بگذشته)

کسانیکه اصول ومبادی جغرافیه رابه اطفال می آموزند ودر عین زمان درین زمینه ازعلوم مربوطه دیگر هم بی بهره نبوده بلکه کمک میگیرند .

این اشخاص به زمین شناس جیالوجست اند ونه گیاه شناس (باتونست) وهمچنان ایشان نه متخصصین حقوق قانون اندونه علمای اقتصاد سیاسی (Political Economists) بلکه عبارت انداز جغرافیه دانها وبسکه ناگزیر درراه تربیه، علمی وعرفانی خود از برخی نتائج تحقیقی شقوق دیگر علوم که باجغرافیه ارتباط دارد استفاده نمایند .

چنانچه خط سرحد محض وفقط خط رسمی نیست بلکه منطقه ایست که تاثیرات باهمی جانبین درآن تصادف کرده بعمل می آید بهمین ترتیب حدفاصل بین جغرافیه وعلوم مربوطه دیگر نیزآنچنان بوضاحت تام کشیده نشده است چنانچه بعض اشخاص که ازاهل جغرافیه نیستند ودرآن علم دسترس کامل ندارند بعضاً بوجود چنان حد فاصل مشتاقند درینهم جای شک نیست که برخی از نویسندگان ازحدود معینه جغرافیه قدم فراتر گذاشته وبه این ترتیب بگمان اینکه بتوانند در اثر کوشش درمعرفی وآموزش جغرافیه بیشتر کمک نموده باشند برعکس مرتکب نقص وضرر بزرگی میشوند . چون بخواهیم از علوم دیگر درجغرافیه استفاده کنیم وهمچنان خواهان باشیم تادرین طرز عمل ما انحراف وعدولی در علوم مربوطه دیگر رخ ندهد لذا بیک نوع حس یا استعداد مخصوصی جهت هدایت ورهبلدی نیازمند میباشیم . هنگامیکه جغرافیه انسانرا موضوع بحث خود قرار داده وآنرا معرفی میکند نمیتوانیم بگوئیم که چیزی ویا علم دیگری هم در داخل حدود جغرافیه وجود دارد از جائی علم الاجتماع بچنان تشریحات وبیاناتی متوسل میشود که هرگز متضمن محیط جغرافیائی (که عبارت از ارتباط

انسان با محیط جغرافیایی او) نمیباشد پس علم مذکور بهیچ صورت درجغرافیه شامل نیست . عالم جغرافیه محض درباره یک عامل ارتباط ومناسبات محیطی دلچسپی مخصوص نشان نمیدهد چنانچه یکتن جیالوجست درباره تشکل وساختمان یک سنگلاخ ویایکتن باتونست درباره نباتات یک ناحیه وهمچنان یک تن اتنوگرافر درباره فولکور دلچسپی نشان میدهند بلکه جغرافیه دان جمیع آنهارا بصورت دسته جمعی تحت مطالعه قرارداده ومیکوشد تا بین آنها ارتباط ومناسباتی که موجود است برایش روشن گردد چراکه زمین وانسان دائماً بطور مسلسل بالای یکدیگر دارای تاثیر ونفوذ میباشد .

بعضی هاهم چنین تصور کرده اند که ممکن است جغرافیه هرگز وبطور کلی علم شده نتواند . «لاروس» آنرا ادبیات نامیده است و «لتغی» آنرا علم خوانده ویورکی هردو نام فرق را بر جغرافیه اطلاق داشته است . بهرصورت مامیدانیم که جغرافیه درساحهء تحقیقات ومطالعات خود دارای اصولی است واساساً درساحهء انکشاف خود همانا اسس عمده ویاازانکشاف وپیشرفت علوم دیگررا ازمشاهده وتجربه گرفته تا ترکیب وتعمیم ونقد تعقیب وپیروی کرده است . ونیز میدانیم که جغرافیه درین روش خود اگرنتواند که قوانین واصولی بوجود آورد میتواند که بالاخره چنان فرضیاتی بمیان آورد که نسبت بوضع وحالت موجودهء دنیا درست وقابل اعتبار باشد اما چیز حقیقی ومهم دیگر آنست که یکنوع طرز تلقی وذهنیت جغرافیائی نیز موجود است اگر چه ذهنیت متذکره بسیار عمومیت هم ندارد .

اگرجغرافیه رامتهم میسازند که از حدود معینه خود تعدی کرده وبه علوم مربوطهء دیگر دست درازی میکند باید همچنان باین امر هم تن دردهند که شقوق علوم دیگر نیز اینگونه از جغرافیه چیزهائی به استعاره می گیرند واستفاده ها میکنند . آیا یکنفر مورخ بدون آنکه اول شکل وصورت نواحی مدیترانهئی پیش نظر خود مجسم نسازد میتواند درباره

امپراطوری روم ویا فتح وغلبهء اعراب درآن نواحی چیزی بگوید؟؟؟

آیاموءرخ مذکور میتواند دربارهء موجبات واغراض سیاست مملکت روسیه ازقرن (۱۷) تا قرن (۲۰) تشریحاتی دهد ویا تصوراتی قایم کند مگر اینکه مشارالیه به در دانیل نظری نیفگند ویا اشاره ای نه نماید ؟؟؟

یک تن بانونست وقتی میخواهد دربارهء تقسیمات یک جنس ویانوع مخصوص نباتات یاد داشتی فراهم نماید آیا مشارالیه از جغرافیه نباتی هرگز سخنی بمیان نمی آورد ؟؟؟

آیا یکنفر اقتصاد دان میتواند ارزش انکشاف یا استخراج یک معدن را بدون در نظر گرفتن محتویات آن وهمچنان بدون غور دربارهء مناسبت وارتباط آن به بازارها خطوط مواصلات کمیت وکیفیت کارگران وذخائرآب وغیره تخمین نماید . ؟؟

چنانچه حی برن هس گفته است « اولین مرحلهء پیشرفت وتوسعه دریک علم بالای حدود وچوکات آن صورت میگیرد » جمیع این متخصصین هنگامیکه میخواهند مجموعاً دربارهء انسان ، محیط وفضا (مکان) تذکرنمایند تذکرات ایشان مبنی برنقاط نظرجغرافیائی میباشد .

جغرافیه ونقشه کشی : (CARTOGRPAHY)

حقایق جغرافیائی دارای خاصیت وخصوصیتی است که باید بوضاحت تعیین محل آنصورت گرفته ونقشه کشی شود وهمچنان حدود آن تعیین گردد لذا ازین رهگذر نزد اکثرمردم جغرافیه وکارتوگرافی عین یکدیگر تلقی شده است . درحقیقت جغرافیه وکارتوگرافی دوچیز غیرقابل تفکیک میباشد اما باآنهم بایددانست که نقشه کشی (کارتوگرافی) انتها وسرانجام جغرافیه نیست . کسانیکه بران حقیقتی ازحقایق جغرافیائی بالای نقشه ویا کره مکان تعیین میکنند ونقط به آن قدر اکتفا ورزیده قناعت مینمایند چنین اشخاص اکثر نمیتوانند افکاریرا درک کنند که نسبت بحالت متذکره بیک نفر جغرافیه دان

تربیت دیده دست میدهد و نتیجه پیشرفت و ترقی کار توگرافی همان بود که تحصیل ومطالعه جغرافیه را با یکنوع نمایش فنی که آنرا باید در مورد جغرافیه تاسف آور خواند مخلوط و مغشوش کرد حتی درایام موجوده نیز عوام الناس چنان تصور میکنند که کار و شغل عمده واساسی جغرافیه دانها ترسیم وترتیب نقشه بوده وکار وبارشان آنست که بعد از هر جنبش وانقلاب سیاسی ایشان بصورت صحیح ودرستی سرحدات جدید ممالک را که فرقی درآن رخ داده وعوض شده است تعین نمایند وبقول بناغلی ای لوفیور «تاحدیکه یک جغرافیه دان علاقه نشان میدهد برای او نقشه محض و فقط اهمیت یک آله را دارا میباشد .»

بقول بناغلی اولیف گارنت «عالم جغرافیه توسط نقشه قادر به آن میشود که یکحصه بزرگ از معلومات خود را محققاً وبصورت اکمال بیاندارد و درعین زمان میتواند مافی الضمیر خود را بصورت بسیار ساده و وضاحت تام اظهار نماید .»

عالم جغرافیه کار خود را با نقشه شروع کرده و اکثر آنرا بانقشه بپایان میرساند . برای معلم جغرافیه هنگام شرح وبسط حقایق جغرافیائی استعمال نقشه امریست حتمی متعلم توسط ترسیم نقشه بخوبی می آموزد که اسامی اماکن را باید درکجا قرار دهد ومحل آنرا تعیین نماید ونیز می آموزد که حدود یک موضع یا اثر جغرافیائی درکجا است بعلاوه اکثر نقشه بالذات در تجزیه جغرافیائی به حیث یک فکتور یا عامل بکار میرود بطور مثال اگر چندین قسم نقشه در دست باشد که هریک از آنها بتواند در موارد جنبه های مختلف یک مسأله جغرافیایی از قبیل مسأله ساختمان وتشکل سطح زمین باریدن باران وکثافت نفوس بدرد ما بخورد درینصورت امکان دارد که برخی از مسائل مربوط بیکدیگر بر ما ظاهر شود که بتواند چنان افکاری در ذهن ما تولید کند که در صورت دیگر هرگز ظهور آن متصور نباشد میدانیم که اندری زیگفرید چطور برای اظهار واثبات این امر که : عقاید سیاسی درمعرض تقسیمات

جغرافیا یی قرار داشته و تحت تاثیر آن میباشدو همچنان درین باره که:
« چنانچه نواحی جیالوجیک یانواحی اقتصادی وجود دارد نواحی سیاسی هم موجوداست . » ازمیتود فوق استفاده هانمودبنابرتدبیر فوقام ، جی ، لبروس درین اواخر توانست بعضی حقایق دلچسپ را در باره تقسیمات جغرافیایی عقایدمذهبی فرانسه کاملاً روشن سازد وهمچنان این روش را میتوان در مسایل مربوطه دیگرنیز تطبیق نمود. بعلاوه نقشه هائیکه تضاعف نفوس رانشان میدهد نقشه ها ی دیگرصنعتی هم بمیان آمده ودرجنب نقشه هائی که آب وهوا را نشان میدهد نقشه های دیگری که مود های زندگانی را نمایش می دهد هم وجود دارد ودرجوارنقشه های که اقسام مناظر را تمثیل می کندنقشه های ترسیم شده است که سروکارآن باجیالوجی وخاك میباشد. نقشه های مقایسوی جهة شرح وبیان وهمچنان تجزیه چنان مفید وسود مند است که دیگر علوم مربوطه جغرافیه هم کاملاً آنرا پیروی کرده اند .

(ذهنیت وشعور جغرافیایی)

طریقه تفکرجغرافیایی محض وفقط بداشتن معلومات درباره زمین دلالت نمینماید بلکه متضمن چنان قابلیت وتوانی میباشدکه میتوانیم توسط آن بین موادیکه ازعلوم دیگرکه باانسان وزمین ارتباط دارندومواد مذکوردرجغرافیه باستعاره گرفته شده وازآن استفاده میشود. بیلانس وتوازن درستی نگهداریم این شعورجغرافیایی نه بهآسانی تملك می پذیرد ونه بزودی تصاحب میشود چنان قابلیت وقدرتی که بتوانیم توسط آن بین چیز هائی که جغرافیایی بوده ومتعلق بجغرافیه است وچیز هائیکه به آن علم تعلق ندارد فرقی گذاشته وآنهارا ازهمدیگر جداسازیم زاده ونتیجهء تربیهء دقیق است که تقریباً باپیشرفت وانکشاف سلیقه درآرت وصنعت متشابه میباشد . پس بدین ترتیب بهتر است که یك سلسله اطلاعات جغرافیایی رادرچشم وذهن فراهم آورده وبعدتعلیم وتربیه جغرافیایی رادرمراحل ابتدائی آغاز نمائیم. درینمورد بیددانست که تاثیر ونفوذشخص معلم نسبت بتأثیر کتب زیاده وبراهمیت تراست. چون باری این عادت تفکرجغرافیایی بدست آمدنسبت بمجموعه نام ها وحقایق دیگری که در ذهن تجمع مینمایند برای مدت مدیدی باقی خواهدبود. باقیدارد

(بیدل رح)

به گلزاریکه آنشوخ چمن پیکر کند بازی
غبارم چون پرطاوس گل برسر کند بازی

جهان دریای خون گردد اگر چشم سیه‌مستش
زدست افشانی مژگان بابروسر کند بازی

گدائی کز سرکویتو خاکی برجبین مالد
بتاج کیقباد وافسر قیصر کند بازی

عرق برعارضت هرجا بساط شبنم آراید
نگه درخانهٔ خورشید مااختر کند بازی

قلم هرگه بوصف نیش مژگان تو پردازد
چه‌خون جسته‌مضمون‌در رگ‌مسطر کند بازی

مخورجام فریب‌از نقش‌صورتخانهٔ گردون
بلعبت باز بنگر کز پس چاد رکند بازی

دل ازساز طرب‌بالیدن نیکست‌وزین‌غافل
که ازافراط شوخی‌طفل را لاغر کند بازی

مرا ازشش‌جهت‌قیداست‌وخوش‌آزاده‌میگردم
کم‌افتدمهرهٔ زینسانکه درششدرکند بازی

زبس پیچیده است‌آفاق‌را بیمهری گردون
عجب گرطفل هم دردامن مادرکند بازی

کتاب‌عرض‌جاهت‌تاورق گرداند درجائی
زهی غافل که بانقش دم اژدر کند بازی

وداع بیقراری میکند چون شعله پردازت
هوس بگذارتا چندی ببال وپر کند بازی

من ازسرباختن‌بیدل چه اندیشم درین میدان
که طفل اشک‌هم برنیزه وخنجر کند بازی

میرظهیرالدین انصاری

دلم با شعله رخساره دلبر کند بازی
سمندر شیره بین با تودهٔ اخگر کند بازی

گدای آستانت گر بخاک در کند بازی
بود فخرش بسلطان گر بسیم و زر کند بازی

تجلی گاه ناز دلبرم از وجد میرقصم
بسان زرهٔ کز پرتو خاور کند بازی

خیال نرگس مخمور او شد رهزن خوابم
شبانگه تا سحر چشمم باشک تر کند بازی

ز فرط بیقراری ها دل پر اضطراب من
شب روزان بسان چرخ نیلوفر کند بازی

ز حاسد بزم خالی یار مونس خوشنما مطرب
سزد ساقی اگر با شیشه و ساغر کند بازی

دم تیغ رضا را حلق اسمعیل می باید
نه آسان است هر کس با دم خنجر کند بازی

فدای برق جولانی که قدسی در عنان او
نوای خیر مقدم گوی با شهپر کند بازی

بتیغ بیدریغش بی تأمل سر جدا کردن
سزاوار است هر کهتر که با مهتر کند بازی

بزلف یار دستی بردم و اکنون پشیمانم
نمی شاید مسلمان زاده با کافر کند بازی

جواب نکتهٔ نازک خیالان است گستاخی
کرا طاقت که چون بیدل بترک سر کند بازی

مکن عار و مکش دامن ز من ای بی نیاز من
ظهوری زیر چوگان تو گر با سر کند بازی

تتبع م، موسی (ساکا)

یك نظر اجمالی به سبزوار

از نظر تاریخ، جغرافیه ورجال

اسفزار تاریخی، سبزوار حالیه (شین دنله) شهریست که در بین هرات وسجستان واقع ومرکز حکومت درجه اول است. علاقه داری‌های کروچه وانار دره از مربوطات آنست بتخمین فاصله ای که در قدیم معمول بود گفته می‌شود که سه روزه راه ازهرات بطرف جنوب واقع است که بحساب امروزی چهل کرودفاصله دارد.

سرك عمومی تجارتی ولایت غربی افغانستان سبزوار را بهرات وفراه وصل میکند قسمت علیای رود هاورد (که بگمان اغلب همان رودیست که شمس الدین سامی در اثر خود بنام قصص العلام که در زبان ترکی است از ان نام می‌برد) شهر و ایالات آنرا شسته وبعد به‌سمت جنوب غرب میلان کرده بدریاچهٔ هامون میریزد. این شهر تمام آباد وسرسبز است هیچ اراضی بایرولامزروعی در آنجا بچشم نمی‌آید. وعلاوه بکاریزها رودهای گز وادرسکن در کمال سرسبزی وآبادی این شهر تاریخی کمک می کند. مساحه عمومی این ایالت بامتداد سه منزل راه است.

قصبه سبزوار که امروز در شهرت خود بیش از مرکز حکومت کلان وشهر کوچکی نیست در جغرافیای تاریخی ارباع وبلاد عظیم خراسان نام ومقام بس معروف وممتازی دارد ودر قطار شهرهای بزرگ آریانا چون بلخ غزنه، بست، هری وکابل قرار می گیرد وخواه این شهر از حیث سکنه و آبادی وخواه از نظر فرزندان نامی از قبیل شاعر، صوفی، حکیم، عارف ادیب ومورخ وهمچنین از لحاظ مرکزیت علمی وسیاسی از مفاخر افغانستان عزیز بشمار می رود. چنانچه شاعر گفته:

بسی تاجداران اند روگشته خاك ز رسم و نشانش جهان گشته پاك
همانا که هرجا که بنهی تو پی بود خاك شاهی دفین زیر وی

هیچ اثر تاریخی و جغرافیائی نیست که از آبادی و عمران ، علما و معاریف این شهر فضل پرور ذکری بعمل نیاورده باشد چنانچه حد و دالعالم مسالك الممالك ، مرآة البلدان ، قصص العلام ، معجم البلدان ، تاریخ سیستان بیهق و بیهقی ، گزیده ، حبیب السیر ، روضة الصفا ، حتی تذکره ها مثل چار مقاله ، عوفی ، آتشکده و نظایر آن از وضع جغرافیائی و رجال بزرگ آنجا بحث بمیان آورده اند .

جغرافیا و تواریخ نام این قصبه تاریخی را بکلی باتغییر لفظی بکار برده اند مثلاً درحدود العالم سبزوار بفتح سین و سکون با و فتح زای معجمه ، در تاریخ سیستان سفزار بسکون سین و کسر فا و هم سبزوار ، و در معجم البلدان أسفزار بفتح الهمزه و سکون سین و الف تضم و تکسر و رای و الف و لاء مگر در تذکره هفت اقلیم سبزا بدون (را) اما بفتح سین و سکون با در حالیکه تاریخ بیهق نام اصلی آنرا سابزا (سانزوا) یعنی سازوار نوشته است اما امروز بنام سبزوار اشتهار دارد .

در وقایع عظام راجع به سبزوار در تاریخ بیهق نبشته آمده است که سبزوار را ساسویه بن شاپور الملك بنا کرده است و این همان شاپوریست که نیشاپور بنا کرده بود و در جایی آرند که ساسان بن اسفندیار بحدود دیوزگند ترکستان رفت که آنرا وزچند گویند و آنجا دیهی بنا کرد که آنرا سبزوار خوانند و همچنان از قول ملك الشعراء بهار (مصحح و حواشی دهنده تاریخ سیستان) که مولف کتاب احیاء سام بن نریمان را بانی اسفزار نوشته است و هم ملك الشعراء موصوف گوید که : سبزوار یك لغت است و نام است از قصبات جزء ایالت هرات همچنین در مشرف شدن آن دیار به دین مبین اسلام چنین نویسند :

چون برای اولین بار لشکر اسلام بسرکردگی امیر عبدالله بن عامر بن کریز فاتحانه بخراسان آمد اهل سبزوار بساوی حرب نکردند و تاریخ بیهق در توصیف ایمان آوردن ایشان گوید که «بشوق ورغبت تمام ایمان آوردند عادت هوا وریا بگذاشتند وسور (علم) دین اسلام برافراشتند تخم سعادت در عراضی اختصاص انداختند، تارع سعادت بر داشتند از شرع حلیت ساختند واز صدق سنت واز حق نیت» .

مگر چون حمزه آذرك الخارجی آن سفاك بیرحم واستعمار جوی وحشی از سیستان بیامد ( )هفت شبان روز قتل عام کرد، زیادت ازسی هزار مرد پسر و کودك نرینه از تیغ کشید و مولف تاریخ بیهق واقعه اینچنین ترسیم کند :

جهان زیر ایشان قدم سود گشت
چه باغ و چه صحرا چه کوه و چه دشت
کف تیغ هندی چو آتش شده
برین مردمان عیش ناخوش شده
همه نیست گشته از آن رستخیز
چو ارزیز در آتش صعب تیز

البته به اثر این ظلم همه خوارج گشتند زینجاست که حدودالعالم مردم آنجارا خوارج گفته است .

حدودالعالم من المشرق الی المغرب (سال تالیف ۳۷۲ هجری قمری) وضع جغرافیائی سبزوار را اینطور بیان میدارد که «سبزوار را چهار شهرست چون کواژن۲. ارسکن ۳- کوژد ٤- حوزشان و این هر چهار مقدارشش فرسنگست جای بانعمتست و مردمان او خوارج اند وجنگی و درین ناحیت کوه بسیار است وستوار که از جمله ادرسکن تابه امروز روی قریه ادرس کند بهمان نام باقی مانده است و از قریهء بیش آبادی ندارد و در یک منزلی شمال سبزوار

واقع است و محمد تقی خان متخلص بحکیم مولف گنج دانش منطبعهء طهران سال سیزده صد و پنج هجری قمری بیهق را از نواحی سبزوار وقریه خسروگرد را ازمضافات آن گفته است اما صاحب مرآت البلدان ناصری می نویسد : « سبزوار که دارالملک بیهق است از بلاد قدیمه ومداین عظیمه می باشد واز قراری که قدما مشخص نموده اند طول شرقی آن چهل ویک درجه وسی دقیقه وعرض شمالی آن سی و پنج درجه وطول ایام چهارده ساعت وبیست وسه دقیقه آب وهوایش نیکو ... این شهر مدتی دارالملک طایفه معروف سربداریه بوده واحوال این طائفه مفصل درتواریخ مسطور است ... جمعیت حالیه شهر سبزوار تخمیناً پانزده هزار ودویست خانه تقریباً ده محله دارد واین ایالت را هشت بلوک وزیاده از صد قریه ومزرعه است : بلوک مزینان ، بلوک کاه ، بلوک باشتین ، بلوک قصبه ، بلوک تگاب امغان کوه ، بلوک هرات کوه بلوک کراب ، بلوک طبس وحاصل املاک آن ابریشم وگندم وجو وفواکه است اما خسروگرد که بعقیدهء صاحب معجم البلدان وجمعی دیگری درقدیم دارالملک بیهق بوده و دریک فرسخی سبزوار براه عراق واقع است واینک دهیست معمور که صد وپنجاه خانواده دارد وآثار خرابیکه درنیم فرسخی او پدیدار است ومنار بسیار مرتفع که درآنجا از قدیم بنا کرده وطوری ساخته اند که از بیرون منبت کاری وخاتم سازی بنظر می آید دلیلیست برصحت قول کسانیکه آنرا شهرودارالملک قدیم بیهق دانسته اند (مترجم جغرافیای تاریخی ایران اثر بار تولد روسی (تالیف سال ۱۸۹۸) مینویسد که منار خسروجرد یکی ازمحقق ترین بناهای باقی مانده قرن وسطی است که تا حال موجود است واین منار معروف وباشکوه طوریکه ازخط کوفی آن برمی آید درزمان سلجوقیان (۵۰۵ هـ ق) مطابق (۱۱۱۱ - ۱۱۱۲ م) بنا یافته وعکس آن درکتاب کرزن (ج ۱ - ص ۲۷۲) موجود است خلاصه درفصل زراعت شخص

در اطراف سبزوار هر قدر نگاه کند سبزه وخرمی و طراوتست. ارگ سبزوار در طرف شمال شهر واقع است در بالای تلی دستی دور شهر هم حصاریست وخندق دارد واگرچه این خندق خشکست ولی در وقت لزوم از آبهائی که از کوه جاریست میتوان این خندق پرکرد واز محسنات سبزوار یکی اینکه همیشه از تاخت وتاز ترکمن محفوظ بوده است ، چراکه این طایفه بجهت رسیدن باین شهر باید از چندین دربند خطرناك عبور کنند . بازار سبزوار طولانی و از یك دروازه شروع کرده بدروازه دیگر منتهی میشود کاروانسرای آن دایر مساجد وتکایا ومدارس خوب دارد واز جمله مساجد جامعیست که گویند از بناهای سلاطین سربدار (۷۳۷-۷۷۳ هـ ق) ویکی از مدارس سبزوار مدرسه فصیحیه است که تا سال هزار ودویست ونود هجری قمری ... مرحوم حاج ملا هادی سبزواری ... دران تدریس میفرمود .»

مرآة البلدان از مشاهیر دانشمندان سبزوار یکی امیرشاهی ودیگری حسین واعظ کاشفی را نام میبرد وعلاوه میکند که مقبره شیخ عطار عطرالله مرقده درسبزوار است

امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم اسم آنوقته قصبه را سبزا نوشته واز قول مبارکشاهی درحوالی این قصبه از قلعه سنگی که بالای کوه آباد بود مظفرکوه گفته واین همان قلعه سنگی است که از قول بارتولد روسی معین الدین مورخ مشهور اسفزاری (شرح حیات وی بعداً خواهد آمد) درضمن وصف از وطن خود از خرابه های که ذکر کرده است نیز نام میبرد قریه (ج۲-ص ۳۶۳) خرابه های را که شرح میدهد از قلعه سبا که قریب نیمساعت راه از اسفزار دور بالای کوه واقع است ذکر کرده وهم گوید که اهالی محل این قلعه را باسکندر مقدونی نسبت میدهند و همچنین هفت اقلیم از قول مبارکشاهی درحوالی این قلعه رستاقی را که زاول

نام دارد(که تا امروز قلعهء بنام زال درینجا باقی است آثار دیوارهای آن که بده ده کز بالغ میگردد از طرف آقای خلیلی بمشاهده رسیده است) یاد کرده وگوید که از هشتاد رود مشروب میشد وآسیاب زیاد داشت این شرح مبارك شاهی دلیل است بر قول مولف تاریخ بیهق که میگوید « کلاتها در دیار خراسان وعراق نشان نمیدهد چندین آب کاریز نیکو بریك فرسنگ که از قصبه سبزوار تاخسروجرد است ده کاریز است با آب بسیار بریك فرسنگ که اگر جمع شوند بکشتی عبرت باید کرد . »

و همچنانست قول آقای سعید نفیسی که در حاشیه تاریخ بیهقی آورده است که امین احمد رازی در هفت اقلیم درباره سبزوار مینویسد . « سبزوار از همه باغات ، عمارات و اسواق ... و دیگر صفات مستثنی و از دیگر شهر و دیار است و مردمان سبزوار در جاهای نیك شهر مکان گرفته اند چنانکه گفته اند که بهشت در تحت یا فوق آنست و پیکار رستم و سهراب در سبزوار دست داده والحال آن موضع بمیدان دیوان سفید اشتهار یافته وشب سبزوار از روز وصال دلدار حکایت میکند ، چه از سخنان مولانا عبدالرحمن جامیست که : « روز مردم سبزوار چون شب ایشان میخواهم » واین لطف طبع ایشان که درضمن بدین نکته بدین لطیفی بیان فرموده اند و مولانا معین اسفراینی در تاریخ مبارك شاهی آورده که مردم آن دیار بمذهب شیعی اشتهار داشته اند و از سلطان ملکشاه یا از سلطان محمد خوارزمشاه می آورد که وقتی متوطنان آن مکان را در رفض مخاطب و معاتب ساخت وایشان انکار کردند فرمود که : اگر راست میگوئید و عقیدت شما درست است تصدیق قول خود ابوبکر نامی از ولایت خود پیدا سازید تا شمارا باور دارم ایشان بسیار تردد کردند وکم یافتند آخر الامر ابوبکر نامی در غایت ضعیفی ونحیفی یافتند . در زیر تخت نهاده پیش سلطان آوردند سلطان درخشم رفته گفت : این چیست نه مرده نه زنده ؟ گفتند :

سلطان معذور دارند که در ولایات ما ابوبکر بهتر از زین نمی شود و مولوی رومی نیز بر صدق این قول منطقی زده و سخت مطبوع گفته؛ هر آینه بیتی چند آورده شد:

شد محمد الب الغ خوارزم شاه — در قتال سبزوار بی پناه
تنگ شان آورد لشکرهای او — اسپش افتاد در قتل عدو
سجده آوردند پیشش کاملان — حلقه‌مان در گوش کن یاور بخش جان
هر خراج و هر صله که بایدت — آن زمان هر موسمی افزایدت
جان ما آن توست ای شیر جو — پیش ما چندی امانت باش گو
گفت نرهانید از من جان خویش — تا نیاریدم ابو بکری به پیش
تا مرا بو بکر نام از شهر تان — هدیه ناریدی ای رمیده امتان
بدزومتان همچو گشت ای قوم دون — نی خراج استانم و نی هم فسون
پس جوالی زر کشیدندش براه — کز چنین شهری ابو بکری مخواه
کی بود بو بکر اندر سبزوار — یا کلوخ خشک اندر جویبار
رو بتابید از زر و گفت ای مغان — تا نیاریدم ابو بکر ار مغان
هیچ سودی نیست کودک نیستم — تا بزور سیم حیران بیستم
تا نیاری سجده نرهی ای زبون — ور بپیمایی تو مسجد را بکون
منهیان انگیختند از چپ و راست — کاندرین ویرانه ابو بکری کجاست
بعد سه روز و سه شب کاشتافتند — یک ابو بکری نزاری یافتند
رهگذر بود بمانده از مرض — در یکی گوشه خرابی پر حرص
گوهری اندر خرابه بی عرض — خون دل بر رخ فشانده از مرض
خفته بود او در یکی کنج خراب — چون بدیدنش بگفتند از شتاب
خیز کین سلطان ترا طالب شدست — کز تو خواهد شهر ما از قتل رست
گفت گر پایم بدی یا مقدمی — خود بپای خود بمقصد رفتمی
اندرین دشمن کده کی ماندمی — سوی شهر دوستان می راندمی
تخته مرده کشان بفراشتند — بر کتف بو بکر را بر داشتند
جانب خوارزمشه جمله روان — میکشیدنش که تا بیند نشان

وهم آقای سعید نفیسی علاوه کنند که در آن کتاب آمده است: که سبزواری جهة هیمه خریدن بسر راه هیمه کشان رفت. اول کسی که رسید پرسید که: چه نام داری! گفت: ابوبکر رنجید و با یدای بسیار بگذرانید هیمه کشی دیگری آمد، ازو پرسید که: چه نام داری! گفت: عمر او را بازاری تمام روان کرد و دیگری رسید، ازو پرسید! گفت: عثمان او را هم عذری خواست همچنین از دیگری نام پرسید! گفت: علی سبزواری گفت. ای پیشوای اسلام در هیزم کشی نیز پس مانده ای شمس الدین شامی صاحب قصص العلام (جلد ٤ ص ۲۵۳۲) بزبان ترکی که از طرف محترم مرحوم افندی صاحب القاری هاشم شایق برایم ترجمه شده راجع به سبزوار چنین نوشته بود:

سبزوار را طوریکه از نامش پیداست در قدیم قصبهء بود معمور و بزرگ باغ و باغچه بسیار داشت کرسی حکومت سربداران و مسقط الراسی بسیاری از شعرا و ادبا بود. و این قصبه در وادی رودیکه بفاصله صد کیلو متر دور بطرف غرب در خطهء خراسان (قدیم) و نیشاپور جاری و در دشت کبیر ناپدید می شود واقع است آتشکده هم سبزوار را از بلاد عظیمهء خراسان خواند مگر گوید که در عصرش از انقلاب زمانه بقدر قصبهء بیش جمعیت و آبادی دران بلدهء مشهور نمانده بود و شعرای مثل خواجه اوحدی، میرزا بدیع الزمان، حیدری، فکاری، فنائی، کامی، کمالی، و لالی سبزواری را بدین ولایت نسبت داده است.

صاحب نزهت القلوب در بلاد خراسان سبزوار را شهر وسط گفته و از فراوانی باغستانهای انگور و انار آنجا توصیف می کند و در صور الاقالیم آمده است که اهل سبزوار همه سنی شافعی مذهب و در دین متعصب اند ابن حوقل نیز در صورت الارض می گوید: «در اسفزار چهار شهرست و بزرگترین آنها کواسان و آن شهریست کوچکتر از کروخ و آب و بستانهای

بسیار دارد و کواران و کوشک و درسکن و آنها در بزرگی نزدیک بیکدیگرند و آب و بستان دارند و مردم اسفزار اهل جماعتند . »

اصطخری در مسالک الممالک در ضمن مطالبی که راجع به سبزوار آورده است می نویسد که « در اسفزار تنگه ایست بنام کاشان و در آن روستاهای آباد هست که همهٔ آنها پر جمعیت اند و شهرهای اسفزار همه مردمانشان اهل جماعتند . »

معجم البلدان اسفزار را شهری میان هرات و سجستان گفته و ابوالقاسم منصور بن احمد فضل بن نصر بن عصام اسفزاری منهاجی متوفی ۵۰۲ هـ ق را از انجا نوشته است .

تقدیر ایزدیست که در دنیا هر رولی باخر باز بسته است و هر عمارتی بخرابی پیوسته . قصبهٔ سبزوار نیز بآن سرسبزی و شادابی که داشت از انقلاب زمانه بار بار خراب و ویران گردیده است بفحوای این شعر شاعر که می گوید .

شناسی تو آیین دور سپهر که جاوید بر کس نگردد بمهر
بسر آرد بعیوق تا بفگند ببندد بصد رفق تا بشکند

آسیب و خرابی های بیشتری که باین بلده وارد آمده است آمدن آذرك الخارجی بود ( ) که قبلاً ذکر یافت دیگر واقعه بزرگ زلزله عظیمی است که بتاریخ رابع واربعین واربعمائة (۴۴۴) در بیهق و سبزوار بوقوع پیوست . مؤلف تاریخ بیهق این زلزله را خیلی مدهش گفته چنانچه آورده است زلزلیکه در بیهق علی الخصوص در قصبه سبزوار بوقوع پیوست چهل شبانروز مردمان در هیچ بنا نتوانستند بود و تلفات و خسارات زیادی وارد کرد . و گوید که (من بسیار پیران را دیدم که این حادثه بمشاهده دریافته بود و ازین واقعه تاریخی ساخته و این سال را سال زلزله نام نهاده بودند ، و غیر ازین قتل عام عبد المومن خان اوزبک (مرآت البلدان) و قتل و غارت امیر تیمور گورگان است

(در ۱۲۸۳ه) چنانچه مترجم جغرافیای تاریخی ایران تالیف بارتولد روسی می نویسد که: سبزوار سخت تر از هرات دستخوش تاراج و قتل وغارت هولناکی گردید زیرا اهالی علیه تیمور شورش کرده وحاکم تیمور رابقتل رسانده بودند پس از تصرف شهر بحکم تیمور مناری از دو هزار نفر انسان زنده ساخته ودست وپای آنرا روی هم سوار وروی آنرا باخاك و قطعات آجر پوشاندند.. چنانچه گوید شهر کنونی را اللمهار خان یاغی درقرن نوزده بنا کرده است.

مثال و نظایر اینگونه قضایا و آفات بسیار است که در آریانا (افغانستان قدیم) بوقوع پیوسته واین سرزمین راکه ازقرنها پیش آهنگ هر نوع تمدن مادی ومعنوی بود سبب شد که ریزه خوار خوان تمدن دیگران وبیگانگان شده. در اسفزار آثار بناهای سابقه وعلایم آبادی زیاداست که ازعظمت وکمال عمران آبادی گذشته آن ترجمانی می کند. که این آثار واطلال بناهای سابقه بهمان نام ویا بکمی تغییر لفظی مثل آدرس کن (آدرس کند) زاول (زال) و امثال آن بین اهالی آنجا زنده مانده است. کداز اکثر آنها فاضل محترم بیاغلی خلیل الله (خلیلی) دریك اثر خود بنام آثار هرات نام می برد. مثل: قلعه دختر (قلعه سنگیست بالای کوه و با غلب گمان همان قلعه ایست که که معین الدین اسفزاری مورخ معروف در ضمن توصیف وطن ازان نام برده است)

قلعه پسر (قلعه ایست مقابل قلعه دختر. گردر سطح هموار بروی زمین)

قلعه زال (قلعه ایست بزرگ وحصاریست باشکوه دربلوك زاول)

ودیگرخرابه هائیست که درجنوب بلوك قصبه که بنام برزو شهرت دارد قلاع که معین الدین محمد اسفزاری (معروف بمورخ اسفزاری) در روضات الجنات فی اوصاف مدینة الهرات از آن هانام گرفته توصیف میکند

قرار آتی اند: که میفرماید. «از آن جمله دریک طرف سواد او قلعه ایست مشهور بحصار مظفر کوه ، از خشت وگل ساخته اند، بر سر پاره کوه از سنگ خارا در غایت رفعت و عظمت ، دور او قریب بیک فرسنگ ، یک دور در پائی کوه بر کنار رود اسفزار و ارک او بر قاعهٔ کوه در غایت بلندی ودر درون او مسجد جامع و بازار و حمام و عمارات عالی و سراهای بتکلف بگچ و سار وج اند وده بوده و پهنای دیوار چنان بوده که هفت سوار در پهلوی یکدیگر میرفته اند و در وسط قلعه چشمه آب عذب بوده که از در قلعه بیرون می آمده و در رود میریخته که حالا انباشته و ناپیدا گشته و در ارگ او حوض های عظیم بخشت پخته و آهک ساخته بوده اند که بآب باران پر می شده و از هیچ طرف این قلعه سوار بپای پیاده نمیتواند آمد، غیر از دری که بر کنار رودست و از دو طرف بعضی مواضع چنانست که پیاده بپای فصیل میتوان آمد و از دو طرف دیگر آن مرغ را مجال طیران نیست و از در قلعه تا ارگ یک میل بلکه بیشتر باشد که سوار از درون قلعه تا نیمه راه میتواند رفت و سر دیوار قلعه را چنان ساخته بوده اند که بر اکثر دور آن سواران دور اندوسیران میکرده اند و از موضعی ، که جهة آن قلعه خشت وگل می برده اند ، تا بپای قلعه یک فرسخ نزدیک خواهد بود و چنین گویند که آنرا الب غازی بنا کرده است و از بسیاری مردم آن ولایت مسموع شده که از شکاف دیواری در آن قلعه کاغذی یافته بوده اند که مزد عمارت آن قلعه براهل بغداد توجیه نموده بوده اند ...

و از غرایب حالات آنست که بعضی حکام جهة نشاط شکار مردم آن ولایت را میفرمایند تا آن کوه را که این قلعه بر کنار آنست میرانند و وحوش وسباع آن کوه درین قلعه درمی آیند و راه بیرون رفتن بر ایشان متغیر می گردد و بعد از آن چابک سواران و قاپوچیان در میان قلعه بنشاط تمام شکاری می افگنند و صید می اندازند و تفرج عجیب واقع می شود و هنوز دیوار های این حصار در حد محکمی و استواریست اما چون آب چشمهٔ آن ... معلوم گشته در وی آبادی نمانده

دیگر از قلعه های آن ولایت که مشهور است و رسوم و اطلال آن باقی مانده حصار شارستانست که در محاذی قلعهٔ مظفر کوه بوده ، درمیان صحرا ، چنانکه فاصلهٔ میان هردو قلعه رود اسفزارست و آن ما منی بوده در کمال نزاهت فضا و لطافت آب و هوا . از همه اطراف او مرغزار های خرم ، که رشک سبزه زار افلاك و غیرت قوای ریاض بهشت تابناکست هوایش صحیح و نسیمش سقیم و زلال کوثر مثالش طیره گر عین تسنیم و کرسی این قلعه سنگیست مدور و استوار که دور قلعه بر بالای آنست و میان قلعه زمین نرم ، چنانکه هرجا یک کف زمین را می کنند آب بیرون می آید واز بیرون قلعه آنجا که مد بصرست سبزه و النگست و همه جا یک گز به آب می رسد و بسبب این دو مانع : یکی سنگ و دیگری آب نقب بردن بدان قلعه ممتنعست و پیش مردم آنجا شهرت دارد که آن قلعه از بناهای بلقیس بوده و بعضی آنرا شهرستان بلقیس می گویند و مشهورست که آن موضع مهب نسیم صباست و چندی از مریضان و مدقوقان از آن هوا اثر روح و راحت ، بلکه علامت صحت و سلامت یافته اند . و از بدایع امور آنکه محمود امیر خواجگی نام از اصیل زاده های آن ولایت . که آبا و اجداد او را باهالی این قریه نسبتی می بوده . مرد ابدال وشی بود و جغدوار در ویرانه های این حصار ساکن شده کلاغی را تربیت مینمود و تعلیم می فرمود چنانکه بکرات دیده ام کلاغ را مسجد جامع می آورد و در مقصوره او را برجعبه می نشاند و در وقت نماز بانگ می کرد و مردم متاذی می شدند . القصه بمیامن تعلیم این کلاغ چنان شد که کلنگ را صید میکرد و شنودم که آهو را نیز گرفت . . و در نظر میمون پادشاه گفت چه مدعا داری ؟ گفت شهرستان خود را برسم سود بری میخواهم ، پادشاه را تصور آنکه شهرستان او قریه یا مزرعهٔ کرامندیست بمدعای او حکم فرمود و حال آنکه این شهرستان او ضمن درون قلعه بوده که دو سه جریب از آن مزروع میشده .

دیگر از قلعهای آن ولایت که مشهورست و ذکر آن در کتاب ظفر نامه مسطور حصار بدر آبادست، که شیخ علی خططای استظهار آن حصار در زمان حضرت امیر بزرگ اظهار عصیان وطغیان نمود وحضرت امیر بنفس خود متوجه فتح آن شده ، بعد از شش شبانه روز که جنگ کردند گشاده شد . شش هزار و کسری از مردم آن قلعه بقتل آمدند .

ودیگر قلعه فرانکان بود که عمارت آن بسلطان مسعود غزنوی منسوبست آن نیز از عجایب قلاع وغرائب بقا بوده واکثر آثار آن ظاهرست وتابان بهادررا ، از اعیان حضرت امیر بزرگ ، درین قلعه تیر زدند ومقتول گشت سبب طغیان شیخ علی خططای آن بوده که اورا بدان فعل متهم داشتند .

وفی الواقع در هر دیار که مثل این یکی باشد براعظم آن مکان و دیار بزبان شرفات عالی مقدار گواهی میدهد . دیگر قلاع وحصار بسیارست که لسان بیان از ذکر تفاصیل اواعراض مینماید .

همچنان مزارات مشهور و آرامگاه های بزرگان نیز بسیار است که درهرجا مزید اعتقاد وارادت اهالی واقع شده است از جمله (آثار هرات) مزار بزرگوار خواجه عبدالله احرار نقشبندیه (رح) است در جنوب شرقی کروچه. در سبزوار علاوه از شعبات اچکزایی ، بارکزائی ، نورزائی ، علی زایی اسحاق زایی ، پوپل زائی وخوگانی پشتو زبان تاجیک فارسی زبان نیز وجود دارد .

(باقیدارد)

مجنون نه،

مدعی ای گفت بیلی بطنز — رو که بس چابک وموزون نه ،
ایلی از ینحال بخندید وگفت — با توچه گویم که تو مجنون نه،

(خواجه حسن دهلوی)

پاینده: محمد زهیر

دلته اوهلته راسره یی هرچیری را ته ښکاره یی

تل دي دعشق په بد لـو ستا یم
همیشه دی دمینی په سند رو پایم
تل دی د محبت ترانـې و آیم
همیشه دی ددوستی ناري و هم
تل دي د آشنائی غلبلی کـوم

دلته او هلته راسره یی هرچیري راته ښکاره یی

هر چیري دي وینم
هر ساعت دی گورم
هر شپه دی لتوم
هر گړی دی یاد وم
هر آن دي پلـټم

دلته او هلته راسره یی هرچیری راته ښکاره یی

په ښکلو باغو کښی
په پراخو اورشو کښی
په لویو دا گو کښی
په لوړو غرو کښی
په شنه د ښتو کښی

دلته او هلته راسره یی هرچیري راته ښکاره یی

دگل په غاړه کښي
دعاشق په افسانه کښي
د بلبل په ترانه کښي
د مطرب په چغانه کښي
دالفت په میخانه کښي

دلته او هلته راسره یی هرچیری راته ښکاره یی

دشهی په ناز کښی
د مین په نیاز کښی
د عشق په راز کښی
د محبت په ساز کښی
دحقیقت په آواز کښی

دلته او هلته راسره یی هرچیری راته ښکاره یی

هرساعت را څرګندیږی
په هرخیال کښی را ګندیږی
په بیلتون کښی را حاضریږی
په وصال کښی را نه بیلیږی
په خواخوږي کښی را باندی سوځیږی

دلته او هلته را سره یی هرچیری راته ښکاره یی

په شنو مرغو کښی
په لوړو ځایو کښی
په ژوړو ګرنګو کښی
په ښایسته چمنو کښی
په ګنو ځنګلو کښی

دلته او هلته را سره یی هرچیری راته ښکاره یی

په ګل کښی دی پلټم
په سنبل کښی دی لټوم
په خوب کښی دی پوښتم
په ویښه کښی دی را بلم
په هررپ کښی دی غواړم

دلته اوهلته را سره یی هرچیری راته ښکاره یی

دستگیری کنید روزی میرسد که زمین ما را از خود میراند . یگانه تمول سرشار شما دران عالم همین دستگیری های امروز اند :

(ویکتور هوگو)

از مقرری‌های سال ۱۳۳۳ فاکولته ادبیات

بناغلی عبدالعفو (غرقه) کفیل مدیریت
نشرات و مدیر مسئول مجله ادب

بناغلی عبدالاحد یاری معاون
اداری پوهنځی ادبیات

هیئت کلتوری شوروی با رئیس واستادان فاکولته ادبیات فوتوگرافی معتمدی

ترجمه بنا علی میوندی

عنبر خاکستری

عنبر ماده‌ء شفاف زرد یا بنصواری رنگیست که‌از محصولات معدنی بشمار میرود و با کثیره درختی در رنگ و شکل شباهت زیادی دارد به آسانی تراش و صیقل می‌خورد و اگر بشدت مالیده شود تولید برق نیز میکند ، از این جهت عموماً آنرا کهربا گویند .

ولی عنبر خاکستری رنگ یا عنبر گریس به‌عنبر هیچ نسبت ندارد زیرا مانند موم نرم و سبک بوده به آسانی بر سطح آب شنا میکند این ماده محصول حیوانی است و از یک جانور بزرگ بحری بدست می‌آید که آنرا در فارسی باسم نهنگ ، یال و بال یاد کرده اند لغت آخر از بالینا لاتینی ما خوذ است اینجا نوع دریائی در لاتینی کاتادون نیز گفته اند و در انگلیسی سپرم ویل یا کاجالوت گویند عنبر گریس در کیسه صفرائی این حیوان عظیم الجسه بر اثر بد هضمی ، پرخوری و یا ناخوشی پیدا میشود که سپس بواسطه استفراغ از دهنش خارج میگردد و چون سبک بوده و یکنوع روغن هم دارد بر سر آب میماند و بر اثر وزش باد و حرکت امواج باین سو و آن سو بحرکت در می‌آید و بعض اوقات بساحل رسیده بر خشکی قرار میگیرد یا در زیر شن های ساحلی از چشم پنهان میشود .

این ماده را که‌از محصولات بس قیمتی بحور هفت گانه بحساب میرود بر اثر ارزش آن در بازار های دنیا باسمای مختلفه چون طلای شناور ، ثروت افسانه ، تفاله بیش بها ، مهره عشاق و غیره یاد کرده اند هنوز هم در سراسر جهان درباره آن افسانه های خنده آور و روایات حیرت انگیز شنیده میشود به تحقیق نمیتوان گفت که بشر در کدام وقت و چگونه بوجود این ماده قیمتی پی برد و چه طور از آن استفاده نمود ولی بگمان اغلب از ازمنه قدیمه

بشر از اهمیت آن باخبر و برای بدست آوردن آن در بحورد ور افتاده و در سواحل همواره مشغول تجسس و تلاش می بود امروز نیز عده کثیر دریا نوردان صیادان نهنگ، و ساحل گردان در جستجوی آن سرگرم و سرگردان میباشند اکنون هر کس میداند که عنبر گریس محصول حیوانی است و از یک نوع ویل دریائی بدست می آید در قرون قدیمه این حیوان بحور نیم حاره وفرت داشت و از ضرر و ایذا بشر بر اثر قلت وسائل دریا نوردی مصئون بود ، طبیعی است که محصول آن نیز در آنوقت زیاد بوده اما امروز که حیوان مذکور هدف حملات بیرحمانه بشر قرار گرفته و قریب است که نسل آن کاملا معدوم شود در مقدار این محصول تقلیل زیادی بوقوع پیوسته و در بعض اوقات محصول سالیانه آن بیش از چند پاو نیست و بر اثر آن در قیمت آن فزونی زیادی بعمل آمده است.

از شروع قرن یازدهم تا قریب شش قرن مردم عقیده داشتند که عنبر گریس از محصولات معدنی است و یکنوع بیوقن میباشد برخی از کیمیادانهای قدیم آنرا از محصول کوه های آتش نشان زیر بحر نیر میدانستند و برای اینکه آنرا از عنبر تمیز کرده باشند آنرا عنبر گریس (عنبر خاکستری رنگ) نامیدند ، سپس مردم مانند صمغ باکتیره آنرا محصول نباتی تصور کردند باراول در شروع قرن هفدهم این عقاید باطله از بین رفت و به اصل حقیقت پی بردند و دانستند که ماده فوق محصول نباتی و معدنی نبوده بلکه از کیسه صفرا ویل دریائی بدست می آید در این اواخر این موضوع بیشتر توجه علما را بخود جلب کرده و آن بعد از یک سلسله تجربیات و کنجکاویها تفصیلات بیشتر را در این باره فراهم کرده و باثبات رسانیده اند که ماده فوق منحصر بیک نوع نهنگ دریائی است که در انگلیسی باسم سپرم ویل یاد میشود و از بزرگترین نهنگ ها بحساب میرود که دارای اشک هم میباشد طول این حیوان عظیم الجثه حین بلوغ بالغ بر شصت فت و وزن آن در حدود

شصت طن است بی اندازه تند خو ، وحشی وخونخوار ولجوج است سرش استوانه مانند ودارای یک ماده لزوج روغنی است که درساختن شمع بدرد میخورد دو قطار دندان عاج مانند دارد که بواسطه آن به آسانی میتواند بهرگونه حریف مقتدر دریائی غلبه یابدخوراك عمده این حیوان وحشت انگیز دو نوع ماهی است که یکی از آن بنام سکودودگری باسم راکتل فش یاد میشود که با بازوهای متعدد ورشته های باریک ولی بسی متین مجهز است که درمجادله باحریف از آن کار میگیرد این ماهی ها که منظور نظر سپرم ویل است دراعماق بحر زندگانی دارند - ولی درآنجا هم نمیتوانند ازدست این دشمن حریص خود حیات آرام بسر برند سپرم ویل که ازملجاء ومأوای آن بخوبی باخبر است درتلاش آن دراعماق بحر فرو رفته ودرهرکنج وکنار سنگ لاخهای بحری می درآید ، ماهی سکود بالعموم مقاومت شدید مینماید که به اثر آن سر وروی ویل صدمه زیاد می بیند وطوری مجروح میشود که گویا کسی با کارد یاخنجر آنرا زده است - بعد ازیک مجادله مخوف ویل حریف خودرا از پای درآرد ورشته‌ها وبازوهای متعدد آنرا قطع نموده وجسد مابقی را سالم بلع مینماید .

خلاف انتظار این حیوان بحری که دلدادهٔ ماهی سکود است بعض اوقات درخوردن آن بازحمات زیادی مواجه میگردد وغالباً ماهی مذکور بطبع وی سازگار نبوده یکنوع جوش وبد هضمی را درمعدهٔ آن تولید میکند ، غالباً این پیشامد براثر خوردن سرشاخدار این حیوان بعمل می‌آید درنتیجه یک نوع مادهٔ نرم روغنی از دهن ویل شروع به ترشح مینماید که براثر تماس باهوای آزاد بصورت پنیر می‌درآید وبروی آب شنا دارد .

این ماده درمقدار متفاوت ازچند پاو گرفته تاچندین طن از روی آب وکنار ساحل بدست آمده وازبین آن کله های ماهی کتل وسکود بکثرت یافت شده که بمنقار طوطی شباهت دارد ، ولی به تحقیق نمیدانیم که یک

ویل دریک نوبت تاچه اندازه عنبر کـریس را بیرون میریزد باید دانست که تمام سپرم ویل‌ها ازخوردن این ماهی‌ها صدمه نمی‌بیند البته ویلی که یک نوبت به‌تولید عنبر کریس آغاز کرد دائماً این عمل را تکـرار مینماید بعض اوقات صیادان چون شـکم ویل را چاك کرده اند ذخائر زیادی عنبر کریس را ازجوف آن بدست آورده اند .

عنبر کریس را نمیتوان ازحیث رنگ جنسیت بخوبی توضیح کرد ، بعضی‌ها از ذائقه آن توصیف میکنند وآنرا لذیذ وخوش مزه دانسته در پخت وپز ودرساختن شراب مورد استفاده قرار میدهند ، دیـگران طعم آنـرا نه‌پسندیده وآنرا به‌پنیر باسی نسبت داده اند ، همچنین رنگ آنرا نمیتوان بخوبی بیان کرد . بعضی ها آنرا سفید وشفاف نامیده اند دیگران آنـرا سفید خاکستری یاسیاهی مایل می‌نویسد ، ولی هرکس عقیده دارد که آن مانند مشک یکنوع بوی خوش دارد ، ازین سبب امروز نیز بیشتر ازآن درترکیب عطریات وپودر کـارمیگیرند قیمت آن از ۸۰ الی چهار پوند فی اونس است

عنبر کریس ازقرون متمـادیـه بازار خوبی داشته ، تـرکـان عثمـانی بیشتر ازآن درپخت وپز کـار میگرفتند سپس باسم مهر مهره یاد گردید ومورد نظر عـاشقان دلباخته قرار گرفت . درقرن شانزدهم وهفدهـم بیشتر درتداوی امراض مختلفه خاصاً صرع ، کمزوری دل ودماغ ووجع مفـاصل مورد استفـاده قرار گرفت رفته رفته آنرا شفـای هرگونه مرض پنداشتند ، یکی ازنویسندگـان قرن هفدهم آنرا باسم مقوی قلب وروح افزا یاد کرده است ، عربها ، مسلمـانان مراکش ، هندیـان وپرتگالی‌ها ، استانبول ها وفارس ها ازتجارت پرمشقت آن باخبر بـوده وآنـرا ازممالک دور افتاده چون زنزیبار ، مدغاسـکر ، سیلون وغیره بدست می‌آوردند میگویند کـه مور های اسپانیه (مسلمـانان اسپانیه) شتـران

خودرا طوری تربیه میکردند که بتوانند این ماده را از لای شن های ساحلی مکشوف سازند مردم چین و مالدیا نیز از فوائد هنگفت آن بیخبر نبودند . شهرت و اهمیت آنرا میتوان از این قیاس کرد که در ۱۷۹۱ کپطان کوفن یکی از صیادان مشهور ویل که بغرض تلاش آن بهر نقطه دنیا مسافرت مینمود در پارلمان انگلیس (مجلس عوام) احضار گردید تا در این باره به نمایندگان آن مجلس معلومات لازمه بهم رساند .

اما طوری که بالا گفتیم متأسفانه براثر شکار های بی رحمانه این جانور عنبرکریس بسی نایاب شده در نتیجه قیمت آن هم بی اندازه بلند رفته است بطور مثال یک قطعه کوچک آن بعض اوقات تاسی هزار پوند خریدار دارد.

هنوز علما به تجزیه کیمیاوی این ماده کاملاً موفق نیستند ولی با این هم در بازارها دنیا اقسام عنبرکریس مصنوعی وجود دارد که عموماً از صمغ ترکیب یافته ، ولی شناخت اصل و بدل آن چندان مشکل نیست واگر در الکوهل حل گردد بزودی تمیز میشود .

• • •

خریدار تو هست

هم جان بهزار دل گرفتار تو هست — هم دل بهزار جان خریدار تو هست
اندر طلبت نه خواب دارد نه قرار — هر کس که در آرزوی دیدار تو هست

(علی لالای غزنوی)

رباعی

درجستن راز فلک دایره وار — بسیار بگشتیم بسر چون پرگار
درکار شکست این تن چون سوزن — در دا که نیافتیم سر رشته کار

(رضی الدین)

محمدحیدر ژوبل

در بارهٔ زلف و زلفین

چندی پیش که امتحانات سالیانهٔ مدارس ثانوی کابل جاری بود چندین بار در جلسه های امتحان مضمون ادبیات دری مدارس مختلف اتفاق افتاد که شاگردان کلمهٔ (زلفین) را بصورت تثنیه بفتح فأ تلفظ میکردند و قبول می افتاد ویکی دوبار هم که از طرف متعلمان (زلفین) بکسر سوم بروزن گلچین اداء شد باتعجب روبرو گشت؛ اینجانب بادلایلی که داشتم این کلمه را بصورت اخیر یعنی بکسر سوم تدریس کرده بودم بناءً بفکر افتادم تا یاداشتهای متفرقی را که دو سه سال قبل درین موضوع از کتب متعدد برداشته بودم مرتب کنم وجهة نشر بمجلهٔ ادب عرضه دارم. البته منابعیکه مطالب ازآن تحقیق شده هریک درمورد آن ذکر می یابد، ازجمله مقالهٔ «زلف وزلفین» بناغلی دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران را متذکر می شوم که ایشان نیز بهمین عقیدهٔ تلفظ زلفین بکسر سوم اند (رجوع شود بشمارهٔ اول دورهٔ دوم (۱۳۳۰) نامهٔ تمدن) بنده ازآن نه تنها استفاده کرده بلکه آنرا مدارکار خودقرار دادم وبه تعمیم آن کوشیده ام که در ینجا طوریکه معمول مقالات علمی وتحقیقی است برای ادای حق شان تذکر دادم.

درقاموس عربی صراح (۱) آمده: زلف، زلفته: بالتحریک حوض پرآب زلف جمع آن، مزالف ده های نزدیک بشهر، مزلفه مفرد آن؛ ازلاف نزدیک گردانیدن؛ زلفه، زلفی، نزدیکی ومنزلت، قوله تعالی بالتی تقربکم عندنا لزلفی-وهی اسم المصدر، ایضا ای تقربکم عندنا ازولافا وپارهٔ ازاول شب، زلف، زلفات جمع، قوله تعالی وزلفاً من اللیل

(۱) صفحه ۸۱

زلف پیش شدن ، تزلف ، از د لاف تقدم کردن ، مزد لفه نام جایی درمکه که از جهة سیاهی مجازاً با موی نسبتی بهم میرساند . کلمهء زلف بضم اول وسکون دوم در برهان قاطع وبعضی از فرهنگهای دیگرنیامده ودرسخن فصیحان عرب هم استعمال نشده است وآنچه درکتب لغت آمده غیرازآن معانی است که ازآن میگیریم : صاحب فرهنگ بهارستان مینویسد: (۱) زلف ، بشک ، چوگان ، چوگان سنبل ، دوانه ، زره ، سنبل تر کلالک ، کلاله ، کله ، مرغول ، مرغوله ، نغوله ، فرهنگ خیام محمدعلی ترقی (۲) نویسد: زلف (کلمهء فارسی) موئی که برسر روید . لغت فرس اسدی (۳) می آورد : کلاله ، زلف بود ، که موی پیچیده و مجعد بود . دکتور عبد الرسول خیامپور معلم ادبیات فارسی دانشکدهء ادبیات تبریز باستناد «بهار عجم» و «معیاراللغه» درنشریهء دانشکدهء ادبیات تبریز (٤) مینویسد : «زلف — درزبان عربی جمع «زلفه» است بروزن غرفه که بمعنی پاسی ازشب باشد. درفارسی آنرا بمناسبت سیاهی درمو یهایی که بالای بنا گوش باشد استعمال میکنند وتثنیه نیز می بندند، نظامی گوید :

زلفین بنفشه ازدرازی ‌ ‌ ‌ درپای فتاده وقت بازی

که آقای مذکور کلمهء زلفین رادربیت بالای نظامی تثنیه فکرکرده‌اند ودراستدلال‌شان جای تعمق وتأمل است وبازخوددکتور خیامپوردرنشریهء دانشکدهء ادبیات تبریز (۵) میگوید : مزلف بروزن «معظم» کلمه مجعولی است که از زلف ساخته اند، محمد اسحق شوکت گوید :

مزلف است رخ خامه ام زبخت سیاه ‌ ‌ ‌ سواد شام فراقم خط لب جام است

که این دوگفتهء بناغلی خیامپور باهم کاملاً درست نمی آیند زیرا ازکلمهء مزلف که آنرا مجعول خوانده‌اند چنین برمی آید که کلمه فارسی را بصورت

(۱) صفحه ٤۹ (۲) ص ۳۲۳ (۳) ص ٤٦٦ (٤) ص ۱۰ شمارهء (۵) ۱۳۳۰

(۵) ص ۲۱ شمارهء اول ۱۳۲۸

معرب درآورده باشند مثلیکه کلمات مفشن ومچرب از فیشن انگلیسی وچرب فارسی معمولست بهمه حال . محمد حسین رکن زاده آدمیت نیز دراغلاط مشهوره (۱) تاخته وزلف راکلمهٔ فارسی خوانده اسم فاعل (یامفعول) ساختن آنرا: «مزلف» مانند مچرب ومأخوذ از چرب دانسته است . بعضی زلف وگیسورامرادف هم دانسته اند وبرخی هم زلف را غیر گیسودانند ، ببینیم کتب لغت چه میگویند : غیاث اللغات چاپ لاهور (۲) مینویسد : گیسو بیای مجهول ، خان آرزو درسراج نوشته که قوسی گوید موی درازی که ازهر دوجانب درازکشیده باشد چنانکه درگلستان سیاحی گیسوان تافته . . . وبعضی مرادف زلف نوشته وازاشعار متأخرین ظاهر میشود که گیسو غیرزلف است . قاسم مشهدی گوید :

یکسر مو درسر لیلی وشان بیکار نیست آنچه می آیدز بادازز لف گیسو میشود

بهار باران شرح گلستان (۳) گیسو را نوعی اززلف داند که متصل بردو گوش درازکشیده باشند . فرهنگ خیام (٤) مینویسد : گیس موی بلند سر خاصه سرزنان وآنرا گیسو نیزگویند . زلف بمعنی گیسو معروفست.

اشتقاقات دیگری اززلف درفرهنگها به نظرمی آید :

دربرهان قاطع محمد حسین برهان چاپ کانپور (۵) آورده اند : زلف بستن کنایه ازنمودن مطلوب است خود را بعاشق ودل اورا بکمند خود آوردن ، زلف خطا ، بکثر ثانث بمعنی خطأ وگناه وتقصیر باشد . زلفه بفتح اول وثانی وثالث کوچه تنگ وتاریک . زلف زمین : بکثرثاث کنایه ازشب است که بعربی لیل خوانند وکنایه ازخاکی هم است که جوهرآدمی ازآنست وبلیه ارضی را نیزگویند . زلف وخال : معروف است وکنایه ازآرایش وزینتی است ازطلا ولاجورد که درشب زفاف بر روی عروس کنند . زلفین بفتح اول بروزن طپیدن بمعنی ترسیدن وبیم بردن وتهدید

(۱) ص ۱۷ (۲) ص ۳۸۱ (۳) ص ۱۲۸ (٤) ص ۳۸٦ (۵) ص ٤۹٤

کردن وترسانیدن باشد و بمعنی کینه و انتقام هم آمده است و چرخی را نیز گویند که بدان پنبه‌دانه را از پنبه جدا کنندو بکسر اول هم آمده. در غیاث اللغات (۱) همزلف: شوهرخواهر زن را نوشته است در فرهنگ شاهنامه تالیف دکتر شفق چاپ تهران ۱۳۲۰ (۲) آمده‌است. واین اصطلاح هنوز در لهجه شیرازوجود دارد که در کابل بآن باجه میگوئیم: زلیفن: بفتح زا وکسر لام بمعنی انتقام وتهدید، از حکیم فرخی استشهاد کند:

ازلب تو مرمرا هزار امید است ازسرزلفت مرا هزار زلیفن

ازمنوچهری:

سیاست کردنش بهترسیاست زلیفن بستنش بهتر زلیفن

باین اساس اگرزلف کلمه دری ویا غیر آن باشد که از عربی (مثلاً) داخل زبان دری شده باشد باز هم درتمام لهجه های فارسی افغانی وسایر لهجه‌های زبان‌فارسی درسایرکشورهای فارسی زبان بهمین شکل وصورت موجود است واز قدیم بهمین معنی استعمال شده است.

پس چرا بسته‌ام ویم همه عمر اگر آن زلف دوتا نیست کمند

(رودکی)

آن‌زلف‌مشکبار بر آن‌روی چون‌بهار گرکوته‌است کوتهی دروی عجب‌مدار

شب دربها رمیل کند رو بکوتهی آن‌زلف‌چون‌شب آمدوآن‌روی چون‌بهار

(معزی)

ازدیدن وبودن رخسار وزلف یار دردست‌مشک دارم‌و دردیده‌لاله‌زار

(عنصری)

شکنج چشم و زلف اور باید دل‌ازدست خردمندان بدستان (۲)

(عنصری)

---

(۱)ص ۵۰۶ (۲) ص ۱۵۷ (۲) دیوان عنصری ص ٦٦ و ۱۰۷ —

تا زلف تو شاه گشت و رخسار تو تخت افگند دلم بر ابر تخت تو رخت
(منسوب با بوسعید)

بینی مر آن دو زلف که با دش همی برد
چون قلب عاشقی است که هیچش قرار نیست
(خبازی نیشاپوری)

در ادبیات دری چه نظم و چه نثر کلمه (زلفین) بکثرت آمده که بعضی آنرا (زلفین) بفتح فا بصورت تثنیه عربی یعنی دو زلف میخوانند و اینهم بیخود نیست چرا که دو زلف و مترادفهای آن نیز زیاد استعمال شده و اذهان را بدانسو متوجه ساخته است :

می بینی آن دو زلف که با دش همی برد
چون قلب عاشقی است که هیچش قرار نیست

یا نه که دست حاجب سالار کشور است
کز دور می نماید کامروز بار نیست
(خبازی نیشاپوری)

بد وز لف یار دادم دل بیقرار خود را
چکنم سیاه کردم همه روزگار خود را
(رهی ترکمان)

یکی دختری داشت خاقان چو ماه
اگر ماه دارد دو زلف سیاه
(فردوسی)

بدل ها اندر آویزد دو زلفش
چو دو ژه اندر آویزد بدامن (۱)
(خفاف)

---

(۱) در ص ٤۳۷ لغت فرس اسدی زیر عنوان دوژه بمعنی گیاهی که از جامه مردم درآویزد .

دو زلفکانت بگیرم دل پر از غم خویش

چو مرغ بسمل کرده از در آویزد (۱)

(خفاف)

در چهار مقاله عروضی نیز در حکایت سلطان محمود از باب دوم کلمهٔ (زلفین) در مورد ایاز دو بار ذکر شده و باز هم گفته شده که هر دو زلف خویش را پیش محمود نهاد.

مولف بهار عجم زلفین را بصورت تثنیه از تصرف فارسی زبانان متعرب داند و غالب فاضلان معاصر نیز این کلمه را بکسر سوم خوانده و آنرا لغت دری دانسته اند: زلفین، زرفین، زولفین، زورفین، زفرین زرفین، زلفی و زلپی همه یک کلمه است؛ چنانچه در فرهنگها ضبط است زرفن، زرفین فارسی معرب یعنی زنجیر دروتد زرفن صدغة ای جعدة (۲) همچنین در غیاث زلفین: بضم اول و کسر فا بمعنی زنجیر از سراج نقل شده (۳) و زرفین در همانجا بالکسر و بالضم و کسر فا و یای معروف بمعنی حلقهٔ در و زنجیر، بقول منتخب و صراح و برهان آمده و برهان قاطع (٤) ثبت می کند که زلفین بضم اول بر وزن و معنی زرفین است و آن حلقه ای باشد که بر صندوق و چارچوب در خانه نصب کنند. لغت فرس اسدی زیر مادهٔ زفرین (بضم اول و سکون دوم) می نویسد: «آن آهن بود که بر درها زنند و حلقه در آن افگنند و قفل کنند. عنصری گوید:

مثل من بود بدین اندر مثل زفرین آهنین و در (۵)

آنگاه در حاشیه مذکور عباس اقبال (۱۳۱۹) مینویسد: ۵ - زفرین آن آهنی باشد که بر در هاز نند و حلقه در باو افگنند و قفل بر زنند.

---

(۱) در ص ۳۲٤ همان کتاب بسمل را بمعنی کشتن آورده این بیت از خفاف ذکر کند.

(۲) صراح چاپ کانپور ۱۳۷۱. (۳) ص ۲۰۹ (٤) ص ۲۰۸ (۵) ص ۳٦۳

سایر نسخ این لغت را ندارد. زفرین که آنرا باشکال زوفرین وزوفلین وزولفین وزورفین ضبط واستعمال کرده اند اصلاً بمعنی همین حلقهٔ آهنین دراست ولی شعراء بعدها موی مجعد سر را هم بآن تشبیه نموده وحتی در عربی نیز مزرفنه بمعنی موی مجعد استعمال شده وزلفین کم کم بجای موی سر معمول گردید: وتصور عامیانه که این کلمه تثنیه وعربی زلف است استعمال زلف را بهمین وضع معمول امروز رایج ساخته است (۱)

زلفین (بضم اول وکسر فا وی معروف کلمه دری بمعنی چفت وزره (۱) زوفرین بهمان معنی (۱) زرفین که چفت دراست که برزره اندازند (۱) چفت: زنجیریکه دررا بندند (۱) زره آلتی است که چفت را درآن کنند و برآن قفل زنند (۱) زرفین (فارسی) زره چفت که چفت را برآن اندازند (۱) زلفی بمعنی زنجیر دروازه تاهنوز در کابل وسایر قسمتهای افغانستان در فارسی افغانی وبشکل زلپی در پختو وجود دارد که زلفین و کلمات مبدل آن زیاد استعمال شده است.

گرنه مشکست ازچه معنی سر زلفین یار
مشکبوی ومشکرنگ ومشکپاش ومشکبار (۲)
(عنصری)

غنود مستند بر ماه منور خط وزلفین آن مه روی دلبر (۲)
(عنصری)

بدان گردیست آن سیمین زنخدان بدان خمیدگی زلفین جانان
یکی گویی از کافور گوئیست یکی گویی که هست از مشک چوگان (۱)
(عنصری)

---

(۱) فرهنگ خیام محمدعلی ترقی: صفحات ۲۲۳-۲۲٦-۱٥٤-۲۰۸-۲۲۱

(۲) ص ٥۱ دیوان وص ۲٤

(۱) ص ۱۰۲ دیوان.

مثالی را که در شرطیه گفته بگو بامنطقی کان هست مردود
رخ وزلفین یارم را نظر کن که شمس طالعست ولیل موجود

(....)

شواهد ذیل موید قرائت زلفین بکسر فا و(ی)معروفست :

حاسدان بر من حسد کردند ومن فردم چنین
داد مظلومان بده ای عز امیر المومنین

تا آنجا که ....

مردم دانا نباشد دوست او یکروز بیش
هر کسی انگشت خود یکره کند در زولفین (۱)

(منوچهری)

که در اشعار مابعد باآفرین ، سیمین ، چین ، زمین ، معین و ... قافیه شده است .

بدست راست شراب وبدست چپ زلفین
همی خوریم وهمی بوسه میدهیم بدنگ (۱)

که قرائت زلفین بکسر فا بسیار روانتر است .

تا زلف توشاه گشت ورخسار تو تخت
افگند دلم برا بر تخت تو رخت
روزی بینی مرا شده کشته بخت
حلقم شده در حلقه زلفین تو سخت

منسوب بابوسعید ابی الخیر (۲)

که ازکلمه حلقه زلفین نیز معنی « حلقه دررا زلفین گویند » بر می آید وخواندن زلفین بکسر فا تائید می شود .

بعلاوه لغت فرس اسدی زیر ماده زاولانه بمعنی بندی آهنین از خسروی نقل کند .

(۱) ص ۶۹ دیوان او ص ۱۷۸ (۲) از تاریخ تصوف دکتر قاسم غنی ص ۶۰۴ ص (۲۶)

زلفینک او بهر نهاده دارد برگردن هاروت زاولانه (۱)

وهمو زیر عنوان لخج بمعنی زاگ سیدبرنگ ازان بیتی ازطیان آورد.

بین آن زلفینکان چون چنبر بالان نجم گر بلخج اندر زنی ایدون بود چون آبنوس

که دراین بیت در بعضی از نسخ بعوض زلفینکان، زلفین او هم آمده است دو زلفین هم بکثرت آمده.

ازینجا نیز برمی آید که تثنیهٔ «زلفین» را کاف تصغیر درآخر آوردن (زلفینک) وباز به (آن) جمع نمودن (زلفینکان) ویا (زلفین) تثنیه را معدود عدد (دو) ساختن نه بافواعد دستور برابرمی آید ونه ملایم طبع زبانست ونه از نظر فصاحت درست می آید. اما ممکنست بعقیدهٔ دکتر محمد معین گفت که: زلف وزلفین که جعد وطره را گویند دراصل تشبیهی بوده ازین لغت وبعد علم شده چون نرگس ولعل برای چشم ولب وغیره که علامهٔ قزوینی وعلامهٔ دهخدا مولف لغتنامه نیز برهمین عقیده‌اند که قبلبرین به نقل قول ازایشان بوسیله اقبال پرداخته آمد. بعقیدهٔ حقیر چون زلف غالباً بشکل حلقه بوده چنانچه زلف پرشکن ویاشکن زلف ویازلف بشکن کنایه ازآنست.

درنخست مجازاً گیسورازلفین گفته‌اند که بعداً بمعنی حقیقی استعمال شده است وصفت موی بوده است که گاهی هم این صفت بجای موصوف استعمال شده است، چنانچه سرورا بجای قدبلند استعمال کنند. وهمچنین اگر هم (ی) و (ین) پساوندهایی باشد که برای ادای نسبت درآخر زلف آمده باشند مانند ازسیم سیمی وسیمین، اززر، زری وزرین، ازپشم پشمی وپشمین .. وبدینصورت موی رابزلف (یعنی حلقه) که مانند اوپرشکن است، نسبت کرده باشند، باز هم خواندن (زلفین) بایدبکسر (فا) و (ی) معروف باشد.

(۱) ص (۴۴۸) وص ۶۱

نتیجه : از تعمق در مطالب بالا و مقایسه شواهد و نقل قول فرهنگ نویسان، قرائت (زلفین) بکسر سوم و یای معروف بر وزن (گلچین) واضح می شود و ذکر دو زلف و امثال آن دلیل نمی شود زلفین را بفتح سوم بصیغهٔ تثنیهٔ عربی بخوانیم. (پایان)

...

درین جا بی مناسبت نیست بابی از صفت موی را از کتاب انیس العشاق تالیف شرف الدین رامی شاعر دربار سلطان معز الدین ابوالفتح اویس جلایری (۷۵۷ - ۷۷۶) انتخاب نموده خدمت قارئین محترم عرضه دارم

(غرقه)

در صفت موی

آنچه در کشور حسن سرآمد ملک جمال است موی را گرفته اند و فرق داخل اوست و منقسم بسه نوعست:

اول: معقد و به پهلوی آن را شکن خوانند چنان باشد که موی اتراك که گره بندند و آنرا به پارسی گله(۱) گویند چنانکه اثیر الدین اومانی فرموده است:

گر دست من بدان گله عنبرین رسد پایم فراز پایه چرخ برین رسد

نوع دوم مجعد و آن موی دیلم است و آنرا به پهلوی نغوله(۲) گویند و بپارسی کلاله (۳) خوانند و مراد از کلاله آنست که پر شکن باشد چنانکه سید ذوالفقار گفته:

---

(۱) رکن صاین راست:

سرگشته در هوای تو چون بیدلان صبا واشفته بر عذار تو چون عاشقان گله

(۲) نغوله (باو او مجهول و فتح اول) نزاری قهستانی گوید:

زهی از عنبر سارا نغوله همتاست آنکه داری یا نغوله

(۳) کلال بفتح اول یعنی تارك سر و کلاله مویست که بر تارك سر میروید

بت دیلم (۱) مه مشکین کلاله بمشک چین گرفته روی لاله

نوع سوم مسلسل چنان باشد که موی زنگی چون زره در یکدیگر رفته و آنرا به پهلوی مرغول (۲) و به پارسی کاکل گویند چنانکه رشیدالدین وطواط فرموده است :

کاکل مشکین براندازد از رخ چون آفتاب حیف باشد بر مه روی تو از کاکل نقاب

و هر یک در کشوری سرافراز اند و در مملکتی کارساز اگرچه جمله را موی و طره و گیسو خوانند فاما در میان این جمع متفرق فرقی تمامی است و از این جمله هر یک را قرارگاهی و راهی و پناهی است. آنچه گرد رخسار چون مار در گلزار حلقه زند و ویرا زلف خوانند چنانکه در وصف دلبران موصوفست :

وقتی برای آنکه بغارت برند دل زلف آورند و بر سر رخسار کج نهند

و آنچه از بنا گوش فرود آید و بر گردن محبوب پیچد و برا گیسو گویند چنانکه اثیرالدین اخسیتکی فرموده است :

از بنا گوش نرندارد آرزوی گردنش بر بنا گوشش چرا گردن نهد گیسوی او

و آنچه بادوش رسد و از دست درازی ویرا پیوسته با زپس دارد و بندد آنرا طره (۳) گویند چنانکه کمال الدین خواجوی کرمانی فرماید :

---

(۱) مردم دیلم در میان مسلمین بسه حیث معروف شده بودند بموی دیلمی و باساحه خود تیر و ژوبین بود و بغلامانی که ایشانرا قبل از تسخیر کامل سرزمین ایشان بدست مسلمین بغلامی میگرفتند و دیلم بمعنی غلام در اشعار شعرا و نوشته های قدما بسیار مذکور است.

(۲) نظامی گوید :

بتن بر یکی آسمان گون زره چون مرغول زنگی گره بر گره

(۳) طره را بفارسی پیچه میگویند (مقدمة الادب زمخشری) و پیچه اصطلاحاً زلفی را گویند که سرته آنرا مقراض کرده زنان و پسران صاحب جمال بر روی گذارند بجهت زیبائی (فرهنگ جهانگیری) یا آنکه آن را بپیچند در یکدیگر و گره زنند (موید الفضلا).

یا غمزه در اپندی بده تا ترك عیاری کند　　یا طره را بندی بنه تا ترك طراری کند

وآنچه کمر وار میان معشوق را در کنار گیرد و بر اموی گویند چنانکه نزاری گوید:

موی تو تا میان و میان تو کم ز موی　　چون تو که دیده موی میان در میان ترك

وآنچه مسلسل بر خاك افتد و در پای معشوق سر اندازی کند آن موی دراز است که زلف اش میخوانند چرا که زلف مخصوص است بناز نینان و موی عمومی دارد چنانکه قایل گوید:

خواجو اگر زلف کجش بینی که در خاك افتد　　با آن سن در چه مروکان از سیه کاری بود

وزلف دلاویز معشوقه را عنبرینه (۱) تشبیه کرده اند چنانکه شیخ المحققین سعدی فرماید:

گیسویت عنبرینهء گردن تمام بود　　معشوق خوب روی چه محتاج زیور است

وشعرای عرب زلف وگیسو وموی را بهفت اسم مترادف در عبارت آورده اند چنانکه: صدغ (۲) زاویه (۳) ضفیره (٤) غدیره (٥) طره (٦) فرع (۷) شعر (۸) اسحم (۹) موی سیاه را گویند ووحف (۱۰) موی بسیار سیاه ومسلسل زنجیر زلف را خوانند.

وازلون وشکل ودور وتسلسل مجموع سی وسه صفت تعبیر کرده اند

---

(۱) عنبرینه یا عنبرچه یا عنبردان حلقهء کوچکی بوده است که در آن عنبر میکرده ودریك رشته باسلسله مروارید زنان بگردن می آویخته اند مثل گردن بند.

(۲) صدغ = زلف (مقدمة الادب والسامی فی الاسامی) (۳) ذوابه = گیسوی مرد (مقدمة الادب) (٤) ضیفره = موی تافته (السامی فی الاسامی) (٥) غدیره = گیسوی زن (مقدمة الادب والسامی فی الاسامی) (٦) طره = پیچه (مقدمة الادب) (۷) فرع = موی دراز (مقدمة الادب) (۸) شعر = موی (۹) فاحم وحالك واسحم = موی سیاه (السامی فی الاسامی) (۱۰) وحف = موی نیکو وبسیار (السامی فی الاسامی)

و ازاعداد سی وسه گانه یازده درکلام ایشان مستعمل است چنانکه حباله ، شبکه ، لیل ، ظلمت ، ظلام ، ظل ممدود ، واو ، عین ، غیم ، حبل متین ، هیکل ، بندگیسورا که حمایل معشوق است تعویذ عشاق میخوانند چنانکه سلطان الشعراء خاقانی فرماید :

بدوتا موی که تعویذ من است یادگار ازسر مشکین رسن است

ویازده دیگر غیر مستعمل ودرعبارت بلغا متداول است چنانکه عقده ، جعد(۱) ، مجعد ، حبش ، برقع ، نقاب طناب ، غراب ، سنبله ، عقرب ، صلیب ، محمود منور میفرماید :

روی بنما تادگر عابدنگوید الصلوة زلف بگشا تادگر راهب نگوید الصلیب

ودراستعمال یازده دیگر اهل عجم مجیر اند چنانکه : مفتول ، مفتون ، عیار ، طرار ، لام ، حلقه ، میم ، نعل ، ثعبان ، دخان ، برج وملک الشعرا ظهیر الدین فاریابی گوید :

چشمت بجادوی بدل چاه بابل است زلف رابکافری عوض برج خیبر است

وبعضی ازبلغای عرب آونگ زلف را بخوشهء عنب تشبیه کرده اند وشعرای عجم آنرا درعبارت آورده اند واین تشبیه بغایت غریب است چنانکه امیر معزی فرموده .

گرفته زلف گره گیر درمیان دولب چو خوشهء عنب اندر میانهء عناب

وآنچه تعلق بپارسی گویان دارد آنست که حقیقت شست زلف را ازروی مجاز صداسم نهاده اند چنانکه

سمن سا ، بنفشه ، سنبل ، نافه گشای ، مشکین ، مشکین بوی ، مشک رنگ ، مشک پاش ، مشک بیز ، مشک ریز ، مشک آگین ، عنبر فام ، عنبر شکن ، عنبرین ، عنبرآگین ، عنبرآسا ، عنبر بوی ، عنبر بار ، عنبر بیز عنبر نسیم ، عالیه گون ، عالیه رنگ ، عالیه بوی ، عالیه فام ، ابر ،

---

(۱۱) جعدفارسی آن بشک است بضم اول (السامی فی الاسامی) عنصری گوید :

بشک معشوق چون سپید شود دل عاشق آزاد شود بستوه

گلپوش، سمن‌پوش، قمرپوش، شام، شام‌غریبان، شبستان، شب، شب‌رنگ شب‌یلدا، شب دیجور، شب‌قدر، عمر دراز، سایه، سایبان، پرده، چنگ، جیم، چین، ماچین، هندوستان، زنگبار، هندو، لاله سیه‌کار، سیه‌دل، دل‌دزد، دلبند، دلبر، سرگران، سرکش، سرگشته، سرکژ، سربباد داده، سرانداز، سرافگنده، سرافراز، قفادار، رهزن، کمند، کمندافگن، کمندانداز، رشته، رسن، رسن‌تاب، رسن باز، چنبر، چنبری، دود، آتش پرست، خورشید پرست، کافر، کافرکیش، زنار، چلیپا، چوگان، بند، زنجیر، شوریده، سودائی، دام، زاغ، پرشکن، خم اندرخم، بادپیمای، هوادار، پریشان، پریشان کار، آشفته آشفته کار، تابدار، تار، مار، بیقرار، بهم برآمده، دراز، پیچ پیچ.

القصه طولها حدیثی است دراز، ومرکبات این مفردات نامعدود است، وبخلاف این تشبیهات ظهرالدین فاریابی زلف را جاد و میخواند و در این تشبیه مخترع است چنانکه میگوید:

زلف بجادوئی برد هرکجا دلیست وانگه بچشم وابروی نامهربان دهد

واین تشبیه بواسطه آن در عقد صداسم وصفت زلف ذکر نرفت که جمهور طائفه در استعمال این تشبیه متفق نیستند بر آن تقدیر که هر گاه منظور سر بتراشد یدبیضای موسی روشن وصد صفت است زلف که سر دفتر نوزده باب حسن وجمال است در دیوان دلبری منسوخ گردد وتا کسی حقیقت این معنی استعمال نکرده باشد معترض کنایت این لغت نگردد چنانکه قایل گوید:

بر فرق تو موسی ید بیضا بنمود تا عقد صد از نوزده انداخته‌ای (۱)

۱ — در حاشیه یکی از نسخ یکی از خوانندگان اضافه کرده است که شیخ کمال خجندی سر زلف دراز را بطاوس تشبیه کرده است:

زدست ما کجا بگریزد آن زلف که طاوس است و چندین رشته بر پای

خواجه حافظ فرماید:

زلف مشکین تو در گلشن فردوس عذار چیست طاوس که در باغ نعیم افتاده است

دلامارتین اثر

پښتو کونکی : محمد اسمعیل (زاهل)

دشاعر وینا

دژوند پیاله دمخه تر دی چه تښه سی ماته سوه، بیوفا عمر په هره دقیقه کی دآه او افسوس سره تښتی دسترگو، اوښکو او دزړه سوزته هیڅ اهمیت نه ورکوی. مرگ هم دغم او ماتم نغمه وایی او دژوند وروستنی ساعت اعلام کوی نه پوهیږم چه وژاړم یا سندره شروع کړم؟

نه دژړا ځای خونه دی ځکه تر اوسه می لاگوته پر رباب او مرگ می دبل جهان پر غاړه دخوشالی نغمی سره یو ځای کوی او عقل راته وائی:

څرنگه چه روح دجانان په طلب کښی دتلو عزم کوی نو باید خدای په امانی ئی فقط یوه شور انگیزه نغمه وی او بس.

هو رباب خومی په آخر کښی آسمانی سندره وائی او څراغ خو د مرگ په وخت کښی خپله شعله روښانه کوی، او پاک روح هم پخپل آخرین قدم کښی دخوشالی څخه و آسمان ته گوری فقط یوازی بدن دی چه پر تیرو ورځو ارمان کوی او پر تللی عمر ژاړی او ناری وهی.

لیکن هغه عمر چه دسترگو په اوبو او دزړه په لمبو کی تیریږی کله د آه او ارمان لایق بلل کیږی، او دا دغم تومار کله دخواشینی وړ دی؛ ځکه هره ثانیه او کلمه ئی درنج او زحمت درد او غم څخه جوړه شوی ده. پریږده چه هغه څوک پری وژاړی چه دعمر دخونی و دیوال ته ئی شالگولی او دامید پر سسته لکړه ئی تکیه کړی وی.

ماخو په دی مځکه کښی ریښه نده زغلولی او نه دهغه ضعیفه او ناتوانه واښه په شان چه دماښام بادئی له ریښو نه را باسی، سپک پورته کیږم او بیله

کوم تـکلیف او زحمت بل ځای ته ځم . او د هغه مهاجر مرغه غوندی یم چه په هیڅ کښت او کرونده کښی ځاله نه جوړوی او پر هیڅ شاخ آرام نه کوی . په دیره خوښی د دریاب په څپو ناست اولیری د ساحل څخه د عشق او محبت په خوږو سندرو مشغول وی ، او غیر د عشق د سوزانو او خوندورو نغمو څخه ئی وچانه نورڅه نه پاته کیږی .

څرنګه چه د کلیسا زنګ (ناقوس) ګاهی د خوشالی سندره او ګاهی دغم او ماتم بدله وائی او خلک دواده او مرګ څخه خبروی ، دغه رنګه زما روح هم کله د خوښی ناری او کله دغم سوری وهی .

نو دغه دی چه زما رباب دستر ګو په رونړا وښکو سرتر پایه لنډ شو ، مګر ولی به د اوښکو څخه ګله کوم او یا پری خفه کیږم .

ځکه اوښکی خو وماته د آسمانی سیستم په څیر ښکاریږی چه بدن می را مینځی او روح می را روښانه کوی ....

شهرت او اعتبار څه شی دی ؟

دتش او خالی ژغ انعکاس دی چه را تلکونکی وګړی غولوی ..

نو ته چه د شهرت او اعتبار د پاره شپی او ورځی سبا کوی یو وار زما درباب وآوازته هم غوږ کیږده وواوره چه څه وائی :

د هر نو موړی او نام او نشان آخر د باد په نصیب شوی دی .

هو . خدای خو شاهد دی چه زه هیڅ کله دا دول الفاظ چه د بشر د لیونتوب نښه ده پرژبه نه راوړم بلکه د هغوی پر غلطی او چتیوالی باندی خاندم او هر څو مره چه د دا کلماتو و معناته څیر کیږم په هم هغه اندازه پوچ او خالی راته معلومیږی او د بیمغز چارمغز (جوز) په شان ئی لیری غورځوم .

هو . انسان خو د عزت او شهرت په غلط امید خپل ځان د روزګار و سیلاب ته سپاری او د نړی د دریاب څپی دده په نام او نشان بازی کوی او د ده د ژوند د مانی دیوالو نه او پایی پر له پسی نړوی ...

مگرزه خود نری ددی ځپوځخه نه ویره کوم اونه په احترام ورته گورم بلکه په دیر سپکه سترگه ئی دننا وبادته ورکوم.

ځکه زه دهغی مرغی په دول یم چه دابدیت وځالی ته الوزی او پدی فکر او اندیښنه کښی نه وی چه ددی دوزر سیوری پرکوم چمن لویدلی او دافانی ژوند ون ئی خرنگه وپای ته رسولی دی.

زما روح هم فقط دخالص ایمان او صداقت، عشق او محبت ځخه جوړشوی ده او د مرگ په وخت کښی به هیڅ ارمان اوآرزوونه لرم بی له یوه آه چه دمرگ پروزربه وآسمان ته پورته شی، او هغه ځای ته به ورسیږی چه هلته به دعاشقانو کوروی، او دامید صافه اوروڼه چینه بهیږی.

دو: هغه ځای چه زما درباب ژغ د مخه ترما هلته رسید لی اوزما د سوی زړه عشقی نغمی هلته سره یوځای شوی دی.

ایمان چه ما دروح سترگی اوځراغ دی، زمادژوند تاریکی ئی را روښانه کړی او هغه زامعلوم او پت سرنوشت ئی راته ځرگند کړی دی.

زما ترمرگ وروسته زما رباب مات کړی، اور، باد او دد رباب ځپوته ئی وسپاری، ځکه هلته بهزه آسمانی رباب دفرشتو ځخه واخلم، اودلوی ځښتن دعشق او مینی سندری به پکښی وایم.

همنشین نیک

مصطفی (ص) میفرماید: قرین نیک همچو عطار است اگر عطر خویش بتو ندهد بوی آن در تو آویزد وقرین بد چون آهنگر است اگر آتش او ترا نسوزد دودش در تو گیرد.

بعنبر فروشان اگر بگذری — شود جامه تو همه عنبری
وگر بگذری سوی انگشتگر — ازو جز سیاهی نیابی اثر

(فردوسی)

عبد الغنی «غرقه»

غزل

گر سر بپای یار نیفتد بریدنی است
ور سینه نیست پاره ز تیرش دریدنی است

بیهوده جان کنی نکند سود ای رقیب
کی دست تو بدامن وصلش رسیدنی است

هر پاره دلم ز جفای تغافلش
دارد حکایتی که یقیناً شنیدنی است

گر عاقلی بحلقه زلفش مبند دل
کاین مار دل سیاه ترا هم گزیدنی است

آن قطره خون که از دل پرداغ من بجاست
آخر بهجر یار ز چشمم چکیدنی است

آخر از این سرای دو در میشوی برون
جامی بیا بگیر که آنهم کشیدنی است

بر زندگی که نیست ثباتش چه دل نهی
این مرغ روح از قفس تن پریدنی است

همچون کتان ز پرتو انوار او بسوز
کان قرص روی یار چو مهتاب دیدنی است

در باب حال «غرقه» که آبش ز سر گذشت
بشتاب زود تر به نجاتش که مردنی است

وصیت اسکندر

چون اسکندر فرمان یافت گفت: مرا در تابوتی نهید و تابوت را سوراخ کنید و دست من از ان سوراخ بدر کنید کف کشاده و همچنان میروید تا مردمان ببینند که اگر جهان بستدم تهیدست همیروم.

و مادرم را بگوئید که: اگر خواهی روان من از تو شادمان باشد غم من باکس خور که او را عزیزی نمرده باشد و یا با کسیکه نخواهد مردن.

(از قابوسنامه)

احمدعلی « معتمدی »

تجسس مغلها در افغانستان

درکشور ماهنوز اقوامی وجود دارند که گذشته وحال آنها بما کاملاً روشن نیست یکی ازآنها عبارت ازقوم مغل است که درباره چگونگی ووضع زندگی ایشان معلوماتی بسی سطحی در دست داشتیم محض در صفحات شمال وغرب افغانستان قومی بنام مغل وجود داشت. وحتی شک بود که آیا این قوم که خودرا مغل مینامند حقیقتاً مغل اند یا ازتیره دیگر بمردم شناسان دنیا که درچنین موضوعات علاقه ودلچسپی زیادی دارند درپی این افتادند تایکبار موقع یافته به کشور عزیزماسفری بکنند واین معمارا حل نمایند همانبود که دربهارامسال آقایان پروفیسر شینوبااپوامورا ازدارالفنون کیوتوجاپان ودوکتور هربرت شورمان ازدارالفنون کلیفورنیا امریکا برای این مقصد به افغانستان آهنگ سفرکردند وهمینکه بکابل وارد شدند بدارالفنون کابل بتماس آمدند. بعد ازتبادل افکار ریاست محترم فاکولته ادبیات بنده را بغرض کمک درین تجسس علمی به ایشان شریک ساخت وبتاریخ ٦ ثور ۱۳۳۳ کابل را بعزم جستجوی مغل ترک دادیم.

این جانب که یک محصل تاریخ وجغرافیه هستم بخود صلاحیت نمیدهم تاعرض وجود نموده تحقیقات آنتروپولوژی مغلهای صفحات شمال وغرب افغانستان را ازنگاه علمی وسیانتیفیک بشما بیان کنم، باکه درین نگارش میخواهم بعض یاد داشتهای سیاحت علمی خویش را که اهمیت وموفقیت ما درآن ثبت است خدمت دوستداران علم ومعرفت تقدیم بدارم تابه آنانیکه درین رشته ذوقی داشته باشند کوچکترین خدمتی نموده باشم.

سنجتک میمنه ایلاق قوم قه قه مربوط بمقاله (در تجسس مغل)

فوتوگرافی احمدعلی معتمدی

سنجتک میمنه چادر نشین های قوم قه قه مربوط بمقاله (در تجسس مغل)

برای اینکه مطالعه دستهای اتینک سرزمین ما در اذهان عامه تعبیر غلط نشود ، لازم می‌بینم پیش از آنکه بگذارش یاد داشتهای خود به پردازیم ، نخست بحث مختصری در اطراف چگونگی باشندگان یک مملکت بکنم ، وسپس درباره علم انسان شناسی سخنی بمیان آرم تا به اهمیت این علم پی بر دد مطالب ما سهل گردد.

تاریخ بشریت اثبات میکند که هیچ کشوری در دنیا وجود ندارد که از یک دسته متجانس تشکیل شده باشد . بلکه تاریخ سیاسی ملل نشان داده است که جمعیتهای مختلف انسانها که دارای یک فکر و ایدآل مشترک بوده اند گرد هم جمع شده مملکتی را تشکیل داده وزیر بیرق واحدی امرار حیات کرده اند .

اینک برای تائید قول خود مثال ذکر میکنم

در ۱۶۹۰ مجارها که بمرکز بالقان بود وباش داشتند مهاجرت را به دشتهای بین دریای سیو و دریف از یک طرف و از جانب دیگر بین درهای دنیوب و تسکا تحتانی شروع کردند و غرض شان این بود که نواحی حاصل خیز یافته زندگی آرام تری کنند . بعد ها بنفوس اساسی سرزمین های دیگر اختلاط پیدا کرده از آنها البسه ، عادات و لهجه گرفتند در دوره چندین نسل باثر مزاوجتها امتزاج نژادی ، اخلاقی و بعض اوقات مذهبی حاصل کردند تا اینکه طبیعتاً از هر جانب سرحدات آنها توسعه یافت . در قرن ۱۸ که انقلاب کبیر فرانسه فکر ملیت را در بین بشر تولید کرد ، مجارها در مجادله افتاده براساس حس ملیت و توحید افکار در استحصال استقلال خود کوشیدند تا اینکه حکومتی بنام مجارستان در قلب بالکان تشکیل دادند .

روی این اصل تاریخی در دنیا کمتر نژادی میتوان سراغ کرد که با یکدیگر مخلوط نشده باشند وملتی نمیتوان سراغ کرد که از یک نژاد یا قوم متجانس تشکیل شده باشد . برفرض محال اگر وجود داشته باشد و وحدت افکار در نصب العین شان نباشد نمیتوان آن ملت متجانس را متشکل نامید . پس به

عقیده من یک فرد اگرچه از هر گروه باشد تابعیت یک مملکت را قبول کرد و سالی چند در آن امرار حیات نمود منسوب بهمان ملت میشود که تابع آن گشته است بطور مثال میتوان گفت که هر کس تابعیت افغانستان را دارد افغان است ، یعنی نباید کلمه افغان را بیک قوم محدود نسبت داد که از دو نگاه غلط است :

نخست اینکه افغان اسم یکقوم نبوده بلکه صفتیست که بالای تمام باشندگان کشور ما گذاشته شده چون در قدیم اجداد ما بیشتر اسپ سوار بود ندلذا باین اسم موسوم گردیده اند . چه میگویند کلمه افغان سانسگرت بوده و در ابتدا اسواغان بود که بعدها به افغان تبدیل شد .

دوم اینکه داخل کلمه افغانیت اقوامی چون پښتون ، تاجک ، ازبک ، ترکمن ، مغل ، هزاره ، عرب ..... شامل اند پس حقیقت یک ملت حاصل آنچیز است که وحدت اید آل گویند حالا که فکر ملت را از نگاه حقیقی مطالعه کردیم ، موقع آنست که درباره انتروپولوژی صحبت کنیم .

انتروپولوژی کلمه یونانی است که انتروپوس معنی آدم و لوگوس علم را گویند . پس انتروپولوژی را طوریکه از اسمش پیداست « انسان شناسی » تعریف کرده اند .

این علم بدو حصه تقسیم شده است .

انتروپولوژی فیزکی که جسم انسانرا مطالعه میکند و دیگری انتروپولوژی اجتماعی که کلتور و مناسبات اجتماعی انسانهارا تحت تحقیق قرار میدهد .

انتروپولوژی یا انسان شناسی کلمه نژاد را کاملا یک چیزی بی معنی میدانند روی این فکر استعمال آنرا در مطالعات خود صرف نظر کرده ، زیرا ادعا دارد که ممکن نیست نژاد خالصی را در کره ارض دریافت کرد :

پس این علم تنها نظم و نسق اجتماعی و ثقافت مادی انسانهارا در زمان حال مطالعه میکند ، زیرا گذشته آن وظیفه تاریخ است .

در اکثر کشور های دنیا یک « سرویس انسان شناسی » وجود دارد تا همواره بمطالعه انواع نفوس خود بررسی کنند . چنین موسسات علمی برای عملیات خود مصارف هنگفت را ایجاب میکنند. ما متاسفانه به نسبت فقدان آلات علمی ، تنگی وقت و نبودن راه های موتر رو در دهکده ها نتوانستیم تحقیقات جدی خود را بطور عمیق عملی کنیم لذا بیک تجسس عمومی از نگاه آنتروپولوژی اجتماعی اکتفاء کرده محض کوشیدیم تا بطور محقق مغلهای حقیقی را اگر وجود داشته باشند، دریافت کنیم.

اینک یاداشتهای مهم خود را از کتابچه یاد داشت خویش نقل میکنم تا خود را درین سفر یکجا باما حس کنید .

میمنه—۲۴ثور :— طبق معلوماتیکه دیروز از اهالی میمنه گرفتیم برای دیدن اقوامیکه در دهکده ریزقل میمنه زندگی وخود را مغل مینامند ذریعه موترجیپ سرک شمال را گرفته راه پیمودیم ، همینکه موتر از شهر دور شد در بین یکدره تپه ئی که از اراضی للمی سرسبز شده بود داخل شده آهسته آهسته فرود آمدیم ساعتی نگذشت که بمومن آباد رسیدیم ، درینجا سرک ذریعه احتکال آبهای جاری که از نشیب های غربی سرازیر شده بود کاملا قطع گردیده و عبور موتر از ان ناممکن بود . پس در جستجوی اسپ افتادیم ، در حدود ساعت ده صبح سه راس اسپ بدست آورده بسوی مسکن مغلها حرکت کردیم ، روز نصف شد و به کته قلعه رسیده پس از صرف نان چاشت و بدون استراحت اسپهای خود را بسوی قشلاق مغل ها (؟) راندیم ، و بعد از نیم ساعت دهکده ریزقل را در بین سلسله های کانگلومیره یافتیم ، همینکه از اسپها فرود آمدیم دو جوان بما نزدیک شد و داخل صحبت شدیم :

شما از کدام قوم هستید ؟

از قوم مغل .

آیا مغلی میدانید ؟

خیر فراموش کردیم .

آهسته آهسته گروهی در اطراف ما جمع شد و یکی از آنها نعره برآورد که ریش سفیدی در ینجاست که هنوز زبان مغلی را در خاطر دارد. دکتور شورمان به بی صبری حضور اورا درخواست کرد، اندکی بعد جوانی ویرا از زیر درختی که بخواب رفته بود، به نزد ما حاضر کرد. این مرد کهن سال سیمای گندمی سوخته، بینی باریک، چشمان میشی و مویهای سیاه واندام اوسط داشت، اطرافیانش در سن او مبالغه میکردند، یعنی ۱۵۰ ساله درحالیکه تصور میرفت بیش از ۷۰ سال نداشت.

استفسار کردم که بابه جان مغلی حرف میزنی در پاسخ گفت همینقدر میداند که نان را «وتپنگ» واسپ را «ایلقی» وماست را «تراغ» و آبرا «سیو» وروغن را «تسو» میگویند دکتور شورمان که بزبان ترکی نیز دسترسی دارد گفت قطعاً این لغات مغلی نیست بلکه ترکی اند. سید محمد پیر کهن سال لجاجت کرد که آن لغات مغلی اند وگفت که پدر ومادرش بزبان مغلی حرف میزدند ومخصوصاً در نزد مهمان خصوصیات خود را به این زبان مفاهمه میکردند بعد علاوه کرد که از نسل چنگیز اند، برای تحقیق ادعا استفسار شد تا اگر کدام روایت یا قصه‌ای از چنگیز بخاطر داشته باشد، لیکن ریش سفید از جواب عاجز ماند پروفیسر ایوا مورا ودوکتور شورمان چون دیدند که نه فیزیونومی ونه زبان آنها وحتی جزئی ترین رسوم آنها شبیه «سوشل کلچر» مغلها نبود اسپهارا طلب واز مغل های خیالی که مطلقاً متمکن بودند وداع گفتیم.

قلعه نو-۲۷ ثور: ساعت ۹ صبح برهنمائی حاجی حیدر سرخابی بطرف اوگرمک (آبگرمک) حرکت کردیم، از دریای کوشان رود گذشته تقریباً بسه کیلو متری شمال قلعه نو داخل یکدهکده وسیع شدیم که گمان کردم در یکی از دهات ترکستان داخل شده ام چه تمام ساختمان دهکده شبیه خانه های ازبک ها وترکمن ها گنبدی بود موتر استاده شد وسگان در غالمغال کنان بسوی ما دویدند،

دراطراف خرگاه هازنان وبچه ها دیده میشدند فریاد کردیم تا اگرمردی باشد مارا از چنگ سگان خلاص و داخل دهکده کنند اندکی بعدمردی پیداشد وباتفاق وی به خرگاه های‌شان نزدیک شده شروع بمطالعات خود نمودیم .

درجواب استفسارات ما پیرمردی گفت که ازقوم فرستان و مربوط چهار ایماق اند وخودرا هزاره میگویند . سیمای این مرد به پشتونها وتاجک ها بیشتر شبیه بود ، من‌معنی بعضی لغات هزاردگی راجویاشدم یکی از انهاهم بمعنای آن پی نبرد ، حتی کلمه ابغه (کاکا) برای آنها ناشناس بود ، وقتیکه زناحیه علم الانساب ژین الوژی Genealogie نسب شناسی ، استفسار ری بعمل آمد جزسه نسل بیشتر بخاطر نداشتند . این فرستانی ها حبوة نیمه کوچی داشته درشروع بهار به تپه های نزدیک دست قریه‌میروند ومواشی خودرا میچرانند سپس ازآنجا باخیر ثور بقشلاق آمده اراضی اطراف دهکده را کشت میکنند ، ودراوائل جوزا بدامان تیربند ترکستان که با صطلاح خود شان بند گوبند رفته از هوای سرد وعلف زارآنجا استفاده کرده دراطراف ۱۰ اسد که موقع درو میرسد واپس آبگرمک را اشغال میکنند وخرگاهای خودرا بار دیگر استوار میسازند ، همینکه حاصل زمین خود را درداشتند درکلبه های خود می درآیند . خرگاهای شان‌شبیه مغل هاست یعنی که ازچوب بید بافته‌شده وطور گنبدی میسازند وبالای آن نمد گذاشته توسط نواری محکم می بندند پروفیسر ایوانوف را عقیده دارد که بهزارهای مرکز افغانستان هیچ‌مناسبتی ندارند . شاید باترکهای قدیم ارتباطی داشته باشند . ریش‌سفید فرستانی بمن خاطرنشان کرد که : «ماهزاره هستیم ، امانه ازهزاره های بربر!!!» (۱)

هوتل پارک هرات - ۳۱ ثور : - به نسبت کسانیکه تب ملاریا بمن وارد

---

(۱) استاد بارتولدروسی موءلف کتاب «جغرافیای تاریخی ایران» درصفحه ۱۰۱ آنکتاب خود ذکر میکند که این هزارها ازاقوام مغل های هستند که درقرن سیزده بدان سرزمین آمده اند !!!

کرده بود، امروز هنگام پگاه دکتور شورمان خواهش کرد که به استراحت خود باید دوام بدهم، تا اگر فردا کدام دهکده مغل سراغ شود بفعالیت تحقیقاتی بتوانیم دوام دهیم لحظه ای بعد مدیر صاحب تحریرات بمن تلفون داد که طبق وعده یکی از دهکده های مغل را که بزبان مغلی حرف میزنند دریافت کرده است و نیم ساعت بعد رهنمائی بما میفرستند . بعد گوشک تلفون را گذاشته به دوکتور شورمان گفتم که خبر تازه دارم گفت چه ؟ طور مزاح گفتم امروز بکاریز ملا میرویم و شکار مغل خواهیم کرد همینکه قضیه را برایش نقل کردم گفت ازین چه بهتر !

وقتیکه رهنما آمد کسالت را فراموش کرده جیپ خود را بطرف جنوب جنوب غرب شهر هرات حرکت دادیم . بعد از انکه از دریای هریرود عبور کردیم رهنما گفت :

«موتر را نگاه کن» موتر متوقف شد و همگی فرود آمدیم ، چند نفر مغل را که در لب سرک باهم صحبت داشتند صدا کرد آنها آمدند و بیکدیگر معرفی شدیم دوکتور شورمان با آنها مفاهمه کرد . دیدم که چهره اش بشاش شد و پروفیسر هم لب خندی زد بعد گفتند آیا ممکن است که فردا بهوتل نزد شان بیایند ، گفتند آری سپس خدا حافظی کرده بسوی نقطه مقصود حرکت کردیم ، چند دقیقه بعد رهنما بموترران گفت که از سرک عمومی منحرف شد و بطرف راست براند سپس جیپ بیکدشت داخل شد و اندکی بعد خود را به بستر خشک دریا رسانید ، بعد از زحمت زیاد خود را نجات داده بار اضی صخره ئی راه پیمود بالاخره در اطراف ساعت یازده بکاریز ملا که در ۳۵ کیلومتری شهر واقع بود رسیدیم ، موتر همینکه ازعقب قلعه گذشت یکتعداد خیمه های سیاه پشتونها نمودار شد ، از مشاهده آن عقیده من از مغل بودن آنها گشت و بدوکتور شورمان گفتم ، شگفت است ! او هم مشکوک بود سپس جیپ نزدیک خیمه ها استاد ، سگهای ده قرار معمول غوغو کنان به استقبال ما شتافتند . در نزد یک خیمه ها یکتعداد مواشی بود که دوشیزگان تازه از دوشیدن آن خلاص شده بودند .

ریش سفید یکه رهنمای ما بود بیکی از خیمه ها ما را دعوت کرد هوای غژدی خیلی گرم بود فرش نمدی از ان گرمتر. بعد یکی از اعضای کهنسال قبیله حاضر شد و جز معلومات بسیط دگر چیزی نتوانست بما بدهد هنوز از صحبت باوی خلاص نشده بودیم که پیرزنی آهسته داخل خیمه شده و در کنجی قرار گرفت. مردی بگوشم گفت این زن بزبان مغلی خوبتر آشنا است سپس روی سوالات خود را بسوی او کردیم پروفیسر ایوا مورا استفسار کرد که با کدام اقوام مزاوجت میکنند پیرزن اظهار کرد که در بین قبیله خود خویشی میکردند، یعنی (اندوگمین) بودند، اما حالا همرای اقوام غیر مغل مزاوجت نیز رواج شده است. در جواب یک استفسار دیگر پروفیسر گفت که اجدادش پنجاه سال قبل از غور، قیصار و نیلی به آن ناحیه آمده اند این زن بزبان مغلی نمیتوانست کاملاً حرف بزند، اما لغات ذیل مغل را بخاطر خود داشت.

کته: — سر کرده قوم — کوشی بند: — بچه — اوکین: — دختر — اوکر: — گاو — ایلچی گن: — خر — مورین: — اسپ — تیمان: — شتر — او کمنگ: نان — اوس: — آب — سون: — شیر — بوغدی: — گندم — اورپه: — جو باوه: — پدر — بوه: — مادر — نکون: — بزغاله — نیکه: — یک — قیر: — دو بعد گفتم که به مغلی بگو که: بروید شیر بیاورید.

گفت: «اوچیتو سون اچرتو».

سپس جمله های ذیل مارا چنین ترجمه کرد:

فردا بخانه های خود میرویم: «گاه اورچینه گیرتونه»

چلم را بده: قاتاکی اوک (۱).

دو نفر بشهر رفتند: «قیر نفر اورچینه چونغورتو»

برو نان پخته کن: «اورچی اوکمنگ بولغه».

آب زیاد است: «اوسو ایکده بی»

(۱) ترکی است

دختر من همرای پسر تو عروسی میکند : او کینه او کونه کوندون.

وقتیکه از مکالمه خلاص شدیم پروفیسر بدون شک و تردید گفت که بالاخره نه مغلها را بلکه مونگو اویدها (شبیه مغل) را یافتیم و این روزی بود که بعد از تپیدن ها و زحمات زیاد موفقیت خوبی نصیب ما شد.

این مغلها که خود را از قوم مرده میگویند یک جمعیت خیلی دلچسپ را تشکیل داده اند یعنی که در یک مرحله انتقالی اند که از حیوة چادر نشین بمسکن نشینی داخل میشوند که به اصطلاح فرانسوی سیدا نتریزه میگویند. اینکه بزیر سیاه (۲) خیمه ها زندگی میکنند علت آن اینست که زیر تاثیر ثقافت پښتونها آمده وکلتور مغلی را تا یک اندازه از دست داده اند.

از نگاه فیزیونومی شباهتی بمغل ها ندارند بلکه یک مخلوط تاجک و پښتون بنظر جلوه میکنند، بزبان دری و پښتو مکالمه میتوانند کرد، اما تعجب درینجاست که لهجه زبان دری آنها کابلیست نه هراتی!

اگر خاطره ای از زبان مغلی در حافظه نمیداشتند، هیچکس باور نمیکرد که ایشان مونگولوید (شبیه مغل) باشند.

وقتیکه کاریز ملا را ترک میدادم از پیرزن اسم ویرا استفسار کردم گفت: «عقب نام من مگرد یک پیرزال بگو» اما در بین اهالی قریه به علاقه دار مشهور بود، زیرا در هنگام تابستان که زندگی در قلعه طاقت فرسا میگردد از قلعه مفلوک مواظبت و مراقبت میکند.

هوتل پارک هرات — اول جوزا: — امروز لعل محمد از قوم (مرده) مغل باشنده کاریز ملا که دیروز از ان دیدن کردیم نزد ما برهنمائی مدیر صاحب تحریرات آمد.

---

(۱) ترکی است.

(۲) پروفیسر ایوامورا عقیده دارد که قشون چنگیز شاید خارج از مغلستان خیمه شکل غژدی پښتونها استعمال کرده باشد، زیرا که خوبتر نسبت به خرگاه ها قابل حمل و نقل است.

دوکتور هربرت شورمان قصه ای بزبان انگلیسی ترتیب وبمن داد که بزبان دری ترجمه کنم تا لعل محمد آنرا به لسان مغلی ترجمه کند.

(برای اینکه مبحث بطول نینجامد چند جمله بطور مثال ذکر وا زباقی خود داری میشود).

۱- ازمدت زیادی است که درینجا چوپانی بنام احمد زندگی میکند ترجمه بزبان مغلی توسط لعل محمد: نیکه چوپان به ایکده مونده زندگانی کینه احمدی نامدو (یا) نیره دو تحلیل: نیکه کلمه ادبی مغلی معنی (یک) را میدهد و قرار عقیده پروفیسر یوامورا جاپانی استاد انسانشناسی دار الفنون کیوتو لفظ عامیانه آن (نیگه) است.

چوپان: کلمه دری

ایکده: مغلی بمعنی زیاد

مونده: اینجا

کینه: میکند

نامدو (یا) نیره دو: کلمه مغلی معنی آن (نامداشت)

۲- احمد در بین یک جنگل بزرگ ناجو تولد شده بود

ترجمه: احمد ایکه جنگلی قدتو تولد بوله (یا) بولپه

تبصره: لعل محمد گفت به طرز مغلی بهتر است اینطور ترجمه کرد

احمدی بوینی نیکه جنگل قدتو توره له

بزبان دری بالجمله چنین ترجمه باید کرد: مادر احمد اورا در جنگل زائید.

تحلیل: ایکه کلمه مغلی بمعنی (یک) که در مورد استعمال بانیکه فرق دارد

جنگلی: - کلمه دری یعنی جنگل.

۱: - پروفیسر شنویا ایوامورا که بزبان مغلی دسترسی دارد دو مرتبه به مغلستان سفری کرده و کتاب دلچسپی راجع به چادر نشینان مغل نبشته است که بدان نسبت محبوبیت زیادی در کشور خود حاصل و دربین علمای جاپانی شخص برجسته ای گشته

قدتو : شاید کلمه عامیانه زبان دری یا ترکی باشد که بکابل کتی تلفظ و در لهجه تهران قاطی تلفظ میشود یعنی همراه ، و نامبرده عوض کلمه بین بکار برده .

بوله ، بوینی ، توره له کلمات مغلی اند .

۳- درآن وقت خرس ، گرگ وخرگوشها درآن جنگل تاریک وجود داشت .

ترجمه : نیکه وقت قرنغوی جنگل قدتو ، چنا وخرس وخرگوش نوتو جینی بیله .

تحلیل :

قرنغوی : کلمه ترکی که قره بمعنی سیاه و « قرنغوی » را عوض (تاریک) بکار برده که معنی (تاریکی) میدهد .

چنا : کلمه مغلی یعنی گرگ .

نوتو : جمع مغلی برای (ها) .

جینی : این کلمه از (جای) دری و (نی) مغلی ترکیب یافته که عوض (درآن) استعمال کرده است .

بیله : کلمه مغلی بمعنی (بود) ، که عوض (وجود داشت) بکار برده .

۴- خرگاه احمد ازچوبهای محکم بیدساخته شده بود .

ترجمه : احمدی گیرنی سخت بیدی مودونه سه چوغک دژه .

تحلیل : گیر کلمه مغلی است که معنی خانه میدهد وعوض خرگاه بکار برده است ، زیرا مغلها درخیمه زندگی میکنند پس همانخانه شان است .

نی : کلمه مغلی یعنی (خود) ، گیرنی (خانه خود) .

مودونه : کلمه مغلی یعنی چوب

سه : مغلی بمعنی (از) .

جوغک دژه : مغلی یعنی (ساخته شده از) . (باقیدارد)

بدخشان یکه مغل ها که دربین درختان زندگی می‌کنند . مربوط به مقاله

(تجسس مغل ها)

علل و عوامل

شکست و ریخت ملوك الطوایفی در اروپا آغاز نهضت جدید

در اروپای قرون وسطی ملوك الطوایفی حکمفرما بوده هر قریه اروپا طور مستقل در تحت قیادت یک سرکردهء ملوك الطوایف اداره و تنظیم میگردید بقرار عقیدهء بعض مورخین ملوك الطوایفی عبارت از اوضاع سیاسی و اقتصادی میباشد که در اواخر قرون وسطی در اروپا رویکار گردیده و در سرتاسر براعظم مذکور استیلا داشت اینگونه اوضاع توسط قرارداد یکه در بین دو نفر اشراف بعمل می آمد صورت میگرفت. یکی از اشراف در نزد خان ملوك الطوایفی حلف وفاداری یاد میکرد و خواهش زمین را می نمود و آخر الذکر زمین را به اول الذکر که وسل نامیده میشد در مقابل انجام وظایف ذیل میداد.

۱: وسل باید همیشه بخان وفادار باشد.

۲: وسل باید یکتعداد عسکر برای خان تربیه نماید.

۳: وسل باید باسائر وسلهای خان عند اللزوم معاونت نماید.

٤: مصارف ازدواج دختر یا پسر خان را تادیه کند.

٥: وقتیکه خان ملوك الطوایف از منطقه وسل عبور می نماید مصارف طعام او و همراهانش را وسل بر عهده داشته باشد.

٦: دختر، پسر، یا بیوهء وسل بدون استیذان خان ازدواج کرده نمی تواند.

خان ملوك الطوائف در علاقه مربوطهء خویش بحیث یک حاکم مطلق العنان حیات بسر می برد، از علاقه مربوطه خویش دفاع می نمود و برای این منظور قشون را تربیه میکرد. وضع قوانین را بغرض حفظ مفاد و منفعت خویش بر عهده داشت. محاکمات دائر می نمود مسکوکات بغرض تسهیل خرید و فروش ضرب میزد صاحب امتیازات و اختیارات تامه بود. سائر افراد جامعه موسوم به سرف بحیث نیم غلام حیات بسر برده و مشغول پیشهء زراعت در تحت نظارت

وسل ها بود ند . منطقه زراعتی را ترک گفته نمی توانستند ولی مانند غلامان قرون اولی خرید و فروش آنها صورت نمی گرفت و دارای بعض حقوق محدود مدنی بود ند از طرف دیگر مطیع هرگونه اوامر خوانین ملوك الطوایفی نیز بودند.

ازحیث اوضاع اجتماعی جوامع اروپای قرون وسطی در تحت نفوذ مذهب بوده وبجهان وجهانیان کمتر توجه داشتند اکثر افراد مشغول فعالیت مذهبی بوده وطرق نجات وسلامتی دنیای دیگررا جستجو میکردند . وکمتر راجع بسعادت فرد و بهبودی جامعه فکر می نمودند، هدف فرد وجامعه همانا دریافت راه نجات آخرت وسلامتی بوده است ، ثروت بنظر بد دیده می شد وحصول تحول را مکروه می شمردند . لذا فعالیت های اقتصادی بغرض رفع احتیاجات وخواهشات انسانی خیلی کم بعمل می آمدو اکثر حصه حیات عوض فعالیتهای اقتصادی صرف معاملات مذهبی میگردید .

حادثه مهم که باعث تحول این وضعیت اجتماعی وسیاسی گردید همانا جنگ مذهبی اهل لضارا علیه مسلمانان و تشکیل اتحادیه مذهبی کروسید از طرف پاپ روم بوده است ، در حدود قرن ۱۲ و ۱۳ پاپ قشون اروپا را متحد ساخته بطرف شرق سوق الجیشی نمود تا بیت المقدس را از دست مسلمانان آزاد بسازند گرچه این جنگهای صلیبی یک شکل مذهبی داشت ولی فی الحقیقت پاپ از نفوذ مسلمانان در اروپا درهراس بود از یکطرف مسلمانان تجارت حوزه مدیترانه ونقاط پرفیض شمال افریقای شمالی را منحصر بخود ساخته بودند واز طرف دیگر نفوذ شان در ممالک اروپا روزافزون بود .

علاوتاً تماس مسلمانان با اروپائیان آن دوره باعث بیداری ونهضت ملی می شد، ازینجاست که پاپ اراده نمود تادست مسلمانان را از اروپا کوتاه بسازد لذا جنگ مقدس مذهبی را علیه مسلمانان! علان نموده واتحادیه مذهبی کروسید را که مرکب از عساکر ممالک مختلفه اروپا بود بطرف بیت المقدس متوجه ساخت تا بیت المقدس را که در نزد مذهب نصرانیت نیز قدسیت دارد از دست غیر نصارا آزاد

بسازد. اتحاد به مذهبی کرو سید دو دفعه بغرض آزادی بیت المقدس ومرتفع ساختن نفوذ مسلمانان از حوزهء مدیترانه تشکیل گردید وبصورت منظم بطرف شرق قریب سوق الجیشی نمود ولی هردودفعه درمقابل مسلمانان مغلوب گردیده و بمقصد ومرام اصلی خودنرسید وبیت المقدس راآزاد ساخته نتوانست ولی ازنگاه دیگر همین جنگهای مذهبی طوریکه قبلااشاره شد باعث تحول اجتماعی وسیاسی اروپا گردیده حیات مردم اروپارا دگرگون ساخت تحولاتیکه دراثرجنگهای صلیبی درارو پا ظهورکرد.

۱: دراثرجنگها ی صلیبی وتماس یافتن اروپائیان باشرقی ها با کلتور وتمدن شرق آشنا گردیده در تحت این کلتور وتمدن درآمدند. دراین عصر مسلمانان دارای یونیورستی های عظیم الشان بوده ازحیث علم وعرفان نظیری نداشتند افراد وجوامع اسلامی بحیث افراد آزاددارای هرگونه حقوق مدنی و حقوق طبیعی بودند ولی ازطرف دیگر قشون اروپا مرکب ازافرادی بودند که بحیث نیم غلام زندگانی میکردند. لذا درد ماغ این عساکر اروپائی حس آزادی ترزیق گردید وبمجرد برگشتن باروپا آزادی را شروع کردند.

۲—به نسبت جنگهای صلیبی ملوك الطوایفی درارو پا ضعیف گردیده وشکست وریخت آن دراروپا آغاز گردید. عساکر اروپائی وقتیکه باروپا رجعت نمودند بمزرعهای مربوطهءخویش رفتند وسراطاعت را بحکم خوانین ملوك الطوائف خم ننموده حیات آزاد دراختیار کردند. لذا خوانین ملوك الطوائفی افراد را ازدست داده مجبوربودند که زمین های خودرا طورکشتمندی وبصورت قرارداد آزاد به زارعین بدهند که بالای آن زارعین نفوذ نداشتند وهرگونه اوامررا بالای آنها تعمیل ساخته نمیتوانستند وبدینصورت ازقدرت ونفوذ خوانین ملوالطوائف کاسته شد

۳: در اثر جنگهای صلیبی تجارت شرق باغرب توسط خود مردم اروپا قایم گردیده اروپائیان مستقیماً با عالم شرق در تماس شدند. عساکر اروپائی وقتیکه باروپا برمیگشتند اشیای لوکس ایشیائی از قبیل مسالجات عاج، لعل بدخشان واحجار کریمه با خود باروپا بردند، چون تقاضا برای اینگونه اموال در اروپا خیلی زیادبود لذامفاد بیشتریرا حاصل کردند.

به‌نسبت اینکه عساکر از یکطرف براه های شرق باد بوده وازطرف دیگر با عرف وعادات شرقیان آشنا شده بودند تجارت شرق را ادامه‌دادند واز ین ناحیه اقتصاد را خیلی تقویه کردند. به نسبت قیام تجارت شرق با غرب یک طبقه متوسط الحال تجار دراروپا بمیان آمده حکوماترا علیه ملوك الطوایفی مجادله نمایدوقوانین رابرای حفظ مفادو منفعت طبقه تجار وضع کند که بالاخره عوض ملوك الطوایفی حکومات مقتدر و مطلق العنان دراروپا تاسیس گردیده وملوك الطوایفی ازبین رفت، نیم غلامان در سرتاسر اروپا آزاد گردیده برخی شغل تجارت و بعضی پیشه‌ء زراعت رااختیار کردند بنابر علل فوق وضعیت اجتماعی اروپا تغییر خورده تحولات ذیل در اوضاع اجتماعی اقتصادی وسیاسی اروپا رخ داد.

ازحیث اوضاع اجتماعی عوض نیم غلامان (سرفها) یک طبقه‌متوسط الحال تجار بمیان آمدکه بمرور زمان کسب اهمیت نموده‌ستون فقرات گشته و جوامع مقتدر سیاسی را تشکیل کردند. ازحیث وضعیت سیاسی حکومات مقتدری رویکار آمد. ملوك الطوائفی ازبین رفت قوانین ملوك الطوائفی لغو وعوض آن قوانین حکومات مرکزی عرض اندام نمودو دراثر ازبین رفتن حکومات ملوك الطوائفی قشونهای قوی متحد تشکیل گردید.

ازحیث حیات اقتصادی افراد جوامع آزادانه شروع بفعالیت اقتصادی نمودند. توسط زراعت وتجارت امرار حیات می نمودند. زعمای مذهب آهسته آهسته اخذ سودرا جوازقرار میدادند لذافعالیت های اقتصادی به پیمانه‌ء بیشتری صورت میگرفت.

(با قیدارد)

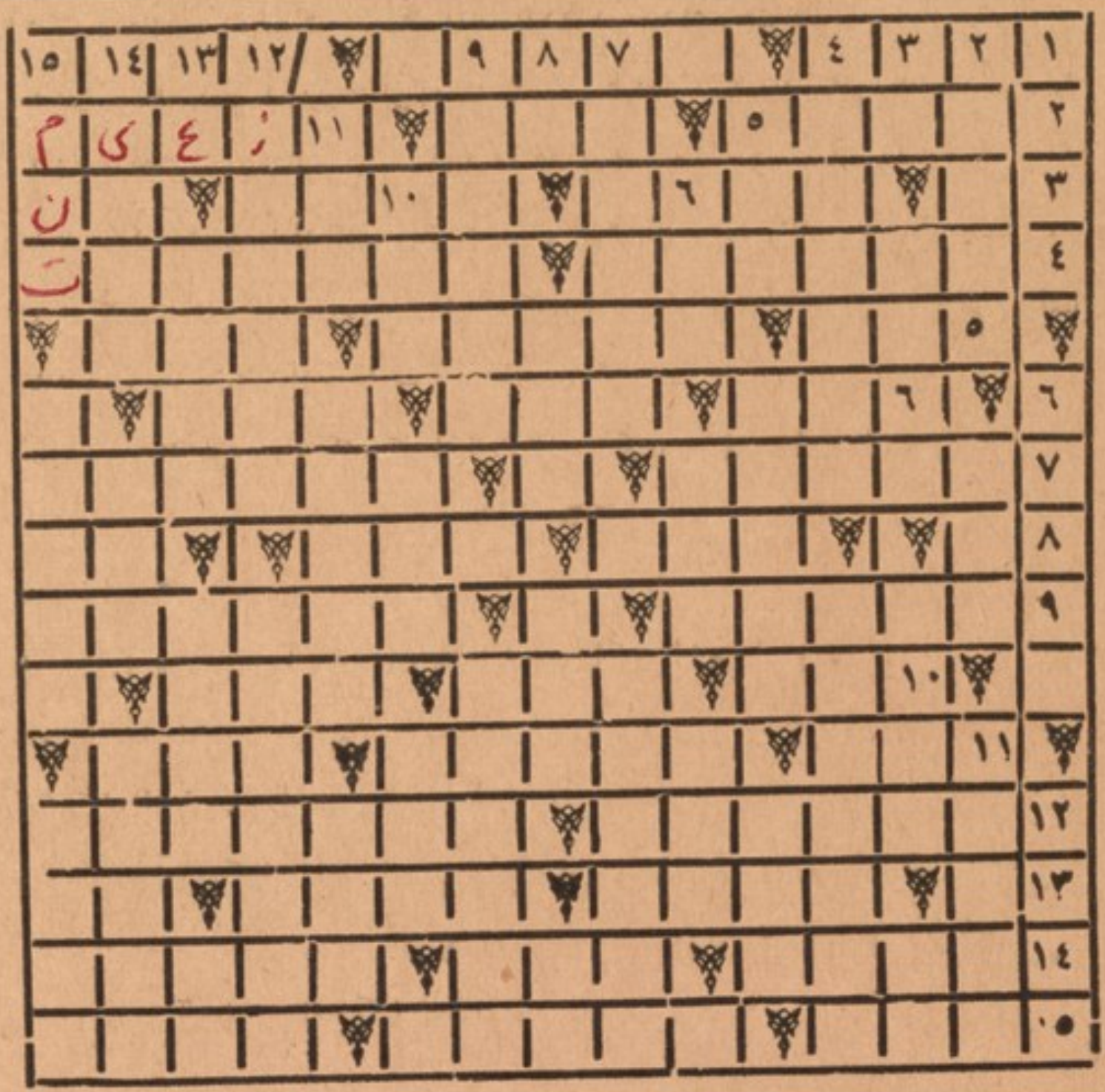

افقی

۱ : — یکی از شعرای نازکخیال پښتو — سنه جاری — پیشوا .

۲ : — طرز — یکی از ممالک عربی — نام گلی است .

۳ : — همراه — پایتخت یکی از ممالک اروپائی — پراگندگی — تهداب .

٤ : — یکنوع صنعت پیشه — جاندارانن .

٥ : — یکقوم است — یکنوع اسلحه جدید — دروازه .

٦ : — فالتو — یکی از آلات سرکسازی — یکنوع سرموسیقی .

۷ : — یکنوعی از گیاه است — نام یکی از فیلمهای مشهور هندی .

۸ : — یکی از ضمایر — آنچه مردم می بینند — پساوند ظرفیت — در پښتو ماهی را میگویند .

۹ : ـ مخالف همدیگر ـ یکی از ممالک امریکای جنوبی .

۱۰ : ـ معکوساً مترادف نژاد ـ ناپخته ـ تخلص یکی از دکتوران مرحوم وطن .

۱۱ : ـ کفش ـ متناسب ـ اسلحه قدیمه .

۱۲ : ـ کسیکه در زندگانی بخود مسئولیت حس نمیکند ـ سوال ؟

۱۳ : یکی از علایم جمع ـ تراوش کننده ـ درختی است در دورخ ـ دندان ؟

۱٤ : ـ رحمت خدا ـ تا ـ تحفه .

۱۵ : ـ خانواده ـ جائی که از آن گل میکنند ـ فرستاده شده .

عمودی

۱ ـ خنده کننده ـ رسیدن ـ جهت .

۲ : بند آهنی ـ برآمد (به پښتو) ـ ملک الشعراء .

۳ : ـ پهلوان ـ سخیف ـ رشد ـ علامهء مفعولی .

٤ : گشتاندن ـ جاری .

۵ : ـ مزدوج کنار ـ دوای رفع خواب ـ همیشه باساربان است .

٦ : ـ سمبول صحت ـ گوشت زیاد دارد ـ سه پرزه اول ماشین ؟

۷ : ـ نهی آزار ـ نام یکی از شعرای مشهور پښتو .

۸ : ـ زهر ـ که نباشد سود نیست ـ سر ـ عدد .

۹ : ـ کاریرا بخود بستن ـ درسورهء قارعه ذکر شده ؟

۱۰ : ـ کادم میخورد ـ توان ـ مرادف نظم .

۱۱ : ـ یکی از خوانندگان مشهور کابل ـ قسمتی از عمارت ـ میوه ؟

۱۲ : ـ معلمین ـ آباد ساختن .

۱۳ : ـ گل ـ کنایه از چشم ـ دور کردن ـ در قطی عطار یافت میشود ؟

۱٤ : ـ جمعیکه بمعنی مفرد استعمال میشود . ـ نسبت بواحد ـ صدق .

۱۵ : ـ احسان گذاری ـ آنچه بچشمان تو خواب آورد ـ ظرف آتش .

هر کس اول بحل آن موفق گردد یک جلد کتاب نفیس از نشرات پوهنځی ادبیات طور جائزه دریافت خواهد کرد .

خلاصه نتایج امتحان نهائی ۱۳۳۳ پوهنځی ادبیات

مشمولین امتحان	۹۳	نفر
کامیاب	٦۷	«
مشروط	۲۲	«
ناکام	٤	«

محصلینیکه بعد از خاتمه دادن تحصیل خود باخذ درجه لیسانس نائل آمده اند قرار ذیل اند :

رشته ادبیات

۱ــ شاه علی اکبر شهرستانی
۲ - گل احمد فرید
۳ــ محمد هاشم
٤ــ محمد اعظم عبیدی
٥ــ محمد یوسف حسرت
٦ــ عبد الباقی
۷ــ حضرت الدین
۸ــ شمس العابدین
۹ــ میر گل خوشه چین
۱۰ــ عبد الرحمن
۱۱ــ محمد یونس مرهون
۱۲ــ غلام محی الدین
۱۳ عبد الرحیم
۱٤ــ عبد الغفار
۱٥ــ عبیدالله شیوایانا

رشته تاریخ وجغرافیه

۱ــ غلام سخی مئوال
۲ــ محمد محسن فرملی
۳ــ احمد علی معتمدی
٤ــ عبدالمنان بیرم
٥ــ عبد لاحد یحیایی
٦ــ سید مقصود سعیدی
۷ــ محمد مصطفی
۸ــ محمد یار غرنی
۹ــ عبد السبحان وصیف
۱۰ــ سید مصطفی امیری
۱۱ــ عبد الواحد دبیر

نوت : آقای عبیدالله شیوایاناچون طبق فیصله مجلس استادان ومنظوری مقام محترم ریاست پوهنتون درسال چهارم فاکولته شامل وبعد از دادن امتحان موفقانه کامیاب شده اند داخل درجه‌بندی نیامده وهمچنان آقای عبدالواحد دبیرکه باتیم والیبال افغانی بهند رفته بودند وبعدازمراجعت بوطن امتحان داده موفقانه کامیاب شده‌اند داخل درجه‌بندی در صنف نیامده‌اند .

طبق وعده قبلی اینک موفق بطبع یک اثر دیگر استاد ملک الشعراء بیتاب بنام دستور زبان فارسی گردیده خدمت ذوقمندان علم وادب تقدیم میداریم . قیمت هر جلد ۱۵ افغانی آثار مطبوعه دیگر استاد راکه عبارت از علم بدیع وعلم عروض وقافیه باشد هم از مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات در مقابل ٤ افغانی فی نسخه بدست آورده می توانید. کتاب علم تربیه [illegible] هاشم شایق راکه معدودی از آن باقی [illegible] در مقابل فی جلد ۱۵ افغانی ابتیاع فرموده بسرمایه علمی خود بیفزائید

شرح اشتراك

کابل	سالانه	۱۰ افغانی
برای محصلین	"	۸ "
ولایات	"	۱۲ "
خارج	"	یک دالر بامحصول پوسته
این شماره	"	٦ افغانی

آدرس : مدیریت نشرات فاکولته ادبیات
شهر نو ، کابل ، افغانستان .

مدیر مسؤل : مدیر مسئول : عبدالعفو (غرق)